

# مهرگان

اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری

مهرگان شماره ۱۹ - آذر ۹۲

در این شماره می‌خوانید:

صفحه ۲	خارج کردن علم از حیطه نفوذ قدرت، ضروری‌ترین وظیفه جنبش دانشجویی
صفحه ۷	خصوصی سازی آموزش و مسئله قانون مداری در ایران ..... احمد سیف
صفحه ۱۰	کالایی شدن علم ..... ریچارد لوینس، ریچارد لوتین، ترجمه گلناز ملک
صفحه ۱۵	نقد و بررسی کتاب درسی «مطالعات اجتماعی» سال اول دبیرستان ..... زهره روحی
صفحه ۱۷	نویسندگان چکش و سندان له سازی نظام آموزش ..... اردشیر زارعی قنوتی
صفحه ۱۸	درس جنبش ما (بهار افرای یک): تنویلیسم شکست ناپذیر نیست ..... نانسو تورنگون، برگردان: مسعود امیدی
صفحه ۲۲	جنبش دانشجویی شیلی پیوند فعالانه‌ی مبارزه صنفی با مبارزه سیاسی توده‌ای آزمونی دشوار برای مکتب شیگاگو ..... فرشته دلاور
صفحه ۲۳	آه از این آتشباد که عقل می‌برد نگاهی به جایگاه مدرسه و مسئله همزونی غالب در آثار بهرام بیضایی ..... انوشیروان مسعودی
صفحه ۲۶	راه دراز آزادی آفریقای جنوبی: نبرد زحمت کشان ادامه دارد
صفحه ۲۷	تجربه مبارزه ضد آپارتاید آفریقای جنوبی برای فلسطین ..... مصاحبه با احمد کاترادا از یاران نلسون ماندلا برگردان: نوژن اعتضادالسلطنه
صفحه ۲۸	چشم انداز مذاکرات صلح و تحولات منطقه ..... مصاحبه با یوری اونری، برگردان: نوژن اعتضادالسلطنه
صفحه ۳۰	جهان سرمایه‌داری مسطح نیست! ..... خسرو صادقی بروجنی
صفحه ۳۲	خود نه از امید رستم، نی زغم وین میان خوش دست و پای می‌زنم ..... داریوش سلیمانی

مرگ همین گوشه و کنارها است و همیشه به کار و زندگی ما سرک می‌کشد. دوست و همکار گرامی مهرگان زهره اسدپور در غم از دست دادن نا به هنگام مادر مهربان خود به سوگ نشسته است. تحریریه مهرگان ضمن همدردی با زهره عزیز پایداری و شکیبایی برای وی و خانواده محترم وی آرزو دارد.

آن گونه عمل کنیم که تجربه‌ی مبارزه امر وجدانی همه‌ی انسان‌ها گردد

و عدالت عاطفای باشد

زندگی ما از دیرباز همراه بوده است با قهرمانان و بهلولانانی اسطوره‌ای با فرهای ایزدی که از سوی بشر به آن‌ها هدیه شده است. ماندلا نیز یکی از همین قهرمانان‌ها است. باشد که مرگ نلسون ماندلا مرگ تبعیض، زیاده خواهی و حرص و آزمندی سرمایه باشد. باشد که او واپسین قهرمان قاره سیاه و همه قاره‌ها باشد. باشد که انسان از این پس داستان قهرمانان و اسطوره‌ها را در شاهنامه‌ها بخواند. آن گاه که انسان دشمن انسان نباشد. آن گاه که باز همه دردها و رنج‌های بشری به کوزه پاندورا بازگشته باشد.

آن هنگام که بسراییم:

غم تو غم من بود.

غم من، از آن تو.

تو اگر هیچ نسانی به همراه نداشتی

من، خود هیچ نداشتم.

تحریریه مهرگان



## چند سطر از مهم‌ترین مطالب

فردا تمام را سخن از او بود...

همه چیز پایان یافت. به خانه‌ها بروید. سر از دهن‌های سرخ را به سنگ آسیا کوبیدیم. به خانه‌ها بروید با کاسه‌ای در دست چشمم به در به دوزید. ما برادر شما کداریان هستیم تا زمانی که پادشاهی جهانی ما استوار و برپا باشد. و شما دانشجویان، برگزیدگانید اگر ناتوده بمانید، در کمال گریبی و تنزه! آزادی را چه سود هنگامی که اسپیر کرده‌ای نانی! جهان خود را در یاب که تاریخ حقیقی است از آن شهریان. و آینده فقط از راه اطاعت به دست می‌آید و زندگی در شکم کوسه‌ها آغاز می‌شود.

طنین سم ضربه‌های اسپان گزومه‌ها شهر هراسان را از گزند تازیانه‌های گرسنگی به پس پرده‌ها رانده. کوره خورشید هم در زمهریر آذر نمی‌سوزد. چشم‌ها در آوار خونین گورک و میش شب قطبی زمین از یک دیگر می‌پرسند: که می‌افروزد؟ که می‌سوزد؟ فریادی از این جا، فریادهای رسا، فریاد می‌زند یک دست بی صداست. دست‌های طلب می‌کند گرمای دست دگر را از برای راه خلاص خود و شما. و آهن کوه شیرمردی است دانشگاه! تا چراغی بی‌فروزد در درازنای تاریخ! روشنا بخش راه تاریخ توده‌ها!!

# خارج کردن علم از حیطة نفوذ قدرت ضروری ترین وظیفه جنبش دانشجویی



شریعت رضوی



بزرگ نیا



فردجی

جنبش دانش جویی ایران و پایه گذاری آن در زمانی روی داد که سالها پیش از آن ایران وارد عصر نوینی (پس از انقلاب مشروطه) گردیده و بحثها و مجادله های داغ و آتشین و ناپخته نخستین پیشگامان عصر نوزایی ایران به دوران پختگی خود رسیده و افکار و اندیشه های نوجویانه در پیوند با اندیشه های برابری خواهانه در نزد روشن فکران و بخشهایی از شهرنشینها قوام یافته بود. گرچه می توان پایه گذاری جنبش دانشجویی ایران را می توان به سالهای دورتر یعنی به دورانی که امیرکبیر نخستین دانشجویان را برای کسب علم و دریافت راههایی برای غلبه بر عقبماندگی ایران در برابر دانش سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیک غربی به اروپا فرستاد به عقبتر برد. زیرا این حرکت در واقع نخستین تلاشها برای رواج و دریافت مفهوم ملت و ایجاد دولت ملی بود که زاینده انقلاب فرانسه و تمدن سرمایه داری در جهان به شمار می آمد. چرا که مشروعیت دولت ملی

بازار و اقتصاد یا به طور کلی بده بستانی با اقتصاد کشور ندارند. آنها یا در دانشگاه های دولتی یا در پلی تکنیک ها که مستقیم یا غیر مستقیم از صنایع تغذیه می شوند در حال تحصیل هستند تا برای ورود و استثمار در بازار کار آماده شوند. اما پس از ورود به دانشگاه در می یابند از آن زندگی اتوپیایی که در ذهن خود تصور می کردند خبری نیست و آن زندگی آرمانی و رویایی که پیش از ورود به دانشگاه داشتند در عمل در زیر هژمونی و سلطه آموزشی دولت در دانشگاه که از راه های گوناگون هم چون سیستم نمره دهی و امتحانی اعمال می شود دود شده و واقعیت سخت و دردناک آنها را از خود بیگانه کرده و آماده شورش و طغیان علیه وضع موجود می شوند.

با این مقدمه کوتاه گذاری بسیار فشرده به تاریخ جنبش دانشجویی می کنیم.

## جنبش دانشجویی در ایران

جنبش دانش جویی ایران را با کمی مسامحه بر پایه نوع سازمان یابی و آرمانی آن می توان به چهار دوره کلی تقسیم کرد:

- ۱- از پس از انقلاب مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰
- ۲- از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۳- از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷
- ۴- پس از انقلاب ۱
- ۵- پس از انقلاب مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰



جنبش دانشجویی جنبش آرمان خواهانه و عدالت جویانه رمانتیکسی علیه قدرت و هژمونی غالب است که همزاد سرمایه داری است اما با آن نخواهد مرد! جنبش پویایی جامعه است در مبارزه با ایستایی نظم و انضباط قدرت بورژوازی تجلی یافته در دولت؛ و تا آن گاه که پویایی و عصیان انقلاب به سکون نظم دولتی فرو کاسته نشده تحمل پذیر است و از آن پس از فراز جلال و جبروت مقام دولتی تهی از عقلانیت است. عصبیتی است بر رنجی رمانتیک که بر جنبش چیره می گردد.

نفی هر آن چه دائمی است و اقبال به هر آن چه نو و زاینده است، نوجویی و نواندیشی هم چون ستیز با کهنگی دو بال پرواز آن است و آن چه خصلت پیشگامی به آن می بخشد رابطه ی ضعیف جنبش با عقل معاش و عاقبت طلبی و عاقبت اندیشی است.

من در این بحث کوتاه بدون این که وارد مقوله حوزه های سیاسی و اجتماعی و مدنی جنبش دانشجویی بشوم تنها با این گزاره که جنبش دانشجویی اساسا از دل سرمایه داری که با انقلاب فرانسه آغاز شد بیرون آمده است، یعنی وابسته است به پیدایش دولت-ملت و دولت های ملی که تا پیش از ظهور سرمایه داری نمی توانسته است وجود داشته باشد، به ادامه بحث می پردازم که این جنبش نیز به لحاظ کارکرد سیاسی هم چون سایر جنبش های اجتماعی و سیاسی خواسته یا نا خواسته در برابر دولت های سرمایه داری قرار می گرفتند. جنبش های دانشجویی هم چون یکی از نهادهای جامعه مدنی دارای موقعیتی متناقض هستند. از یک سو پویا و دگرگونی خواه و ضد هژمونی هستند و از سوی دیگر به دلیل موقعیت طبقاتی نامشخص دارای حرکت پاندول وار گاهی به سوی قدرت و گاهی در جهت نفی آن در حرکت هستند. همان گونه که جنبش های سیاسی در ذات خود متناقض هستند جنبش دانشجویی نیز به لحاظ ارتباط با حوزه سیاسی و جنبش های سیاسی متناقض است؛ عملا پویایی جنبش انقلابی را به ایستایی و آرمان های دور و دراز را به روزمره گری و عمل گرایی تقلیل می دهد مگر توسط دولت سرکوب یا مهار گردد. از سوی دیگر دانشجویان در ذات خود انقلابی و شورش گر هستند زیرا تا زمانی که دانشجو هستند رابطه شغلی مشخصی با



از دل ملت در می‌آید و دولت ملی نیاز به نهادهایی دارد که توسط آن‌ها بتواند گروه‌های نخبه‌ای را پرورش دهد و کار حرفه‌ای سیاسی و به طور کلی حکومت را به آن‌ها بسپارد. این جریان‌های درونی به تدریج با انسداد سیاسی دولت فئودالی واپس‌گرا به انقلاب مشروطه منتهی گردید. تا این که این نیاز و خواسته ملی تشکیل دولت ملی بدون توجه به ملت توسط ارتجاع سخت جان به حکومت رضاشاه منجر گردید. دولت رضاشاه چه برای نشان دادن عظمت و قدرت خود و اعمال قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی و چرخاندن چرخ دیوان‌سالاری مدرن به ناچار به تاسیس و گسترش دانشگاه برای تربیت نیروهای نخبه و اعزام دانشجویان به خارج - عمدتاً به اروپا - ادامه داد. اما تربیت نیروهای یقه سفید برای اعمال قدرت مطلقه دولت بر ملت با ذات دولت ملی تناقض‌های آشکار داشت که به روشنی و صراحت از همان آغاز در جنبش دانشجویی ایران تجلی یافت. دانشجویان ایرانی در اروپای انقلابی و ناآرام سال‌های آغازین سده نوزده میلادی به سرعت به افکار و ایده‌های انقلابی چپ گرایش یافته و گروه گروه به حزب کمونیست ایران که آن زمان در اروپا فعال بود پیوستند. عده‌ای نیز به جریان‌های لیبرالی و آزادی‌خواهانه غربی گرایش یافتند و عده کمی به ایران برای خدمت در دستگاه رضاشاه بازگشتند. جنبش دانش‌جویی ایران از همان آغاز با بینشی روشن نسبت به آن چه که در جامعه وجود داشت بنیاد یافت. روحیه ذاتی شورش‌گری و آرمان‌گرایی دانشجویی را همراه با دورنگری انقلابی گرانه و عدالت‌جویانه به همراه داشت. هم ضد قدرت بود و هم برای آینده برنامه داشت. جنبش دانش‌جویی ایران از همان آغاز با درآمیختن روحیه ساختارشکنانه و ضد قدرت سرشتی خود با گفتمان مارکسی از قدرت، نوک تیز حمله خود را متوجه سرمایه داری و نموده‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی آن کرد. دانش‌جویان پیشرو ایران که در اروپا با افکار انقلابی آشنا شده بودند بخت این را یافتند که از دامن گروه ۵۳ نفر بیرون بیایند. ایرانی که خود یکی از دانشجویان ایرانی اعزامی به آلمان بود<sup>۴</sup> ضمن تأثیر پذیری از جنبش کارگری و ایما

که در آن دوران یکی از قدرتمندترین جنبش‌های کارگری اروپا بود همزمان علیه استبداد در ایران در میان مهاجران و دانشجویان ایرانی مقیم برلین فعالیت داشت که از آن جمله می‌توان به سازمان دهی "فرقه جمهوری انقلابی" که سازمانی برای مبارزه با استبداد پیش از رسیدن رضاشاه به سلطنت بود اشاره کرد. این سازمان در زمانی که بسیاری از مبارزان مشروطه و روشنفکران ایرانی در دام رضاشاه افتاده بودند و از وی برای رسیدن به قدرت حمایت می‌کردند برای جلوگیری از اعلام پادشاهی رضاشاه توسط ارانی و همفکران وی تشکیل شد. وی هم چنین در این زمان تشکیلات صنفی به نام "انجمن ایران" را در آلمان طبق قوانین جمهوری وایمار تشکیل داده بود که امور صنفی دانشجویان ایرانی مقیم این کشور را پی گیری می‌کرد.

جنبش دانشجویی ایران را در سال‌های آخر حکومت پلیسی رضاشاه به شکل رسمی بنیاد یافت که ویژگی بارز آن خصلت ضد فاشیستی آن بود. این جنبش اگر چه از سوی دستگاه حکومتی رضاشاه به شدت سرکوب شد اما توانست حرکت‌هایی را در ضدیت با دیکتاتوری در دانشگاه‌های ایران صورت دهد<sup>۵</sup> و به واسطه همین پیشینه انقلابی نقش پررنگ خود را در سال‌های جنگ دوم و ورود متفقین به ایران به خوبی ایفا کرده و همزمان سیاست پیشرو و مترقیانه صلح‌خواهانه و عدالت‌جویانه خود را در پیوند با جنبش کارگری و ملی و ضرورت حفظ تمامیت ارضی و گسترش و تثبیت همبستگی ملی ایران و مبارزه صنفی برای کسب علم ایفا کند.

۱- از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

با سقوط استبداد رضاشاهی و آزاد شدن جان به در بردگان زندانیان سیاسی از زندان‌ها و بازگشت تبعیدی‌ها سازمان‌ها و احزاب فراوانی با ایدئولوژی‌های ماورا چپ تا طرفداران فاشیسم و استعمار بریتانیا و امپریالیسم تازه نفس آمریکا در ایران هم چون قارچ پس از رگبار بهاری رویید. بازماندگان گروه ۵۳ نفر با تشکیل و تاسیس حزب توده ایران توانستند به سرعت از یک گروه کوچک به یک حزب سراسری با ایدئولوژی مشخص و موضع گیری‌های روشن و آشکار به حزبی سراسری تبدیل شده و به یک جریان اثر گذار در جامعه ایران آن روز بدل شوند. یکی از شاخه‌های قدرتمند و تأثیر گذار این حزب شاخه دانشجویان و جوانان آن بود که همراه با طرفداران جو دانشگاه‌های کشور را زیر سلطه بی‌منازع خود داشتند. ناگفته نماند که هواداران جبهه ملی نیز در دانشگاه‌ها فعال بودند اما حضور این دسته حضوری تدافعی در برابر هواداران حزب توده بود. در این سال‌ها دانشجویان و جنبش دانشجویی ایران پویاترین و گسترده‌ترین سال‌های فعالیت خود را با انجام فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و تبلیغی داشته و تأثیر به‌سزایی در استعمارستیزی و به ثمر رسیدن مبارزه برای ملی شدن نفت ایران و هم چنین حمایت از اعتصاب‌های کارگری داشتند. خصلت مهم این دوره جنبش دانشجویی ایران استعمار و امپریالیسم ستیزی، ضدیت با دیکتاتوری و فاشیسم و پیشگامی در راه کسب حقوق ملی ایران بوده است.

۲- از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷  
جنبش دانشجویی ایران در همه سال‌های حکومت



کودتا با راه اندازی اعتصاب‌های دانشجویی و پیوند آگاهانه این اعتصاب‌ها با مبارزه کارگران و ملت ایران هرگز از اصول خویش که قدرت ستیزی و تحرک و پویایی بود دست برنداشت. اگر چه برخی جریان‌های افراطی برای رویارویی با سکون و به تحرک واداشتن جامعه با تاکید بیش از حد نه بر جنبش دانشجویی بلکه بر دانشجویان برای سربازگیری و تبدیل دانشگاه‌ها به بریگادهای سرخ و به راه انداختن جنگ چریکی همسان برخی جریان‌های جهانی مانند آنارشیست‌ها و طرفداران جنگ‌های چریکی مرتبط با چین و کوبا موجب انحراف‌هایی در جنبش دانشجویی ایران در سال‌های پیش از انقلاب شدند. اما در مجموع جنبش دانشجویی ایران همواره و در همه سال‌های کودتا با پیوند مبارزه صنفی با مبارزه سیاسی و هم چنین حساسیت نسبت به رویدادهای جهانی مانند جنگ ویتنام، انقلاب کوبا و جنبش چریکی در آمریکای لاتین، مبارزه مسالمت آمیز مردم ایران با دیکتاتوری شاه و ضدیت با آمریکا به عنوان قدرت اصلی امپریالیستی، همراهی و پشتیبانی از مبارزه کارگران و مبارزه طبقاتی حامی اصلی جریان‌های روشنفکری ادبی، فرهنگی و هنری ایران نیز بودند. در این دوره گفتمان غالب در جنبش دانشجویی گفتمان چپ مارکسی و ضد امپریالیستی بود که تحت تأثیر سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین و حزب توده و تا حدودی نیز جبهه ملی بود.

### ۳- پس از انقلاب

نقش جنبش دانشجویی در راه افتادن و پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آن چنان روشن و موثر بود که همه جریان‌های حاضر در صحنه سیاسی ایران به دنبال دست و پا کردن پایگاهی برای خود در دانشگاه‌ها پس از پیروزی انقلاب به تکاپو افتادند. این رقابت آن چنان بود که نیروهای موثر در حاکمیت نیز برای عقب نرفتادن از غافله به ایجاد پایگاه‌های دانشجویی برای خود مشغول شدند. این علاقه‌مندی و دل‌بستگی بیش از حد به دانشگاه و دانشجو پس از انقلاب موجب رقابت دولت انقلابی که خود را وارث انقلاب می‌دانست و برخی گروه‌های سیاسی چریکی چپ که سال‌های بر دانشگاه‌های سلطه بی‌منازع داشتند برای تسلط بر دانشگاه گردید که در برهه‌هایی جنبش دانشجویی را به بیراهه کشاند. در این بین حرکات انحرافی برخی جریان‌های چپ و مجاهد باعث از هم گسیختگی در جنبش دانشجویی ایران گردید به گونه‌ای که جنبش دانشجویی دنباله رو اتفاق‌ها و رویدادهای بیرون از دانشگاه شد. حاکمیت نوپا که با تهدیدهای درونی و بیرونی فراوانی رو به رو بود و سوء استفاده برخی جریان‌های مشکوک در درون و بیرون حاکمیت سرانجام و پس از درگیری‌های بی‌حاصل و گمراه

کننده به بسته شدن دانشگاه‌ها منجر شد که همزمان بود با شعله‌ور شدن آتش جنگ میان ایران و عراق به تحریک امپریالیسم و ارتجاع منطقه و داخل کشور. همه این اتفاق‌ها جنبش دانشجویی را به محاق کشاند. یکی از ضعف‌های مبارزه دانشجویی به دلیل هستی دو پاره دانشجویان حرکت تند و سریع جنبش از مبارزه شورش‌گرانه و انفعال و سکون است. دانشجویان همان گونه که به سرعتی حیرت‌انگیز و روحیه و اتحادی شگرف دست به سازمان دهی برای مبارزه در راه هدفی مشخص می‌زنند در هنگام طی شدن قوس نزولی در هنگام سرکوب به همان شدت به بی‌حسی و بی‌علاقگی و سکون می‌رسند. دانشجویان ایرانی فعال در دانشگاه‌ها با تعطیلی دانشگاه‌ها در موضع انفعال قرار گرفتند. گروهی مانند هواداران حزب توده و سازمان فداییان برای ادامه مبارزه ضد امپریالیستی و جنگ میهنی به جبهه‌ها شتافتند و برخی به مبارزه زیر زمینی پیوسته و گروه بی‌شماری نیز منفعل شدند و برای کسب موقعیت‌های شغلی بهتر چشم به راه باز شدن دانشگاه‌ها پس از تصفیه عناصر نامطلوب ماندند. دانشجویان دانشگاه‌ها پس از بازگشایی بی‌خون و بی‌رمق در سکوت و سکون به درس خواندن ادامه دادند بدون هیچ حرکت صنفی! حرکات سیاسی نیز اساساً از خارج از دانشگاه و از سوی نهادهای حکومتی و در جهت اهداف انقلاب که هنوز برای تثبیت خود راه درازی را در پیش داشت به دانشگاه‌ها دیکته می‌شد.

چالش پیش روی جنبش دانشجویی امروز:

کالایی سازی آموزش و دانش  
آموزش عالی زاینده سرمایه داری است، اگر چه آموزش علم از سال‌های دور در همه جامعه‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها برای فرزندان طبقه حاکم برای یادگیری اعمال قدرت به کار می‌رفت و فرزندان برخی خانواده‌های مرفه دهقانی یا دیوانی نیز برای تصدی مشاغل و پست‌های رده بالای سلسله مراتب قدرت آموزش می‌دیدند. اما آموزش در سرمایه داری شکل گسترده تر و متنوع‌تری به خود گرفت. سرمایه داری که در آغاز برای بیرون کشیدن ارزش افزوده از کارگران و هم چنین استعمار بیش‌تر سرزمین‌های دور نیاز به بهره برداری از علوم جدید داشت به ناکزیر دروازه‌های علم را به روی همگان گشود. اما گذشته از فرزندان طبقه حاکم که برای اعمال قدرت آموزش می‌دیدند عملاً تنها فرزندان طبقه مرفه و خانواده‌های مرفه بودند که می‌توانستند از آموزش عالی برای تصدی پست‌های مدیریتی و مشاغل آزاد رده‌های بالایی جهت اعمال قدرت طبقاتی بهره‌مند شوند. این امر به خوبی و روشنی در کشورهای بریتانیا، آلمان، فرانسه و برخی از دیگر کشورهای اروپایی دیده می‌شود. زیرا این‌ها

به کارگران فکری نیاز داشتند تا سرمایه داری این کشورها بتوانند از طریق مهارت‌های آن‌ها با سایر کشورها و قدرت‌ها رقابت کنند. نشانه روشن این امر تاسیس دانشگاه‌هایی مانند پلی تکنیک فرانسه و یا مدرسه عالی فنی آلمان برای رقابت اقتصادی و علمی این دو کشور با بریتانیا در سال‌های پیش از جنگ است. در بریتانیا با توجه به نفوذ استعماری و قدرت صنعتی آن تفاوت می‌کرد. این کشور از همان سال‌های نخستین سده نوزدهم میلادی افراد نسبتاً محدودی را در دانشگاه آکس بریج و یا مدرسه اقتصاد لندن در برای مشاغل مدیریتی و فکری امپراتوری بریتانیا تربیت می‌کرد که این افراد گروه‌های اجتماعی یک دستی را تشکیل می‌دادند که با توجه به نحوه‌گزینش و راه یابی آن‌ها به دانشگاه‌ها هویت سیاسی مشترکی را با طبقه مسلط ایفا می‌کردند. با بروز رکود اقتصادی گسترده در کشورهای مرکزی سرمایه داری و ظهور فاشیسم و پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه نیروهای چپ توانستند در دانشگاه‌ها رسوخ کنند و از میان دانشجویان سربازگیری کنند. جنگ دوم جهانی بخش بسیار بزرگی از اقتصاد و ارزش افزوده را به سوی تولید اسلحه سوق داده و سرمایه داری بیش از پیش نیازمند پروسه دائمی نوآوری و پیشرفت‌های علمی و فناوریانه برای بالا بردن بهره‌وری نیروی کار و هم چنین ابداعات و اختراع‌های جدید شد. این رقابت و تناقض‌های تولید سرمایه دارا نه بیش از پیش باعث ایجاد تقاضا برای نیروی کار کارگران فکری شد. برای خاموش کردن و سر به راه کارگران نیز نیاز فراوانی به عمده علمی مانند جامعه‌شناسان، معلمان و استادان و اقتصاددانان و روزنامه نگاران و غیره بود. در سرتاسر کشورهای سرمایه داری پس از جنگ رقابت گسترده‌ای در نوآوری تکنیکی عظیم و ابداع‌هایی برای بیرون کشیدن هر چه بیش‌تر ارزش افزوده از کارگران در جریان بود. سرتاسر اروپا و امریکای شمالی بر سر جذب جوانان تحصیل کرده آفریقایی و آسیایی رقابت می‌کردند. دولت‌های سرمایه داری از ترس از دست دادن جایگاه خود در اقتصاد جهانی رقابت بی‌رحمانه خستگی ناپذیری را در پیش گرفته بودند. دانشگاه‌های متعددی در کشورهای سرمایه داری و حتی کشورهای پیرامونی در حال تاسیس بودند. در بریتانیا، دانشجویان در حین تحصیل در کارخانه‌های محلی مشغول به کار شده و از مرخصی‌های دوره‌ای استفاده می‌کنند. اگر چه دانشگاه‌های وابسته به صنایع و کارخانه‌های نیز وجود دارند اما دولت برای تأمین نیروی کار ماهر خود دست به کار شده و دولت هیئت تصمیم گرفت که تعداد دانشجویان دانشگاه‌های این کشور را به ۷۵۰ هزار نفر تا سال ۱۹۸۰ برساند. رشد عددی دانشجویان پس از جنگ افزایش چشمگیری می‌یابد



به گونه ای که در بریتانیا تعداد دانشجویان از ۱ درصد در سال ۱۹۰۰ به بیش از ۱۵ درصد گروه سنی خود در سال ۱۹۷۲ می‌رسند. در ایالات متحده آمریکا نیز این رقم به حدود ۳۵ درصد می‌رسد. تغییرات پس از جنگ تنها به شمار دانشجویان محدود نمی‌شود بلکه در این مقطع شاهد یک تغییر کیفی نیز در اشتغال دانشجویان فارغ از تحصیل نیز هستیم. در این جا دیگر ورود به دانشگاه بلیط ورود به مشاغل مدیریتی و به دست آوردن جایگاهی در طبقه به اصطلاح متوسط نیست. دانشجویانی که در رشته های فنی و مهندسی تحصیل کرده‌اند می‌توانند در صنعت سرمایه داری استخدام شده و به علت مهارتی که کسب کرده‌اند و نقشی که در تولید ارزش افزوده بیش‌تر ایفا می‌کنند می‌توانند در رده های بالاتر شغلی به دست آورده و دستمزد بیش‌تری دریافت کنند. دانشجویان رشته های علوم انسانی نیز به عنوان کارگران یقه سفید در رده های میانی دستگاه های دولتی به کار گمارده می‌شوند. تربیت دانشجویان برای مشاغل گوناگون و خاستگاه نامشخص آنها دست دولت را برای امتیزه کردن دانشجویان بنا به شغلی که انتظار آن را در آینده می‌کشند باز می‌گذارد. دانشجویان در دوره دانشجویی جایگاه مشخصی در ارتباط با بازار کار ندارند. نه جزئی از طبقه کارگر به شمار می‌روند و نه جز خرده بورژوازی! از این رو دولت و سیستم نظارتی دانشگاه با به کار گرفتن سیستم امتحانی و نمره دهی اجتماع‌های دانشجویی را از هم می‌پاشاند و به دانشجوی می‌فهماند که سرنوشت او به واسطه عملکرد شخصی او رقم خواهد خورد که جدا و حتی در رقابت با سایر هم کلاسی‌های او می‌باشد. اما تناقض‌های سرمایه داری و خصلت آنارشیستی تولید سرمایه داری همواره سیستم آموزش عالی را در این نظام دچار تناقض و حرکت‌های زیگزاگی می‌کند. سیاست‌های نولیبرالی متأخر و تغییر شیوه‌های تولید کالایی و سهولت گردش سرمایه باعث انتقال صنایع کارگر بر به کشورهای پیرامونی شده است، از همین رو سیاست‌های آموزشی که تا دیروز برای رقابت دولت‌های سرمایه داری با یک دیگر حیاتی بود به امری زاید و در تضاد با کاهش هزینه‌های عمومی تبدیل شده است زیرا هزینه‌های آموزش عالی بخشی از ارزش افزوده در صنعت است که ه جای انباشت سرمایه سر از آموزش عالی درآورده تا برای کاستن از هزینه‌های تولید به کار گرفته شود. اما همان گونه که اشاره شد با تغییر شیوه‌های تولید و گردش سرمایه و انتقال صنایع به کشورهای پیرامونی و بحران سرمایه داری دیگر به این همه هزینه برای آموزش به شکل گذشته نیازی نیست. به برخی دوره‌های آموزشی دیگر نیاز صنعت نیستند، برخی از علوم

دیگر نیاز سرمایه داری را برآورده نمی‌کنند و زاید هستند و برای دولت بار مالی اضافه به همراه دارند و بایستی تعطیل شده یا به حال خود رها گردند، آن‌گاه محیط‌های دانشگاه‌ها شلوغ‌تر و دانشجویان از کتابخانه‌ها و امکانات رفاهی و خوابگاه‌های شلوغ‌تر و محدودتری برخوردار می‌شوند، یا این که بایستی برای آموزش بهتر و بهره‌بردن از شرایط تحصیل راحت‌تر بایستی از جیبشان پول خرج کنند. تا شرکت‌ها بتوانند سرمایه‌های آزاد شده را زودتر در جریان بیندازند. نیروهای کار آموزش دیده نیز می‌توانند همراه سرمایه‌های شرکت‌های فراملی به کشورهای پیرامونی برای کار مهاجرت کنند. یورش همه جانبه نولیبرالیسم که چنگال خود را در همه عرصه‌های حیات بشری فرو برده و با عقب نشینی آشکار از شعارهای سرمایه داری مبنی بر علم محوری و گسترش دانش برای همه بشریت به کالایی سازی آموزش روی آورده است. پولی کردن آموزش به منظور کالایی کردن آن در کنار کالایی کردن بهداشت و سیاست عرصه رویارویی جنبش دانشجویی در همه جای جهان با سیاست‌های نولیبرالی گردیده است که دانش و سازمان دهی خود را می‌طلبد. به نظر می‌رسد نولیبرالیسم و یک پارچه سازی اقتصادی و فرهنگی مورد نظر آن جنبش دانشجویی را همانند جنبش کارگری در همه جای جهان با مشکلات و مانع‌های یکسانی رو به رو کرده است و این یک پارچه سازی باعث نزدیکی و هماهنگی ناخواسته جنبش‌های دانشجویی صرف نظر از تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و ملی و مذهبی شده است.

در ایران نیز دانشجویان در این سال‌ها با مشکلاتی به مراتب گسترده‌تر و شدیدتر از جنبش‌های دانشجویان سایر کشورها درگیر بودند. صف دراز ورود به دانشگاه‌های دولتی با آغاز به کار و گسترش دامنه فعالیت دانشگاه‌های پولی که در انحصار دانشگاه آزاد اسلامی بود کوتاه شده و دانشگاه‌های پولی نه تنها فشار جوانان برای ورود به دانشگاه‌های دولتی را بر داشته بلکه راه پولی کردن آموزش را نیز در برابر دولت هموار کرده است. پایان جنگ و در پیش گرفتن سیاست‌های نولیبرالی به نام سیاست تعدیل ساختاری آهسته آهسته راه خود را به دانشگاه‌ها باز کرده است. سیاست خودگردانی آموزش و پرورش و آموزش عالی که تا پیش از آن طبق قانون اساسی بایستی رایگان می‌ماند با تغییر در قانون یا دور زدن آن راه را برای ایجاد آموزش پولی در کنار آموزش دولتی رایگان باز کرده است. گسترش شگفتی آور دانشگاه آزاد در دورافتاده‌ترین و پرت‌ترین نقاط کشور باعث گردیده که دانشگاه از محلی برای کسب علم و مخالفت با هژمونی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلط به مکانی برای

رقابت در دریافت مدرک برای دست یافتن به شغل و منزلت اجتماعی تبدیل شود. ضمن این که افزایش تعداد دانشجویان و پراکندگی جغرافیایی آنان در مکان‌هایی بدون هیچ گونه امکانات فرهنگی و اجتماعی باعث کاهش منزلت اجتماعی و هویتی دانشجویان گردیده است. دانشجویان دو شغله در دانشگاه‌های روزانه دولتی و شبانه و دانشگاه آزاد امکان سازماندهی برای درخواست‌های صنفی را به شدت محدود کرده و نهادسازی و گزینش تبعیض آمیز برای راه یافتن دانشجویان مورد نظر باعث دو و چند پاره گی میان دانشجویان دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها شده است. با همه این‌ها عدم تثبیت انقلاب پس از سال‌های دراز به علت‌های بیرونی و درونی نیاز حکومت و جناح‌های سیاسی درون حاکمیت را به سیاسی نگاه داشتن دانشجویان الزامی کرده است؛ و همین موضوع در برهه‌هایی موجب شکاف و اختلاف‌های شدید میان جناح‌های حکومتی بر سر جنبش دانشجویی کرده است. حتی تشکل‌هایی که از سوی حاکمیت پس از انقلاب فرهنگی ایجاد شده بود مانند انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها و دفتر تحکیم وحدت نیز بارها منحل و فعالیت آن‌ها محدود گردیده است. التهاب و تحرک شدید سیاسی در خارج از دانشگاه‌ها و در درون جامعه در همه سال‌هایی که از عمر انقلاب گذشته به سرعت و شدت در دانشگاه‌های دولتی تأثیر گذار بوده است به گونه ای که علیرغم در پیش گرفتن سیاست‌های افراطی نولیبرالیستی توسط دولت سازندگی و دولت احمدی نژاد و تا حدودی در دولت اصلاحات هنوز هیچ دولتی مایل به پولی کردن امر آموزش عالی در ایران نشده است.

شاید مهم‌ترین عرصه و ویژگی جنبش دانشجویی ایران در سال‌های پس از جنگ را بتوان تبدیل آن از یک جنبش مارکسیستی آرمان‌گرایانه به یک جنبش سیاسی - مدنی به عنوان یک شاخه مهم و اثر گذار جامعه مدنی دانست. اگرچه وزن مشارکت دانشجویان در عرصه سیاسی کشور بیش از مشارکت آن در عرصه های علمی و فرهنگی به چشم می‌آید و بیش تر متاثر از اختلاف‌های جناح‌های درون حاکمیتی متعهد به ماترک انقلاب ۱۳۵۷ است. اما با توجه به تأثیر گذاری دانشجویان دانشگاه‌های دولتی کشور به خصوص در شهرهای بزرگی هم چون تهران، اصفهان، تبریز، مشهد و اهواز و شیراز و پیشرو بودن دانشجویان در موضع گیری‌ها و سو گیری‌های سیاسی و فرهنگی آن‌ها این پتانسیل و ظرفیت را می‌توان در جنبش دانشجویی ایران سراغ داشت که حرکت جدیدی را در عرصه حمایت و پاسداری از حق آموزش جامعه در برابر سرمایه داری و سیاست‌های نولیبرالیستی در ایران و جهان پی گیرد. همان گونه که اشاره کردم جنبش دانشجویی

در ایران امروز به عنوان یکی از شاخه های مهم و اثربخش جامعه مدنی نقش مهمی را در جنبش‌ها و حرکت‌های مدنی امروز ایران ایفا می‌کند. در عرصه جهانی نیز هم اینک جنبش دانشجویی با توجه به بحران عظیمی که گریبان سرمایه داری جهانی را گرفته و یورش‌هایی که نولیبرالیسم بر آموزش عالی وارد کرده است، بیکاری روزافزونی که پس از فارغ التحصیلی در انتظار دانشجویان است فرصت مناسبی برای خروج دانشجویان از موقعیت سخت و دشوار ایزوله شدن در جامعه و پیوند خواسته های صنفی آنان با خواسته های جنبش کارگری فراهم کرده است. موقعیت های دشوار اقتصادی هم چون اوضاع بد ناشی از بحران اقتصادی که دامن دانشجویان و زحمتکشان کشورهای سرمایه داری را گرفته است می تواند در صورت ناتوانی چپ در ایجاد گفتمان ضد سرمایه داری دانشجویان و کارگران را به فاشیسیسم سوق دهد. همان گونه که در سال‌های نه چندان دور این گرایش خطرناک برای جنبش دانشجویی شیلی وجود داشت و هم اکنون در یونان و انگلیس تا حدودی قدرت مند شده است، اما همان گونه که دیده می شود مبارزه دانشجویان شیلی علیه نولیبرالیسم دولت دست راستی در پیوند با مبارزه توده ای و طبقه کارگر این کشور و حمایت و ارتباط همه جانبه حزب کمونیست این کشور با این جنبش توانسته است نه تنها گرایش های فاشیستی در میان دانشجویان را کاهش دهد بلکه در به شکست کشاندن دولت دست راستی حاکم نقش موثری ایفا کند.

### پی نوشت

۱- من در این بحث به عمد به جریان کنفدراسیون و جنبش دانشجویی خارج از کشور که در سال‌های پیش از انقلاب عمدتاً در کنفدراسیون متمرکز بود نپرداخته‌ام زیرا خود موضوع یک بحث جداگانه می‌تواند باشد.

۲- کتاب "تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور"، به قلم افشین متین، در این باره می‌نویسد: "در حقیقت حرکت‌های سیاسی دانشجویان و روشنفکران از عصر قاجار آغاز می‌شود.

اعزام دانشجو به خارج زمانی به صورت یک خط مشی ثابت دولتی درآمد که شکست‌های فضاقت بار نظامی، بعضی از دولت‌مردان قاجار را متقاعد کرد که یادگیری دانش اروپاییان ضرورت دارد. مدرسه دارالفنون که به روش اروپایی در آن تدریس می‌شد در سال ۱۸۸۵ میلادی، ۴۲ دانشجو و از جمله اولین گروه فارغ‌التحصیلان ممتاز دارالفنون را به فرانسه اعزام نمود تا در رشته های پزشکی، نظامی و علوم مهندسی تحصیل نمایند که بعد از بازگشت به ایران در وزارت علوم مشغول به کار شدند. اما این افراد تحت نظارت شدید دولت مردان محافظه کار قاجار انجام وظیفه می‌کردند." در قسمتی

دیگر چنین آمده است: "در سال ۱۹۰۱ میلادی مجلس اولین قانون مربوط به اعزام دانشجو به خارج را به تصویب رساند. طبق شرایط از پیش تعیین شده هر ساله ۳۰ دانشجو با بورس دولتی به اروپا اعزام می‌شدند که نیمی از این تعداد علوم نظامی و کشاورزی و نیمی دیگر در رشته های آموزش و پرورش تخصص پیدا کردند.

۳- کتاب "تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور"، به قلم افشین متین، در این باره نویسد: "تعدادی از دانشجویان که در اوایل سلطنت رضاشاه به اروپا اعزام شده بودند، به حزب کمونیست ایران که در خارج فعالیت داشت، گرایش پیدا کرده و در آلمان و فرانسه به فعالیت‌هایی علیه حکومت رضاشاه دست زدند."

۴- کتاب "تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور"، به قلم افشین متین، در این باره می‌نویسد: "در محفل دانشجویی علوی، تقی ارانی نیز حضور داشت که در آن زمان در دانشگاه برلین دانشجو بود. ارانی بعدها از چهره های برجسته جنبش چپ ایران شد.

۵- پایگاه اطلاع رسانی نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها مقاله ای را به قلم مهدی سعیدپور بر روی سایت خود قرار داد با عنوان: "نگاهی به تاریخچه جنبش دانشجویی"، که در آن آورده شده است: "در سال‌های دیکتاتوری رضا شاه، به واسطه حاکمیت رژیم استبدادی و عدم امکان فعالیت‌های سیاسی، جنبش دانشجویی نتوانست انتظارات لازم را در جهت دمکراسی و نقد دولت برآورده سازد. زیرا مهم‌ترین کار ویژه که رژیم از دانشگاه انتظار داشت تربیت متخصص، مدیر و معلم بود و به واسطه تصاحب ساختاری خود نمی‌توانست حرکت‌های آزادی‌خواهانه را تحمل کند. در محیط‌های دانشجویی بحث‌های سیاسی نمی‌شد چرا که اختناق حاکم بر جامعه بر محیط دانشجویی هم حکم فرما بود. اما با این وجود گاهی خواسته‌های صنفی دانشجویان به اشکال مختلف رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گرفت و به اعتراض علیه رژیم تبدیل می‌شد. به عنوان مثال در سال ۱۳۱۵ یک سال بعد از تشکیل دانشگاه تهران (گروه ارانی موسوم به ۵۳ نفر، اعتصابی را در دانشکده فنی و دانشسرای عالی راه انداخت که رهبری اعتصاب در دانشکده فنی با تقی مکی نژاد و در دانش رای عالی با محمد رضا قدوه بود. اعتصاب دانشجویان با دخالت پلیس سرکوب و بعضی از دانشجویان پس از به چوب کشیدن، توبیخ شدند."

۶- سرعت نفوذ این گروه مارکسیستی در دانشگاه تا به حدی بود که در سال ۱۳۲۵ و تنها با گذشت ۳ سال از آغاز فعالیت آن رئیس دانشگاه تهران به سفیر انگلیس می‌گوید که اکثر ۴۰۰۰ نفر دانشجوی این دانشگاه تحت تأثیر قوی از حزب توده قرار گرفته‌اند. و به نقل از ویکی‌پدیا: جنبش دانشجویی در ایران

# خصوصی سازی آموزش و مسئله قانون مداری در ایران

احمد سیف



هر روز که می‌گذرد از ایران اخبار ترسناک‌تری می‌رسد. مدتی پیش خوانده بودیم که به گفته وزیر بهداشت «وزارت بهداشت به شدت بیمار است» و ادامه داد که «بر این اساس نگاه ما به اداره این بخش متفاوت از گذشته خواهد بود لذا باید تصدی‌گری به حداقل ممکن برسد و زمینه حضور خیریه‌ها و بخش خصوصی فراهم شود.»<sup>۱</sup> وزیر نیرو مژده داد که قرار است «آب و برق» هم خصوصی شود.<sup>۲</sup> البته عجالتاً مژده داده‌اند که قرار است قیمت آب و برق در سال جدید ۳۸٪ بیشتر بشود تا بعداً در این جامی‌خوانیم که آموزش برخلاف قانون دیگر «رایگان» نیست یعنی بدون این که قانونی هنوز از مجلس گذرانده باشند آموزش را «خصوصی» کرده‌اند و به کالا تبدیل شده است.<sup>۳</sup>

ابتدا خیال داشتیم علیه خصوصی سازی آموزش مطلب بنویسیم ولی می‌بینم ای دل غافل قبل از این که بتوانم چنین مطلبی را بنویسم حضرات این کار را کرده‌اند. اگرچه در مورد خاص ایران از مباحثی که در دفاع از خصوصی سازی آموزش شده باشد خبر ندارم ولی در دیگر جوامعی که این کار را کرده‌اند برای همراه کردن مردم با این سیاست ادعا کم نیست. ابتدا به چند نکته کلی اشاره می‌کنم و بعد تا جایی که می‌دانم از وضعیت در ایران سخن خواهم گرفت. به طور کلی مدافعان خصوصی سازی آموزش در رد آموزش عمومی و دولتی به این «کمبودها» اشاره می‌کنند.

- محدودیت «انتخاب»

- عدم پاسخ‌گویی

- خدمات با کیفیت نامطلوب

- عدم شفاف بودن

- عدم کارایی

قرار است واگذاری خدمات آموزشی به بخش خصوصی این «کمبودها» را جبران کند. اگرچه نکته شروع فرایند خصوصی سازی از مسایل پولی و مالی آغاز می‌شود- یعنی دولت‌ها کمبود منابع و بودجه را عامل اصلی این واگذاری‌های دانند ولی در واقعیت امر خصوصی سازی آموزش- همانند خصوصی سازی آب- به راستی بیانگر یک نگرش و یک ایدئولوژی خاصی به زندگی در جوامع انسانی است. در این راستا بین دو دیدگاه باید تفاوت قائل شد.

یک دیدگاه بر این باور است که هر چیز و همه چیزی می‌تواند به «کالا» تبدیل کرد که برای خود

برخلاف آب آشامیدنی- می‌توان زنده ماند. ولی در عین حال اهمیت آموزش و در دسترس بودن آن در واقع کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد. یعنی دارم بر این نکته انگشت می‌گذارم که وقتی آموزش خصوصی می‌شود پیش شرط‌های استفاده از این خدمات نه قابلیت و توانایی‌های متقاضی بلکه میزان پولی است که دارد و انتخاب بر این اساس معیوب ضرورتاً نمی‌تواند به نفع بیشینه کردن منافع کلان در سطح جامعه باشد

باری، خصوصی سازی خدمات آموزشی هم معمولاً به دو شیوه انجام می‌گیرد.

- خصوصی سازی «درونی» - یعنی آوردن ایده و تکنیک و شیوه عمل بخش خصوصی به بخش عمومی برای این که بخش عمومی هم مثل بخش خصوصی رفتار کند.

- خصوصی سازی برون‌گرا یعنی گشودن خدمات بخش آموزش عمومی برای مشارکت فعالان بخش خصوصی بر مبنای سود و استفاده از بخش خصوصی برای طرح ریزی، مدیریت و ارائه آموزش عمومی. نکته ای که باید روی آن تأکید شود این که هر شیوه ای از خصوصی سازی که در پیش گرفته شود بر آموزش اثرات بسیار گسترده ای خواهد داشت.

اولین و عمده‌ترین اثر خصوصی سازی کنار گذاشته شدن همه کسانی است که برای پرداخت هزینه‌های آموزشی امکانات مالی در اختیار ندارند. یعنی از

«قیمتی» دارد و متقاضیان هم تنها با پرداخت قیمت درخواستی می‌توانند به آن کالا دسترسی داشته باشند. این دیدگاه اگرچه به «آزادی انتخاب» متقاضیان می‌نازد و آن را تبلیغ می‌کند ولی در واقعیت امر سلطه استبداد مطلق پول که در واقع نافی انتخاب آزاد است را انکار می‌کند. به سخن دیگر در این دیدگاه متقاضیان بی پول نه تنها انتخاب آزاد ندارند که به آن چه که به صورت کالا درآمده است هم دسترسی نخواهند داشت. یعنی در این نگرش برای مشارکت در این «انتخاب» داشتن پول الزامی است و بدون پول انتخابی صورت نمی‌گیرد.

و اما دیدگاه دیگر بر این باور است که در کنار «داری‌های دولتی» که می‌تواند به بخش خصوصی واگذار شود ما «داری‌های عمومی» هم داریم که نمی‌تواند و نباید به کالا تبدیل شود چون اهمیت مصرف‌شان -مستقل‌توانائی‌های مالی- به حدی است که نباید مشمول استبداد مطلق پول شود. بهترین نمونه ای که می‌توانم ارایه نمایم آب آشامیدنی است. اهمیت آب آشامیدنی برای زنده ماندن بشر به حدی است که قاعدتاً نباید با کالا کردن آب وضعیتی فراهم آوریم که بعضی‌ها قادر به «خرید» آن نباشند. من بر این گمانم که آموزش هم با اندکی تسامح می‌تواند در همین رده بندی قرار بگیرد. البته در این جانی‌توان از تداوم زندگی سخن گفت تردیدی نیست که بدون آموزش هم-

همان آغاز فرایند انتخاب کسانی که برای استفاده از این خدمات امکان می‌یابند بر اساس و مبنای ناروائی انجام می‌گیرد.

این که ترکیب واحدهای درسی چگونه شکل می‌گیرد تغییر می‌کند.

این که شاگردان چگونه آموزش می‌بینند هم تغییر می‌کند.

خصوصی سازی بر نظام ارزیابی دانش آموز و دانشجو هم تأثیری می‌گذارد.

اشکال مختلف خصوصی سازی بر این که معلمان چگونه برای آموزش آماده می‌شوند اثر می‌گذارد. چگونه آموزش می‌بینند و چگونه دانش شان به روز می‌شود. شرایط و حقوق معلمان، ماهیت فعالیت‌های روزانه و شیوه ای که ایشان فعالیت روزانه را تجربه می‌کنند. منعطف کردن کار معلمان نکته مشترک اغلب شیوه های گوناگون خصوصی سازی آموزش است که می‌تواند بر جایگاه و به موقعیت اجتماعی معلمان تأثیر بگذارد. البته کیفیت تجربه دانش آموزان و دانش جویان هم بدون تأثیر نمی‌ماند. تنها آموزش و خدمات آموزشی نیست که موضوع خصوصی سازی است. سیاست‌های آموزشی و چگونگی تدوین این سیاست‌ها هم با استفاده از خرید مشاوره، پژوهش و ارزیابی خصوصی شده است.

اگرچه آموزش عمومی طبق تعریف نظامی است که بدون تبعیض بر اساس جنسیت، مذهب، فرهنگ و یا طبقه اجتماعی به رایگان در اختیار همگان است و مدیریت و ارزیابی‌اش هم بر اساس اهداف و ضوابطی است که به طور دموکراتیک از سوی نمایندگان به آزادی انتخاب شده از سوی همگان تدوین می‌شود ولی در آموزش خصوصی شده شاهد اهداف و پیش گزاره های دیگری هستیم؛ و اما دقیقاً به همین خاطر است که می‌توان گفت آموزش عمومی یک کالا نیست ولی در عین حال آموزش خصوصی شده برای کالائی شدن آموزش فعالیت می‌کند و خدمات آموزشی را به کالا تبدیل می‌کند که مثل هر کالائی در اقتصاد سرمایه داری قیمتی دارد که باید برای دسترسی به آن پرداخت شود.

اگرچه خصوصی سازی هر مرحله ای از آموزش پی آمدهای مخربی برای توسعه اقتصاد خواهد داشت ولی در این یادداشت به چند نکته در باره خصوصی سازی آموزش عالی خواهم پرداخت.

عمده‌ترین زیانی که نظام آموزش عالی از خصوصی سازی خواهد دید این که آموزش به جای این که به قابل ترین دانشجویان ارایه شود به آن‌هایی ارایه می‌شود که نه ضرورتاً قابل ترین بلکه کسانی هستند که قدرت خرید بیشتری دارند و می‌توانند هزینه های درخواستی را بپردازند. مشکل از آن جا پیش می‌آید که اگرچه مدافعان خصوصی سازی «آزادی انتخاب» را یکی از مزایای خصوصی سازی آموزش

می‌دانند ولی ظاهراً در نظر نمی‌گیرند که برخلاف ادعا در آموزش خصوصی شده فرصت‌های برابر در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد. لازمه بهره‌مند شدن از «حق انتخاب» داشتن قدرت خرید کافی برای پرداخت هزینه های درخواستی است و اینجاست که در جوامعی چون ایران که توزیع درآمد و ثروت نابرابری دارد چنین انتخابی از اکثریت جمعیت سلب می‌شود و تنها در اختیار نخبگان مالی و اقتصادی قرار می‌گیرد. به سخن دیگر، انتخاب دانشجویان به طور روزافزونی بر اساس قانون بازار آزاد به داشتن و نداشتن قدرت خرید گره می‌خورد نه این که چه کسانی مستقل از قدرت خرید قابلیت‌های لازم را برای آموزش عالی دارا هستند. به سخن دیگر خصوصی سازی آموزش عالی انتخاب را از دانشجویان با قابلیت که قدرت خرید کافی ندارند سلب می‌کند و در نتیجه نمی‌تواند با اهداف درازمدت توسعه اقتصادی هم خوانی داشته باشد.

بی‌گمان پی آمد خصوصی سازی آموزش عالی افزایش نابرابری و کاهش شراکت جوانانی است که از اقبال کم درآمد جامعه می‌آیند و اگرچه ممکن است دارای استعداد و قابلیت لازم باشند ولی قدرت خرید کافی برای مشارکت ندارند. به عبارت دیگر نه فقط آموزش خصوصی شده به خاطر نابرابری درآمد و ثروت آن گونه که ادعا می‌شود عمل نخواهد کرد بلکه خود وسیله ای می‌شود برای تعمیق و تداوم نابرابری درآمد و ثروت. از جمله پی آمدهای آموزش خصوصی شده تداوم و تثبیت فقر و نداری است. حتی در محدوده آموزش هم رشته های مختلف به یک سان از خصوصی سازی اثر نمی‌گیرند.

خصوصی سازی آموزش عالی باعث می‌شود که برای بعضی فعالیت‌های آموزشی که اگرچه برای پیشبرد فرهنگ لازم و ضروری‌اند ولی قابلیت کالائی شدن شان در سطح قابل قبولی نیست منابع کافی تخصیص نیابد. چون اگر پی آمد یک فرایند آموزشی قابلیت کالائی شدن نداشته باشد در نتیجه نمی‌تواند مورد توجه بنگاه‌های سرمایه داری قرار بگیرد و معمولاً قرار نمی‌گیرد. یعنی دارم بر این نکته تاکید می‌کنم که بعضی رشته ها برای صاحبان سرمایه خصوصی به نسبت رشته های دیگر جذابیت بیشتری دارند و به همین دلیل منابع بیشتری متوجه این رشته های جذاب می‌شود و طبیعتاً رشته هائی که قابلیت کمک به تولید کالائی ندارند یا کم دارند عقب می‌مانند. به این ترتیب اغراق نیست اگر گفته شود که یک پی آمد احتمالی دیگر خصوصی سازی آموزش صدمه زدن به تکرر و غنای فرهنگی جامعه است.

با خصوصی شدن آموزش عالی فرایند پژوهشی معیوب و شیب دار می‌شود که بر توسعه درازمدت اقتصاد اثرات نامطلوبی خواهد داشت. شواهد

موجود نشان می‌دهد که پژوهش‌های پایه ای - که قابلیت کالا شدن ندارند- از فرایند خصوصی سازی آموزش لطمه می‌خورند و اگر پژوهشی صورت بگیرد عمدتاً در حوزه های کاربردی است. اگرچه در یک نگاه کوتاه مدت به این مقوله ها چنین فرایندی ممکن است مطلوب باشد ولی شواهد پژوهشی موجود نشان می‌دهند که پژوهش‌های پایه ای حتی برای توفیق در پژوهش‌های کاربردی هم اهمیت اساسی‌دارند و از آن گذشته استفاده ثمر بخش از نوآوری‌های تازه و غلظت جذب دانش تازه بدون پژوهش‌های پایه ای تقریباً غیر ممکن است.

مشکل دیگر کالائی شدن پژوهش این است که کیفیت پژوهش به مخاطره می‌افتد. از کشورهای غربی - به خصوص امریکا و انگلیس - شواهد زیادی داریم که پروژه های پژوهشی تأمین مالی شده از سوی بنگاه‌های خصوصی نتایج قابل اعتمادی نداشته‌اند و نتایج اعلام شده بیشتر برای بیشینه کردن منافع بنگاه‌های حامی بوده تا پیشبرد علم و پاسخ گویی به پرسش‌هایی که هست.

نظام آموزشی خصوصی شده برخلاف آن چه اغلب ادعا می‌شود در عمل به صورت محدودیت آزادی‌های دموکراتیک محققان و پژوهشگران درمی‌آید که عملاً تنها اجازه می‌یابند در حوزه های پژوهش کنند که بنگاه‌های طلبند. آن چه در این میان قربانی می‌شود ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جوامع بشری در قرن بیست و یکم است. به عنوان نمونه بسیاری از بنگاه‌های بین‌المللی هم از کار کودک استفاده می‌کنند و هم از کارگاه‌های قرون وسطائی و البته انتظار زیادی است که آدم گمان کند همین بنگاه‌ها از پروژه های پژوهشی که پی آمدهای مخرب و زندگی سوز استفاده از کار کودک و یا کارگاه های قرون وسطائی را بررسی می‌کند حمایت مالی خواهند کرد.

در آموزش عالی خصوصی شده آن‌گویی تجاری که بکار گرفته می‌شود ربطی به ارایه آموزش به عنوان یک «خدمت عمومی» ندارد بلکه به آموزشی که کالا شده است به همان صورتی می‌نگرد که به دیگر کالاها در این اقتصاد که البته فقط برای بیشینه کردن سود تولید می‌شوند.

پیوسته با نکته پیشین شرایط کاری کسانی که در آموزش عالی خصوصی شده کار می‌کنند به مخاطره می‌افتد و چه از نظر حقوق و مزایا و چه امنیت شغلی و میزان بهره کشی از کار افزایش می‌یابد.

در اقتصادی چون ایران همه این پی آمدهای مضر خصوصی سازی حضور دارند و حتی می‌توان از ابعاد مشکل ساز دیگری هم سخن گفت. یعنی می‌خواهم این نکته را گفته باشم که اجرای برنامه خصوصی سازی آموزش در ایران در واقع نشانه چند و چندین کمبود اساسی دیگر هم هست:

- قانون‌گریزی سیاست‌پردازان

- چندگانه بودن مراکز قدرت



برخلاف آن چه اتفاق افتاده است اصل سی امقانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دولت را موظف کرده است تا وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه، فراهم سازد. تا جایی که من می فهمم این که خدمات آموزشی از سوی بخش خصوصی هم می تواند ارایه شود منع نشده است ولی مسئولیت دولت بدون این که ابهامی داشته باشد روشن است که امکانات رایگان برای آموزش و برای پرورش تا پایان دوره متوسطه بر عهده دولت قرار داده شده است.

حتی قابل تأمل است که در خصوص نحوه اجرای وظیفه دولت، می توان بحث کرد که آیا دولت خود رأساً باید به تدارک امکانات و ارائه خدمات اقدام کند و یا اینکه می تواند تمام و یا بخشی از این خدمات آموزشی و پرورشی را، از بخش های غیردولتی تولید کننده آن ها که استانداردهای لازم، در مقیاس ملاک های کیفی مورد نظر دولت در آموزش را دارند خریداری نماید. هرگونه که دولت تصمیم بگیرد این رایگان بودن آموزش و پرورش برای همه ملت در قانون مشخص است و لذا دریافت پول از مردم برای آموزش و پرورش، تحت هیچ عنوان و حتی ضابطه های قانونی شده، موضوعیت نداشته و با روح این بخش از اصل سی ام قانون اساسی سازگاری ندارد. در همین اصل هم چنین آمده است که تحصیلات عالی هم تا «سرحد خودکفائی کشور» باید به طور رایگان از سوی دولت ارایه شود. آن چه من از اصل سی ام قانون اساسی جمهوری اسلامی می فهمم این که دولت بر اساس قانون موظف است امکانات تربیت نیروی انسانی و توسعه علوم و به طور کلی هرچه که برای «خودکفائی» کشور لازم است را به طور رایگان تأمین نماید و در این راستا هم بین دانشگاه های دولتی و غیر دولتی هم تفاوتی وجود ندارد. یعنی نه فقط آموزش در دانشگاه های دولتی رایگان است بلکه حتی کسانی که در دانشگاه های غیر دولتی آموزش می بینند ولی در راستای رسیدن کشور به خودکفائی تعریف می شوند هم باید از سوی دولت تأمین مالی شود و دولت نمی تواند و نباید از مسئولیت های قانونی خود شانه خالی کرده و از متقاضیان شهریه دریافت کند. به این ترتیب اگر مطابق اصل سی ام قانون اساسی رفتار شود آموزش دانشگاه های دولتی رایگان و دانشگاه های غیر دولتی هم تا آنجا که موجب رسیدن کشور به «خودکفائی» می شود باید رایگان باشد یعنی هزینه های از سوی دولت پرداخت می شود. با این اوصاف از حدود ۲۰ سال پیش فرایند «پنهانی خصوصی سازی» آموزش و پرورش به خصوص آموزش عالی در ایران راه افتاده است. خبرداریم که «حدود ۸۲ درصد دانشگاه ها در حال حاضر خصوصی هستند و از ۱۸ درصد باقی مانده بخشی دیگری هم شبانه هستند که هرچند شهریه



آن ها در قبال هزینه سرانه دانشجویی دولتی عدد قابل ملاحظه ای نیست اما در مقایسه با شهریه دانشگاه های غیر دولتی، رقم قابل ملاحظه است. لذا بخش عمده دانشگاه های کشور قبلاً از اصل ۴۴ قانون اساسی خصوصی سازی شده بودند. از طرفی حدود ۴۰ درصد دانشجویان در دانشگاه آزاد اسلامی، حدود یک میلیون نفر دانشگاه پیام نور و ۲۵۰ هزار نفر هم در دانشگاه غیر انتفاعی و... تحصیل می کنند و بخش قابل توجهی از هزینه ها را پرداخت می کنند. بنابراین من تصور می کنم در هیچ حوزه ای حتی اقتصاد کشور تا این حد خصوصی سازی انجام نشده باشد.<sup>۶</sup>

و این در حالی است که بر اساس گزارشی در فارس خبر دارمی شویم که «رهبر انقلاب در مرداد ۸۹ و در دیدار با دانشجویان پیرامون خصوصی سازی بخش فرهنگی فرمودند: «یکی از آقایان راجع به مسئله خصوصی سازی فرهنگ و بهداشت نکته ای گفتند که به نظر من آن نکته هم درست است. خصوصی سازی مربوط به شرکت های ذیل اصل ۴۴ است، که خوب، یک تعریف مشخصی دارد. به نظر ما مسائل فرهنگی و بهداشتی و این ها، به آن شکل، مشمول این اصل خصوصی سازی نمی شود. از طرف مسئولین ذی ربط هم مواردی را به من گفته اند. به نظر ما این اشکال، اشکال واردی است؛ بایستی مورد توجه قرار بگیرد.»<sup>۶</sup> اگر به استناد گفته صریح آقای خامنه ای این خدمات مشمول اصل خصوصی سازی نمی شوند پرسش این است که چه مقامی و چه قدرتی در ایران تصمیم گرفته است که این کار را انجام دهد و انجام داده است؟

جالب این که روزنامه نئولیبرال «دنیای اقتصاد» هم

شکوه دارد و می نویسد که «هم اکنون خصوصی سازی در نظام آموزش عالی ایران آرام و بی سرو صدا از طریق گسترش دوره هایی که در دانشگاه های دولتی، شهریه دریافت می کنند (دوره های شبانه، پیام نور و علمی-کاربردی) در حال افزایش است. چنین به نظر می رسد که این سیاست با شدت حتی بیشتری در آینده ادامه یابد. اما این روند، با منافع بلندمدت کشور منافات دارد. توانمندسازی شهروندان یکی از وظایف اصلی دولت ها محسوب می شود. بنابراین خصوصی سازی امور مرتبط با افزایش قابلیت ها و توانایی های افراد (مثل آموزش و بهداشت) در بخش دولتی در جهت منافع بلندمدت کشور قرار ندارد.»<sup>۷</sup> البته باید اشاره کنم که به نظر می رسد فرایند رشد تحصیلات عالی در ایران بدون این که پژوهش و سنجشی کارشناسانه صورت گرفته باشد تا به توجه طور الله بختکیو بدون برنامه و دورنما سیر صعودی داشته است که از سوئی باعشد تادانشگاه های متعدد دولتی دئامبر مطالبات خود از دولت ها بیفزایند و از سوی دیگر چون حساب و کتاب مالی دولت ها هم چندان شفاف و آشکار نیست در عمل ناچار شده اند که بدون زمینه سازی های قانونی لازم بخشی از ظرفیت خود را به «دانشجویان پولی» اختصاص بدهند یعنی کسانی که با پرداخت شهریه و اغلب شهریه های بسیار بالا وارد این دانشگاه ها می شوند و در عمل آموزش عالی در ایران به صورتی درآمده است که دانشجویان در بسیاری از موارد می بینند که قدرت خرید داشتن می تواند جای استعداد و قابلیت را بگیرد. ظهور و گسترش پدیده «دانشجویان پولی» با قانون اساسی جمهوری اسلام تناقض آشکار دارد و بعلاوه عدم برنامه ریزی موثر آموزش عالی موجب شده است که بین آن چه که موسسه های آموزش عالی تربیت می کنند و آن چه مورد نیاز اقتصاد کشور است شکاف هر روزافزون تری وجود داشته باشد که به صورت بیکاری چشمگیر در میان فارغ التحصیلان دانشگاهی خود را نشان می دهد. این مقوله ای است که در یادداشت دیگری به آن خواهم پرداخت.

### پی نوشت:

- 1- <http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=111972>
- 2- <http://www.mehrnews.com/detail/News2170561/>
- 3- <http://hamshahronline.ir/details229057/>
- 4- <http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id118998=>
- 5- <http://khabaronline.ir/detail/102064/weblog/nasiri>
- 6- <http://www.ghatreh.com/news/nn9980671>
- 7- <http://www.donya-e-eqtasad.com/news/396655>

# کالایی شدن علم

ریچارد لوینس، ریچارد لونتین

ترجمه گلناز ملک



این مقاله بخشی از کتاب "زیست شناس دیالکتیکی" نوشته‌ی ریچارد لوینس (۱) اکولوژیست، و ریچارد لونتین (۲) دانشمند ژنتیک است. آن‌ها این موضوع را مطرح می‌کنند که دانش مدرن کاملاً در روند سرمایه‌داری مشارکت دارد، و سوژه‌ی همان شرایطی است که هر کالای دیگر. آن‌ها پیامدهای این امر بر پژوهش علمی، و تأثیر ایدئولوژیک آن بر اندیشیدن دانشمندان را بررسی می‌کنند. این کتاب در سال ۱۹۸۵ منتشر شده است.

پتانسیل هایش هنوز غیرقابل بهره برداری، و تولیداتش همچنان در پی بسط خلاقیت تجربی و اختراعات آزمایشی بود.

تولید کالا و مصرف نیروی کار انسانی جهت تولید اشیاء و خدماتی برای فروش به طور قطع، روند سرمایه‌داری را به جلو انداخت و شکل کالایی گرفتن فعالیت اقتصادی تحت نظام سرمایه‌داری، به طور فزاینده‌ای به تمام جنبه‌های زندگی انسان‌ها نفوذ کرد. شکسپیر در سال ۱۶۰۷ در تیمون آنتی (۴) نمایش نامی که به ندرت بر صحنه رفته، تأسف خود را از این تجاری شدن همه چیز این گونه بیان می‌کند:

طلا؟ طلای گرانبهای پرتالو؟

اندک مایه‌ای از این طلا

سیاه را سپید میکند، زشت را زیبا، ناحق را حق میکند

فرومایه را شریف، سالخورده را نوجوان و بزدل را دل‌اور

ای خدایان چرا چنین است؟

شگفتا که این طلا، خدمتگزاران و کاهنان شما را از کنارتان دور میکند

و بالمش دل‌اوران را از زیر سر ایشان به کناری می‌افکند این برده‌ی زرد

ادیانی به هم میریسد و پنبه میکند، لعنت شدگان را آمرزش میبخشد

جذامیان کره‌ی را به تخت پرستش بر مینشانند، دزدان را مورد اعتماد قرار میدهد

و به سان برگزیدگان مسندنشین

قرین حرمت و عنوان و تحسینشان میکند (۵)

دو قرن بعد مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) نوشتند:

«بورژوازی هر جا تسلط یافت، تمامی مناسبات فتودالی، پدرسالاری و عاطفی را درهم کوبید.

رشته‌های فتودالی رنگارنگی را که انسان را به «سرووران طبیعی» اش پیوند می‌داد، بی‌رحمانه از



عملی مشکلات اقتصادی تبدیل شد. بعد از رکود طولانی در نیمه‌ی آخر قرن ۱۸ ام، موج ناگهانی‌ای از اختراع و نوآوری در عرصه‌ی صنعت و کشاورزی بلند شد. تعداد اختراعاتی ثبت شده در بریتانیای کبیر از ۹۲ طی سال‌های ۱۷۵۹ به ۴۷۷ در سال‌های ۱۷۸۰ رسید. جامعه‌های کشاورزی طی این دوران تشکیل شدند و پیش رفت در پرورش و مدیریت دام منجر به تولید احشام اصلاح شده‌ای مانند هیرفورد (۳) شد. ضریب رشد در بازار احشام لندن در قرن ۱۸م دو برابر، و در این بین به خصوص گوسفند سه برابر شد. مجله‌های کشاورزی از اوایل قرن ۱۹ ام کم‌کم منتشر شدند.

طی قرن نخست انقلاب صنعتی، دانش، نقش خود را به عنوان یکی از اثرات جانبی رشد سرمایه‌داری، و راه حل مشکلاتی مشخص، گسترش داد اما هنوز تبدیل به کالا نشده بود. کاربرد آن هنوز نامشخص،

علم مدرن یک محصول سرمایه‌داری است. شالوده‌ی علم مدرن پاسخی است به نیاز سرمایه‌داران که نه تنها می‌خواهند به سطوح جدیدی از رشد برسند، بلکه قصد دارند با تبدیل محصولات، خلق محصولات جدید، و ایجاد روش‌های تولید سودآورتر، با دیگرانی که همین کار را انجام می‌دهند رقابت کنند. زیربنای ایدئولوژیک آن هم با این نیازها و هم‌چنین با فلسفه‌ی انقلاب بورژوازی متجانس است. - فردگرایی، اعتقاد به بازاری برای اندیشه، ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم، و رد نهاد قدرت به عنوان اساس دانش.

با توسعه‌ی سرمایه‌داری، راه‌های مشارکت علم نیز گسترش پیدا کرد. دانش، از کالای مصرفی لوکسی که در اختیار اشراف قرار داشت (در کنار موسیقی دانان و دلقک‌ها)، به سلاح ایدئولوژیک مهمی در مبارزه علیه حکمت الهی فتودالی، و منبعی برای راه حل



## تحقیقات علمی تبدیل به سرمایه‌گذاری تجاری شده است

شرکت‌های صنایع فنی بین ۳-۷ درصد فروش‌شان را به عنوان مخارج تحقیق و توسعه گزارش می‌کنند. سرمایه‌گذاری در تحقیقات، که یکی از شیوه‌های متعدد سرمایه‌گذاری ثروت است، با روش‌های دیگر سرمایه‌گذاری از قبیل افزایش تولید محصولات موجود، خرید تبلیغات بیشتر، استخدام وکلا و لابی‌گراها، متلاشی کردن اتحادیه‌ها، رشوه به وزرای کابینه‌ی کشورهای بالقوه خریدار و غیره، در رقابت قرار دارد. در این سیستم تمامی احتمالات علیه یک‌دیگر و در مقیاس حداکثر سود اندازه‌گیری می‌شوند.

همه به خوبی می‌دانیم که وقتی شرکت‌های صنعتی و بنگاه‌های تجاری با شکست اقتصادی مواجه می‌شوند اول از همه بودجه‌ی تحقیقات را کم می‌کنند. احتمالاً به این خاطر که نوآوری‌های فنی بازده فوری ندارند، درحالی‌که افزایش تبلیغات، هزینه‌های کارگر، مواد اولیه، فوراً در سود منعکس می‌شوند. مطالعات بر شرکت‌های بزرگ بارها و بارها نشان داده است افق تصمیم‌گیری، میان مدیران حداکثر بین ۳ تا ۵ سال است. از آن جایی که پژوهش‌ها اغلب طی چنین بازه‌ای، بازده‌ای ندارند، در نتیجه می‌شود از آن چشم‌پوشی کرد. در عین حال، منابع مالی هزینه‌های تحقیقات دور برد، به موسسه‌های عمومی، مانند دانشگاه‌ها و مراکز ملی منتقل شده است که در این صورت، به کمک سوبسید مالیاتی، هیچ شرکت خصوصی‌ای نیاز نیست سرمایه‌گذاری خود را به خطر بی‌اندازد، و هزینه‌های نهایی بین کل ماخذ مالیاتی پخش می‌شود. وقتی نتیجه‌ی تحقیقی به مرحله‌ی تولید محصولی قابل عرضه به بازار می‌رسد، مراحل نهایی توسعه‌ی آن به منظور تحقق بخشیدن ویژگی‌های منحصر به فردش، به بخش خصوصی سپرده می‌شود. برای مثال این تصویری است که در توسعه‌ی گونه‌های جدید، در کشاورزی دیده می‌شود. مراکز آزمایشگاهی محصولی را توسعه داده و سپس بین تولیدکننده‌های بذر دارای گواهی پخش می‌کند. سپس این محصول‌ها به اموال عمومی تبدیل شده و شرکت‌های معتبر، بذر نتیجه را به کشاورزان می‌فروشند.

شکل نهایی سرمایه‌گذاری پژوهشی، شرکت‌های مشاوره‌ی علمی هستند که تنها تولیدشان گزارش علمی است. (سال ۱۹۸۳ تنها در منطقه بوستون حدود ۲۰۰ شرکت مشاوره‌ی محیط زیستی مشغول به کار بودند) کاملاً مشخص است این‌جا معیار کیفیت گزارش، رضایت مشتری است نه بررسی دقیق موضوع. اگر این گزارش درباره‌ی ارزیابی اثرات زیست محیطی باشد، رضایت‌مندی مشتری به معنای متقاعد کردن مقامات نظارتی مربوطه است، مبنی بر این که شرکت مورد نظر مطیع قانون است و فعالیت‌هایش برای محیط زیست مضر نیست؛

هم گسست و میان‌انسان‌ها رشته‌ی دیگری، جز سودجویی عریان و «نقدینه» بی‌عاطفه، برجای نگذاشت. رعشه‌های روحانی ناشی از جذب مذهب، شور و هیجان شوالیه مابانه، و تأثرها احساسی عامیانه را در آب یخ حساب‌گری خودخواهانه غرق ساخت. بورژوازی ارزش شخصی انسان را به ارزشی برای مبادله تبدیل کرد و به جای آزادی‌های بی‌شمار اهدایی و اکتسابی تنها یک آزادی یعنی آزادی بی‌بند و بار تجارت را معمول کرد و به یک سخن، استثمار بی‌پرده، بی‌شرمانه، بی‌واسطه و بی‌رحمانه را جای‌گزین استثمار پوشیده در پرده‌ی اوهام مذهبی و سیاسی ساخت. بورژوازی از هر نوع فعالیتی که تا آن زمان محترم شش‌ناخته می‌شد، و با توفیر و تکریم بدان می‌نگریستند هاله تقدس برگرفت. وی پزشک، قاضی، روحانی، شاعر و دانشمند را به خدمتگزاران اجیر و مزدبگیر خود بدل کرد» (۶)

فعالیت‌هایی که پیش از آن محصول مستقیم تعامل انسانی بودند - سرگرمی، آموزش، حمایت‌های عاطفی، تفریح، مراقبت از کودکان، حتا اهدا خون و عضو بدن انسان یا استفاده از رحم - امروز وارد بازار تجاری شده‌اند. جایی که روابط انسانی پشت خرید و فروش پنهان شده است. هربار که وجه جدیدی از زندگی کالا می‌شود بعضی مخالفت خود را با آن به عنوان تخطی از ارزش‌های قبلی ابراز می‌کنند. وقتی قیمت نان جهت پاسخ به بازار آزاد شد، شورش نان در طبقه‌ی کارگر انگلستان بلند شد. تجاری شدن وسایل ارتباطی و حق انحصاری اطلاعات باعث نگرانی‌هایی برای نمایندگان جهان سوم در یونسکو در سال‌های ۱۹۸۰ شد. کالایی شدن بهداشت مردم را ناچار کرد صدای خود را برای برخورداری از خدمات بهداشتی ملی و بیمه بلند کنند.

بنابراین کالایی شدن علم هم نه تحولی منحصر به فرد، که بخشی طبیعی از توسعه‌ی سرمایه‌داری است و ما نه از سر غرض، که به جهت بررسی عواقب این تغییر بر فعالیت علمی آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با پایان قرن ۱۹ام، تولید علمی بخش اساسی‌ای از صنایع الکتریکی و شیمیایی را تشکیل می‌داد. ولی تا میانه‌ی قرن ۲۰، دانش هنوز چنین در ابعاد گسترده تبدیل به کالا نشده بود. کالایی شدن علم ویژگی‌های زیر را در بر می‌گیرد:

**هدف دانشگاه‌ها و مدارس فنی و حرفه‌ای از فراهم کردن درجات مختلفی از کارگر علمی و با هزینه‌ی حداقلی، در واقع تبدیل فرایند آموزش و پرورش، به خدماتی خارجی جهت تولید بخش پرسنل شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری است. این مسئله بر مراکز آموزشی برای بهره‌وری اقتصادی فشار می‌آورد.**

و این کار با کمترین هزینه انجام شود. رابطه‌ی شرکت‌های مشاوره با شرکت‌های بزرگ بسیار پیچیده است. بدیهی است مشاور یک قرارداد سنگین را به قراردادی کوچک ترجیح می‌دهد و بنابراین ممکن است برای انجام تحقیقات بیشتر از حد لازم به مشتری فشار آورد. از سوی دیگر چون این حرفه هم به شدت رقابتی است، شرکت مشاور قصد دارد هزینه‌ها را پایین نگه دارد. در نتیجه مشاور فقط در آن حدی تحقیقات خود را پی می‌گیرد که اطمینان پیدا کند رضایت مقامات محیط زیستی کسب می‌شود و اسناد توری تنظیم می‌شوند که مشتری به دردمر نمی‌افتد. چنین سرمایه‌گذاری‌ای برای شرکت‌های مشاوره نیز مخاطره آمیز است. از آن‌جایی که عمده‌ی سرمایه‌شان را ابزار محاسبه و مبلغان اداری تشکیل می‌دهد، دارایی اصلی آن‌ها اعتماد مشتری است. میزان بالایی از گردش مالی شرکت‌ها از طریق مشاوره‌ی محیط زیستی اتفاق می‌افتد.

پژوهش عملی به محضی که کالا می‌شود، تبدیل به سوژه‌ی دو وجه دیگر دنیای تجارت نیز می‌شود: قافله را دزد می‌زند و به شیر هم آب می‌بندند و کالاهای علمی هم ممکن است دزدیده یا بی‌ارزش شوند. تمام کردن کار دیگران به نام خود، دست‌بردن در نتیجه برای انتشار آن به نام خود یا برای از میدان به در کردن رقیب‌ها از مشکلات رو به رشد در جوامع علمی هستند. اگرچه کلاهبرداری علمی در گذشته هم اتفاق می‌افتاد - همه درباره‌ی کلاه برداری «انسان پیلت دان» (۷) می‌دانیم و دعوای اولویت میان افرادی که برای قدر و منزلت علمی رقابت داشتند



Download from  
Dreamstime.com  
This watermark comp images for promoting purposes only.

21833432  
Sergey Khakimulin | Dreamstime.com

شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری است. این مسئله بر مراکز آموزشی برای بهره‌وری اقتصادی فشار می‌آورد. مراکز علمی هم یا جلوی کسب تخصص بیشتر دانشجو را می‌گیرد، یا بر آنچه که لازم است بساد بگیرد تمرکز می‌کند (که آن چیزی است که کارفرماها لازم دارند)، یا طول مدت دوران تحصیل را کوتاه می‌کنند، و تعداد بیشتری دانشجوی مقطع دکتری جهت نمایش و خودستایی می‌پذیرند. البته این رویکرد منفعت طلبانه، جهان‌شمول و همیشه هم آن‌قدر خام نیست. آموزگاران اغلب اهداف خود را دارند که حتی گاهی مخالف روند اجتماعی موجود است. ولی حتی برنامه‌های خلاقانه‌تر هم انسان‌هایی برای انجام تکالیفی کمتر به این وضوح دیکته شده تولید می‌کند که در نهایت ادامه‌ی همین سیستم را با کمی انعطاف ممکن می‌کنند.

دانشمندان به این کلایی شدن به دو شیوه‌ی متفاوت پاسخ می‌دهند. از یک سو آن را محکوم می‌کنند. بسیاری از آن‌ها به طبقه‌ی متوسط تعلق دارند و دانش را به عنوان راه فراری از دنیای تجارت انتخاب کرده‌اند. آن‌ها تصمیم به تعهد به کاری گرفته‌اند که محصول‌اش به خاطر خودش ارزشمند است نه به

**سلطه‌ی کلایی شدن دانش و مشارکت کامل‌اش در روند سرمایه‌داری واقعیت زندگی را تغییر و فعالیت علمی را تحت تأثیر خود قرار داده است و اثرات عمیقی بر روند تفکر دانشمندان گذاشته است. انکار این ارتباط به معنی سوژه‌ی قدرت آن باقی ماندن است، در حالی که اولین قدم به سوی آزادی، به رسمیت شناختن ابعاد اسارت مان است.**

آن دنبال طی کردن سلسله مراتب جهت دسترسی و کنترل منابع هستند.

**کارگر علمی خود نیز، نیاز به تولید دارد** هدف دانشگاه‌ها و مدارس فنی و حرفه‌ای از فراهم کردن درجات مختلفی از کارگر علمی و با هزینه‌ی حداقلی، در واقع تبدیل فرایند آموزش و پرورش، به خدماتی خارجی جهت تولید بخش پرسنل

اتفاق می‌افتاد ولی کلاهبرداری علمی امروزه پایگاه اقتصادی عقلایی پیدا کرده است.

**کشفیات علمی قابل سنجش شده است**

یک شرکت یا کمپانی تجاری قادر است تخمین بزند چه مدت زمانی به طور میانگین برای توسعه‌ی دارویی جدید یا کامپوتر، با چه میزان نیروی کار و چه مقدار هزینه لازم است. بنابراین یک شرکت تحقیق و توسعه می‌تواند به فعالیت علمی بیشتر با عنوان کلی «نیروی کار انسان» نگاه کند تا به عنوان شیوه‌ی حل مشکلاتی به خصوص.

**دانشمندان به «نیروی انسانی علمی» تبدیل شده‌اند**

آن‌ها تبدیل به سوژه‌ی هزینه‌ی تولید، تعویض، و نظارت و تولید شده‌اند. تقسیم کار بین دانشمندان، ایجاد تخصص‌ها و رتبه‌بندی امروزه به طور فزاینده‌ای توجیه می‌شود. بخش‌های خلاقانه‌ی فعالیت علمی بیشتر و بیشتر به کسر کوچکی از کارگران دانشمند محدود شده است و باقی نیز طور روز افزون پروتاریزه شده و کنترل خود را نه فقط در انتخاب مسئله و شیوه‌ی مواجهه با آن، بلکه حتا نسب به زندگی روزمره و گاهی فعالیت‌های ساعت به ساعت خود از دست می‌دهند.

مدیریت علمی که اوایل برای صنعت خودروسازی و با استفاده از مکتب مفتضح تیلور در شرکت فورد توسعه یافت، در بازرگانی، کار دفتری و تحقیق علمی هم امتداد پیدا کرد. رویکرد مدیریتی به طور کاملاً آگاهانه نیروی کار را به عنوان ابرزهای مصرفی برای پایان بردن کار مدیران می‌بیند. تکه‌تکه شدند مهارت‌ها و در نتیجه‌ی آن افزایش تخصص‌ها، نه از سر نیاز علمی در زمینه‌ی مورد نظر که مشتقی از برآورد هزینه‌ی مدیران است: تربیت یک خون‌شناس و آنالیزگر ادراک آزمایش گاهی هزینه‌ی کمتری نسبت به فراهم کردن دو تکنسین پزشکی عمومی برمی‌دارد. نیروی کار آن‌ها ارزان‌تر، دست‌مزدشان پایین‌تر است و به راحتی اخراج و جایگزین می‌شوند. به علاوه، این بخش بخش شدن و مهارت زدایی شدن، امکان کنترل از بالا بر نیروی کار از هم گسسته را تحکیم می‌کند.

اما مهارت‌زدایی در کار علمی به از خود بیگانگی عظیم‌تری منجر می‌شود. تولید کنندگان کل روند تولید را نمی‌فهمند و نظری درباره‌ی این که به چه سمت و چگونه می‌رود ندارند و بنابراین فرصت کمی برای به‌کارگیری هوش خلاقانه‌ی خود دارند. وقتی کارگر بدین معنی از خود بیگانه می‌شود، وقتی دانش فقط یک شغل است، افزایش نظارت ضرورت پیدا می‌کند. افزایش نظارت زمینه را برای از خود بیگانگی بیشتر فراهم می‌کند و منجر به فساد یا بی‌تفاوتی نیروی کار می‌شود. همچنین اختیار را از دانشمندان گرفته و به دست‌ان مدیران می‌سپارد. محققان و حتا مدیران علمی دیگر چندان مسئولیتی نسبت به هم‌تایان خود احساس نمی‌کنند و به جای

خاطر ارزش مبادله‌اش. آن‌ها بابت از دست رفتن روحیه قدیمی رفاقت و وقف خالصانه خود برای حقیقت، که اساس سازوکار علمی پیش از کالا شدن بود، خشمگین‌اند. آن‌ها از پرولتاریزه شدن نیروی کار علمی و از دادن خود مختاریشان منجراند و به شیوه‌های فردی در برابر اعمال کنترل‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری‌های بوروکراتیک آن مقاومت می‌کنند. اگر سازماندهی شوند از اطلاق نام اتحادیه به انجمن‌هایشان خودداری می‌کنند.

از سوی دیگر گروهی از دانشمندان برای سوءاستفاده از فرصت‌های کارآفرینی جدید عجل‌اند. برخی، به‌خصوص طی دوران کوتاه رشد و وفور نعمت امریکا شغلی در حوزه‌ی علم به عنوان یکی از چندین گزینه‌ای که سود و پاداش مالی فراهم می‌کرد انتخاب کردند. حدود دو سوم تمام دانشمندان مشغول به کار در ایالات متحده، توسط صنعت و تجارت خصوصی، که در آن پی‌گیری سود رک و پوست‌کنده به عنوان هدف رسمیت شناخته می‌شود، به کار گرفته شده‌اند.

آفت نظام طبقاتی که در کل جامعه‌ی ما را دربر گرفته صفوف دانشمندان را هم در هم شکسته است. اکثریتی از این جمعیت یک میلیون و خرده‌ای دانشمندان در ایالات متحده متعلق به پرولتاریای علمی هستند؛ آن‌ها نیروی کار خود را می‌فروشند و هیچ کنترلی بر کار و محصول خود ندارند. در انتهای مخالف، نهایتاً چند هزار دانشمند متعلق به بورژوازی علمی ایستاده‌اند که در تحقیقات سرمایه‌گذاری می‌کنند و سمت و سوی تحقیقات و توسعه را تعیین می‌کنند. در میانه‌ی دو انتها گروهی از دانشمندان خرده بورژوا قرار دارند که به تنهایی یا در گروه‌های کوچک در دانشگاه‌ها و موسسه‌های تحقیقاتی مشغول به کارند. این‌ها ممکن است به خاطر دغدغه‌های گوناگون انگیزه‌ای پیدا کنند، اما فعالیت‌هایشان شدیداً به کمک‌های مالی دولتی، سازمان‌های خصوصی و یا شرکت‌ها وابسته است. برای آن‌ها کمک مالی برای پژوهش به یک ضرورت تبدیل شده است و رابطه‌ی میان کمک مالی و پژوهش تغییر شکل پیدا کرده است. کمک هزینه تحصیلی در ابتدا وسیله‌ای برای انجام پژوهش‌ها بود درحالی‌که امروزه تحقیقات تبدیل به وسیله‌ای برای جلب کمک هزینه شده‌اند.



## منابع سرمایه‌ی علم، خود تبدیل به صنایع عظیمی شده‌اند

این منابع شامل مواد شیمیایی، دستگاه‌ها، رسانه‌های فرهنگی، حیوانات آزمایشگاهی و اطلاعات علمی است. یکی از نتایج این است که توسعه‌ی تکنولوژی علمی، اغلب از پژوهش علمی و خدمات مورد نظرش مجزاست. تکنولوژی برای پیدا کردن بهترین و ارزان‌ترین راه تحقیق به کار گرفته نمی‌شود، بلکه هدف آن کسب سود بیشتر از بازارهایی مشخص است.

**مهارت‌زدایی در کار علمی به از خود بیگانگی عظیم تری منجر می‌شود. تولید کنندگان کل روند تولید را نمی‌فهمند و نظری درباره‌ی این که به چه سمت و چگونه می‌رود ندارند و بنابراین فرصت کمی برای به کارگیری هوش خلاقانه‌ی خود دارند. وقتی کارگر بدین معنی از خود بیگانه می‌شود، وقتی دانش فقط یک شغل است، افزایش نظارت ضرورت پیدا می‌کند. افزایش نظارت زمینه‌را برای از خود بیگانگی بیشتر فراهم می‌کند و منجر به فساد یا بی‌تفاوتی نیروی کار می‌شود**

## فردگرایی

دیدگاه فردگرایانه بورژوازی وقتی در علم اعمال می‌شود ادعا می‌کند پیشرفت توسط تعداد قلیلی (که تصادفاً خودمان هستیم) صورت گرفته است. این دیدگاه به این منجر شده است که دانشمندان خود را عاملین آزادی ببینند که مستقلاً در پی تمایلات خود هستند. در هیچ قشر دیگری جز روشنفکران این احساس استقلال قوی‌تر و فریب خوردگی‌شان رقت‌انگیزتر نیست. فردگرایی در علم به شکل‌گیری این باور مشترک، که «خواص» هر جمعیتی، به سادگی، تکامل یافتگان آن جمعیت و جامعه هستند، کمک می‌کند. فردگرایی در علم همچنین تجربه‌ی شخصی‌جه طلبی شغلی را، به کشف ژن «خودخواهی» به عنوان قانون تکامل تبدیل می‌کند.

## نخبه‌گرایی

ادعای برتری اقلیتی از روشنفکران، اغلب منجر به این باور می‌شود که بقای بشریت به توانایی این اقلیت بستگی دارد تا باقی مردم بتوانند آن‌چه به صلاحشان است را انجام دهند. این انحراف به خصوص در داستان‌های علمی تخیلی‌ای بیشتر به چشم می‌خورد که درباره‌ی مبارزه‌ی سیاسی با ظلم است و گروهی دانشمند از خود گذشته توطئه‌ای هوشمندانه برای سرنگون کردن قدرتمندان طراحی



ما کارگردانشمندان، کالایی شدند علم را علت اولیه‌ی از خودبیگانگی بیشتر دانشمندان نسبت به محصول کارشان می‌دانیم. این امر میان بیش قدرتمند علمی و پیشرفت رفاه و آسایش انسان‌ها سد ایجاد کرد و اغلب به این منجر می‌شود که تولیدات علمی در تضاد با اهداف اولیه‌ی خود قرار بگیرند. ادامه‌ی گرسنگی در دنیای مدرن به خاطر مشکلی مقاوم که برای خنثی کردن‌اش و سیر کردن مردم به تلاش عظیم ما نیاز داشته باشد، نیست. علت این است که کشاورزی در دنیای سرمایه‌داری با سود مستقیم‌ها و با رفع گرسنگی به طور غیر مستقیم درگیر است. سازمان‌های بهداشتی درمانی هم سرمایه‌گذاری مالی هستند و نیازهای سلامتی مردم دغدغه‌ی ثانویه‌شان است. نامعقولی یک دنیای علمی پیچیده نه به علت شکست هوشمندی، که از حضور سرمایه‌داری است، که به عنوان یکی محصولات جانبی‌اش هوشمندی انسان را سقط می‌کند.

در دنیایی که برخی کشورها با سرمایه‌داری در هم شکسته‌اند، تاکید بر این مسئله که شیوه‌ی امروزی علم آن چیزی نیست که قرار بود باشد، و ساختار کنونی آن غیرطبیعی، نابرابر و تحمیلی سرمایه‌داری است، مهم است.

#### پی‌نوشت:

- 1-Richard Levins
- 2- Richard Lewontin
- 3- Hereford
- 4- Timon of Athens
- 5- ترجمه‌ی سروش حبیبی
- 6- ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان
- 7- Pilttdown hoax
- 8- Tom Lehrer
- 9- Werner von Braun
- 10- Susan Griffith

زنان است که در جوامع به عنوان متولیان احساسات شناخته شده‌اند، و برای اینکه اجازه داشته باشند وارد عرصه‌ی علم شوند یا باید احساسات خود را سرکوب کنند و یا به صورت سیستماتیک دست کم گرفته می‌شوند چرا که بیشتر احساساتی بودن به معنی کمتر منطقی بودن است.

\*\*\*

نقد ما به عنوان سوسیالیست، بر کالایی شدن علم به این خاطر نیست که می‌خواهیم به دوران قبل از کالایی شدن علم برگردیم. منظور ما چیز دیگری

**دانشمندان به این کالایی شدن به دو شیوه‌ی متفاوت پاسخ می‌دهند. از یک سو آن را محکوم می‌کنند. بسیاری از آنها به طبقه‌ی متوسط تعلق دارند و دانش را به عنوان راه فراری از دنیای تجارت انتخاب کرده‌اند. آنها تصمیم به تعهد به کاری گرفته‌اند که محصولاتی به خاطر خودش ارزشمند است نه به خاطر ارزش مبادله‌اش. آن‌ها بابت از دست رفتن روحیه قدیمی رفاقت و وقف خالصانه خود برای حقیقت، که اساس ساز و کار علمی پیش از کالا شدن بود، خشمگین‌اند. آنها از پرولتاریزه شدن نیروی کار علمی و از دست دادن خود مختاری‌شان منزجراند**

است. سلطه‌ی کالایی شدن دانش و مشارکت کامل‌اش در روند سرمایه‌داری واقعیت زندگی را تغییر و فعالیت علمی را تحت تأثیر خود قرار داده است و اثرات عمیقی بر روند تفکر دانشمندان گذاشته است. انکار این ارتباط به معنی سوژه‌ی قدرت آن باقی ماندن است، در حالی که اولین قدم به سوی آزادی، به رسمیت شناختن ابعاد اسارت مان است.

می‌کنند. نخبه‌گرایی عمیقاً ضد دموکراتیک است، کیش فرد پرستی را تشویق می‌کند، و کسانی که توانایی همراهی با قواعد آکادمیک - که اغلب نژادپرستانه و از لحاظ جنسیتی تبعیض‌آمیز است - را ندارند، تحقیر می‌کند. نگاه نخبه‌گرایانه پشتیبان رویکرد مدیریتی روشنفکران است و خودگزینی نخبگان علمی و مدیریتی را راه حل معقول و منطقی اداره‌ی امور بشر می‌دانند.

#### پراگماتیسم

ایدئولوژی غربی، «پراگماتیک» را ستایش می‌کند و در تضاد با آن «ایدئولوژیک» را تحقیر می‌کند. پراگماتیسم در علم یعنی پذیرش محدودیت‌های شرایطی که به واسطه‌ی کالایی شدن و تخصصی شدن به دانشمند تحمیل می‌شود. یعنی انجام کار بدون دانستن چرایی‌اش، وضعیت همیشگی‌ای که در ترانه‌ی تام لور (۸) درباره‌ی متخصصین موشک می‌شنویم "اگه موشک بره هوا کی اهمیت می‌ده کجا به یاد پایین؟ ورنه بران (۹) می‌گه مربوط به دپارتمان من نیست" از آن‌جایی که راهی که دانشمندان بر سیاست‌گذاری‌های تأثیر می‌گذارند از میسر راهنمایی‌های آن‌ها تحت عنوان مشاوره به «تصمیم گیرندگان» می‌گذرد، برای تأثیرگذار بودن باید قابل قبول باشند. بنابراین مشاوره باید محدود به دامنه‌ای قابل قبول باشد.

در نگاه پراگماتیست‌ها ضدیت با بی‌عدالتی آرایش اجتماعی، به خاطر ایدئولوژیک بودن مورد ظن، و بازتاب خامی اندیشه است چرا که در برابر خونسردی دانشمندان می‌ایستد.

#### جدایی تفکر و احساس

دانشمندان شاید زمانی مجبور بودند برای استقرار این اصل که همه‌ی ادعاها درباره‌ی جهان باید مبتنی بر شواهد باشد مبارزه کنند. یعنی نه جذبه‌ی قدرت و نه میل شخصی کسی وزنی در مباحثات علمی ندارد. احتمالاً برخی جداسازی‌ها میان اندیشه و احساس برای ایجاد مشروعیت برای علم لازم بوده است. اما وقتی این جداسازی تبدیل به امری مطلق می‌شود، تبدیل به سدی سر راه خودآگاهی در روش و فعالیت علمی می‌شود. این امر اولویت‌های ما در منابع و مسیر یا روش‌هایی که باید اتخاذ کنیم را در ابهام فرو می‌برد، مقدمه‌ای رسمی را به نوشته‌های علمی ما تحمیل می‌کند، وانمود می‌کند با حذف ضمیرهای اول شخص، فردیت دانشمند را از روند خلاقانه‌ی تحقیق خارج می‌کند، و دستور زبانی را دنبال می‌کند که سوزن گرفت (۱۰) آن را ضمیر غیر شخصی منفعل می‌نامد.

در نهایت، ذهنیت برتری تفکر بر احساس به این منجر می‌شود که آن‌هایی که احساسات خود را بروز نمی‌دهند، نسبت به آن‌هایی که احساساتشان را بیان می‌کنند برتری پیدا کنند. نمونه‌ی بارز آن مربوط به

## «مطالعات اجتماعی، سال اول دبیرستان»

نوشته: زهره روحی



کوچکترین اثری از تعریف علمی این کلید واژه دیده نمی‌شود. از اینرو بعید نیست که دانش آموز (و احیاناً معلم پرشگر و متأمل) با آشفتگی فکری مواجه شوند؛ آنهم تنها به این دلیل که «شناخت درست»ی را که هنوز نمی‌دانیم چیست از «نتیجه‌ی شناخت نادرست» اخذ می‌گردد، آنهم بدون هر گونه تعریفی از آن. به عنوان مثال می‌گوید: «اگر فرد در مرحله‌ی نوجوانی و جوانی بدون شناخت درست از شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی خویش، تصمیم بگیرد و دست به عمل بزند، موفق نخواهد شد» (ص ۲، تأکید از من است).

بدین ترتیب بی‌آنکه تعریفی از «شناخت درست» شده باشد، و یا ویژگی‌های آن بر شمرده شود، دانش آموز می‌باید نتایج فقدان آن را به منزله‌ی درس

**در هر حال از آنجا که علوم اجتماعی زاده‌ی جهان جدید است و در این جهان «شناخت» دیگر نه امری ذاتی، بلکه امری اجتماعی محسوب می‌شود، از اینرو مقوله‌ی «درستی» یا «نادرستی» آن همواره محل درگیری نیروهای اجتماعی بوده است. بنابراین پرسش این است که با توجه به این مسئله تا چه اندازه می‌توان درس مزبور را به لحاظ علمی «مطالعه‌ی اجتماعی» تلقی کرد؟ زیرا تنها به واسطه‌ی پرهیز از صدور احکام درست یا نادرست است که قلمروهای متعلق به علوم اجتماعی می‌توانند از حیطه‌ی اخلاق و یا «فلسفه‌ی کلاسیک» متمایز شوند.**

بیاموزد! مثلاً بیاموزد که: «بسیارند کسانی که بدون شناخت درست از شرایط اقتصادی و اجتماعی و استعدادها و توانایی‌های خود شغلی را انتخاب می‌کنند و در آن توفیق نمی‌یابند» (همانجا). اما نکته‌ی جالب‌تر ابهامی است که در عبارت «شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» وجود دارد. به بیانی، صرف نظر از اینکه برای دانش آموز ۱۳ و

انواع نوشتار اجتماعی، بلکه به عنوان مرجع صاحب قدرتی معرفی می‌کند که می‌تواند به خوانندگان خود (که دانش‌آموزان سال اول دبیرستان هستند)، صلاحیت و اعتبار اجتماعی، اقتصادی و ..... اعطا کند؛ اما چگونه به این مهم دست می‌یابد؟ - پاسخ روشن است، از طریق درس آموزه‌ها؛ بدین معنی که هر درس در حکم ابزاری است جهت دریافت و تحکیم صلاحیت در زمینه‌های مختلف...؛ بر این اساس، اکنون به عنوان نمونه می‌خواهیم ببینیم در درس اول که عنوان آن «شناخت محیط اجتماعی» است، دانش‌آموزان چگونه به این صلاحیت دست می‌یابند.

در واقع در این درس برای دانش‌آموز سال اول دبیرستان، نه سخن از چیستی محیط اجتماعی است و نه حرف و کلامی از ابزارهای شناسایی آن؛ بلکه به نظر می‌رسد، با آموزه‌ای اخلاقی - اجتماعی سر و کار داریم. فی‌المثل حامل این گزاره‌ی خبری است که دانش‌آموزان سال اول دبیرستان در حال گذر از مرحله‌ی نوجوانی به جوانی‌اند و به لحاظ اخلاقی در مواجهه با مرحله‌ای جدید هستند. به نقل از کتاب: «در آستانه دوره‌ی جدیدی که باید ببینید، تصمیم‌گیری کنید و مسئولیت زندگی خود و حتا دیگران را به عهده گیرند» (ص ۲). اما مطابق تلقی کتاب، «شرط انجام درست» این وظایف، در گروهی «شناخت درست از محیط اجتماعی» است (همانجا).

همانگونه که دیده می‌شود با مغلطه‌ای کلامی روبروئیم. یعنی بدون در نظر گرفتن ساختارهای اجتماعی و اقتدار حاکم بر آن، سخن از شناخت درست می‌شود. منظور نادیده گرفتن ساختارهایی است که در شکل دهی به چگونگی محیط و همچنین تأثیر آن بر قلمرو شناخت، تصمیم و تمایلات نقشی به سزا دارد. با این حال صرف‌نظر از این امر مهم، می‌خواهیم ببینیم «شناخت درست» مورد نظر کتاب چگونه چیزی است و چه طور حاصل می‌شود. یعنی همان شناختی که مطابق وعده‌ی داده شده در درس، می‌باید بتواند در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای دانش‌آموز ایجاد «صلاحیت» کند.

اما نکته‌ی جالب اینجا است که در درس مزبور

اگر «تعلیم و تربیت، عبادت است»، در این صورت توجه به قلمرو آموزشی و دقت بر سلامت آن، می‌باید از واجبات باشد..... و از آنجا که مهمترین ابزار سلامت، نقد و بررسی است، در بحث حاضر به بررسی کتاب درسی «مطالعات اجتماعی، سال اول دبیرستان» خواهیم پرداخت.

کتاب از یک یادداشت و پنج فصل (تحت عناوین: شکل‌گیری زندگی اجتماعی؛ نظام اجتماعی؛ نظام خانواده؛ نظام اقتصادی؛ و نظام سیاسی) تشکیل شده است. در اینجا به دلیل برخی از مسائل، فقط به درس اول می‌پردازیم، اما در عوض در همان درس (به عنوان نمونه) به نکاتی اشاره خواهیم کرد که از سردرگمی جایگاه مطالعات اجتماعی در نظام آموزشی خبر می‌دهد.

ظاهراً «یادداشت»، به منظور معرفی کوتاهی از دروس عمومی، برای دانش‌آموزان نوشته شده است؛ دروسی که از منظر کتاب: «آموختن آنها برای ارتقای بینش علمی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر فارغ‌التحصیل دوره‌ی متوسطه ضرورت دارد»، همچنین نتیجه‌گیری می‌شود که: «بنابراین محتوای این کتاب طوری تهیه و سازماندهی شده است که صلاحیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شما را تقویت می‌کند» (تأکید از مولفین است).

آنچه از فحوای همین عبارت کوتاه برمی‌آید این است که محتوای کتاب، نه تنها می‌تواند (و اصلاً می‌باید) برای دانش‌آموزان ایجاد صلاحیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کند، بلکه همچنین می‌تواند و می‌باید در جهت تقویت آن صلاحیت عمل کند. و این بدین معنی است که در همین بدو امر کتاب خود را نه به عنوان «نوشتاری» در بین

یا ۱۴ ساله هیچ توضیحی داده نمی‌شود که منظور از مجموع شرایطی که فقط نامشان پشت سر هم قطار می‌شوند چیست، به لحاظ ذهنی او را وادار می‌کنند تا با مشکل حاکم بر روش تدریس کتاب خو کرده و آنرا به مثابه مشکلی شخصی تلقی کند. فی‌المثل اینکه، این اوست که قادر به فهمیدن درست مطالب درسی نیست.

بدین ترتیب همراه با مغله‌ی کلامی حاکم بر درس بالاخره موفق می‌شود تا با شک و دو دلی خود را به این حدس نزدیک سازد که این چیزی که بدان «شرایط» گفته می‌شود، صرفاً پند - آموزه‌ای انطباقی برای اوست: یعنی همان کسی که در حال گذر به جوانی است و در این مرحله وظیفه دارد تا مراقب تطبیق خود با موقعیت‌ها و منزلت‌هایی باشد که گویی در جامعه به مثابه موقعیت‌هایی متفاوتی و غیر قابل تغییر همواره وجود داشته‌اند. به بیانی رساتر، تطبیق موقعیت و آرزوهای خود با نابرابری‌های اجتماعی! مگر هدف درس چیزی به غیر از این است مثلاً آزمون که می‌گوید: «بسیارند کسانی که بدون شناخت درست از شرایط اقتصادی و اجتماعی و استعدادها و توانایی‌های خود شغلی را انتخاب می‌کنند و در آن توفیق نمی‌یابند؛ بدون شناخت درست از شرایط اجتماعی همسر انتخاب می‌کنند و در زندگی زناشویی با شکست روبه‌رو می‌شوند؛ بدون شناخت درست از محیط اجتماعی به فعالیت‌های سیاسی دست می‌زنند اما به هدف خود دست نمی‌یابند و از میدان سیاست کنار می‌روند؛ - به دلیل نداشتن شناخت درست از دوستان و گروهی که به عضویت آن در می‌آیند، به دام اعتیاد می‌افتند و تا پایان عمر با نتایج تلخ و ناگوار این انتخاب نادرست دست به گریبان خواهند بود. - و ... آینده‌ی شما به میزانی چشمگیر به شناختی بستگی دارد که در این مرحله‌ی زندگی خود از محیط اجتماعی به دست می‌آوردید. شناختی ناقص که بر پایه‌ی احساسات قرار گیرد و از واقعیات زندگی دور باشد، می‌تواند آثاری زیان‌بار بر زندگی آینده‌ی شما داشته باشد؛ بنابراین...» (ص ۳).

پس بیراه نگفته‌ایم، اگر ادعا کنیم «درس» به جای رشد بینش اجتماعی دانش‌آموز (اینکه فی‌المثل مفهوم «شرایط» را از طریق پیوند آن با چگونگی ساختارها جا اندازد و سپس از «تغییر و خواست بهینه کردن سطح زندگی» به عنوان ابزارهای رشد اجتماعی سخن به میان آورد)، سعی در جا انداختن بینش محافظه‌کارانه‌ی تطبیق موقعیت با وضع موجود دارد.

در هر حال از آنجا که علوم اجتماعی زاده‌ی جهان جدید است و در این جهان «شناخت» دیگر نه امری ذاتی، بلکه امری اجتماعی محسوب می‌شود، از اینرو مقوله‌ی «درستی» یا «نادرستی» آن همواره

محل درگیری نیروهای اجتماعی بوده است. بنابراین پرسش این است که با توجه به این مسئله تا چه اندازه می‌توان درس مزبور را به لحاظ علمی «مطالعه‌ی اجتماعی» تلقی کرد؟ زیرا تنها به واسطه‌ی پرهیز از صدور احکام درست یا نادرست است که قلمروهای متعلق به علوم اجتماعی می‌توانند از حیثه‌ی اخلاق و یا «فلسفه‌ی کلاسیک» متمایز شوند.

و بالاخره آنکه به نظر می‌رسد، آنچه در متن درس «شناخت محیط اجتماعی» اهمیت اساسی دارد، نه شناسایی کنشگر اجتماعی و یا محیط اجتماعی او،

**پس بیراه نگفته‌ایم، اگر ادعا کنیم «درس» به جای رشد بینش اجتماعی دانش‌آموز (اینکه فی‌المثل مفهوم «شرایط» را از طریق پیوند آن با چگونگی ساختارها جا اندازد و سپس از «تغییر و خواست بهینه کردن سطح زندگی» به عنوان ابزارهای رشد اجتماعی سخن به میان آورد)، سعی در جا انداختن بینش محافظه‌کارانه‌ی تطبیق موقعیت با وضع موجود دارد.**

بلکه شناسایی «فرد موفق» در جامعه است. و فرد موفق هم مطابق روایت تک ساحتی کتاب، فردی است که تصمیم و انتخاب‌هایش حول امکانات وضع موجود قرار دارد. امکاناتی به منزله‌ی حفاظت از موقعیت خویش که هر فرد باید قبل از هر عملی آنها را در نظر بگیرد تا موفق شود. اما مشکل این قبیل رهنمودهای به اصطلاح اخلاقی در این است که از آنجا که اجتماعی بودن جهان بشری را نادیده می‌گیرند، از یاد می‌برند که آدمی پدیده‌ای اجتماعی است، و نمی‌توان او و انتخاب‌هایش را از موقعیتش جدا کرد. مثلاً فراموش می‌شود که برای نوجوان و یا جوانی که در حاشیه‌ی نابسامان کلان شهرها زندگی می‌کند، «اعتیاد» نمی‌تواند وضعیتی انتخابی و با تصمیم آگاهانه باشد. زیرا اصلاً بخش قابل توجهی از این نوجوانان و جوانان در خانواده‌های معتاد چشم به جهان می‌گشایند...

و اما نکته‌ی بسیار مهم دیگر، از آنجا که در یادداشت اصرار بر این است که: «هدف این نبوده است شما [دانش‌آموزان] مطالب را صرفاً حفظ کنید و در برابر پرسش‌ها، پاسخ‌های یکسانی داشته باشید، بلکه منظور این بوده است که با درک مفاهیم اساسی، به تجزیه و تحلیل و ارزش‌یابی مسائل اجتماعی بپردازید» (تأکید از مولفین است)، لازم است، به مطلبی اشاره کنیم که خلاف این قول است. به طوری که اگر یکی از راههای درک مفاهیم در علوم انسانی را تفسیر به کمک مثال بدانیم، در اینصورت

برای دانش‌آموز سال اول دبیرستان (نوجوان ۱۳، ۱۴ ساله) بسیار ضروری است که در جای جای بحث‌های به اصطلاح کلیدی، مثال‌های ملموس آورده شود تا همانگونه که مولفین محترم هم اذعان دارند، مباد به جای درک، «یادگیری طوطی‌وار» رخ دهد. باری، در توضیح «شناخت علمی» می‌خوانیم: در کنار شناخت حاصل از زندگی "شناخت علمی جامعه قرار دارد که عالم اجتماعی آن را عرضه می‌کند. شناخت علمی تنها با زندگی در جامعه حاصل نمی‌شود؛ مطالعه‌ی منظم و دقیق رفتار و عمل انسان و زندگی جوامع مختلف و تحولات آنها همراه با تفکر منطقی عالم را به این نتایج می‌رساند؛ تا جایی که ممکن است نظر عالم اجتماعی با نظر پذیرفته شده در جامعه مغایر باشد. شناخت حاصل از زندگی مفید و سودمند است و شناخت علمی می‌تواند آن را تکمیل و حتا تصحیح کند. چنین شناختی به ما توانایی می‌دهد که شرایط زندگی اجتماعی خویش را بهتر بشناسیم و برای تحقق اهداف خویش، راههای سنجیده‌تری را برگزینیم" (ص ۴).

توضیحی که در اینجا آمده است بی‌شک در سطح دانشگاه است. از اینرو پرسشی که در اینجا شکل می‌گیرد این است که چگونه می‌توان از دانش‌آموز سال اول دبیرستان توقع داشت تا به غیر از «حفظ طوطی‌وار مطلب»، رویکرد دیگری برای یادگیری (؟) در پیش بگیرد! مگر می‌توان بدون داشتن پیش‌فهم کلیدواژه‌های علوم انسانی و اجتماعی درکی از «تحولات»، «تفکر منطقی»، «مطالعه‌ی رفتار و عمل» و «گوناگونی جوامع»، داشت؟! این بی‌اعتنایی نسبت به گداهای دانشی جدا شگفت‌انگیز است....

بهرحال آنچه در بالا آمد، صرفاً نمونه‌ای است از نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب در کتابهای علوم اجتماعی دبیرستانها. اما اگر خواهان رشد فکری جوانان خود هستیم و نیز مایل به تغییر در نحوه‌ی آموختن علم در محیط‌های دانشگاهی (به معنای دقیق‌تر خواهان رویگردانی از مدرک‌گرایی)، پس به طور جدی می‌باید پایه‌ی آنرا در دبیرستانها گذاشت. فراموش نکنیم که تفاوت بزرگ محیط‌های علمی از محیط‌های به اصطلاح سیاست‌زده‌ی روزمره و غیر علمی، آمادگی داوطلبانه‌ی آن برای نقد و بررسی است؛ زیرا تنها با این روش است که می‌تواند حیات خود را در گروی رشدی بیند که افق‌های آن فراتر از هر وضع موجودی است....

اصفهان - مهر ۱۳۹۲

مشخصات کامل کتاب: مطالعات اجتماعی، سال اول دبیرستان، مولفان احمد رجب زاده، حسن ملکی و محمد مهدی ناصری، ناشر شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، چاپ چهاردهم ۱۳۹۲



# نئولیبرالیسم چکش و سندان له سازی نظام آموزش

اردشیر زارعی قنوتی

عام تلقی شده و سیاست‌های ضد آموزشی کنونی با رویکرد نئولیبرالیستی را مترادف یک سرکوب ضد دموکراتیک به حساب آورد.

این که در طول سال‌های اخیر حجم عظیمی از جنبش‌ها و اعتراضات خیابانی توده‌های محروم اجتماعی مربوط به اعتراضات دانش‌آموزان و دانشجویان علیه سیاست‌های ریاضتی بوده است دقیقاً در چارچوب همین تضاد سیستم نئولیبرالیستی با حق آموزش خواهد بود. آمدن نوجوانان و جوانان به صفوف اول اعتراضات خیابانی در جنبش‌های مدنی و معترض به همان نسبت که این عدم تجانس را نشان می‌دهد از طرف دیگر موجب شادابی و بالندگی بیشتر جنبش‌های اعتراضی در سال‌های آینده خواهد شد. از آن‌جا که سوسیال دموکراسی اروپایی دهه‌ها است که اصلی‌ترین شعارهای خود را در پای نئولیبرالیسم قربانی کرده است، الزام یک نوع رادیکالیسم توده‌ای بیش از پیش ضرورت وجودی خود را نشان می‌دهد و سطوح گسترده آموزش در رأس این جنبش‌ها در کنار چپ رادیکال توان مضاعفی را برای مبارزه واقعی علیه نئولیبرالیسم به میدان خواهد آورد. این دقیقاً به نوعی تکرار تجربه جنبش دانشجویی فرانسه در دهه ۶۰ میلادی را می‌تواند بازآفرینی کند که تا به امروز یکی از تأثیرگذارترین جنبش‌های اعتراضی معاصر در جامعه‌های غربی بوده است.

جهان سرمایه‌داری با تمام توانمندی کنونی خود به واسطه بحران‌های ذاتی خویش که در طی سال‌های اخیر دیگر نهادینه شده و خروج از آن چندان ممکن نیست، در بخش آموزش باید با حریف جوانی مبارزه کند که چندان به توصیه‌های احزاب سنتی لیبرال و سوسیال دموکرات واقعی نهاده و بیش از پیش به چپ رادیکال نزدیک می‌شوند. این پروسه عینی بهترین فرصت را در اختیار جنبش چپ قرار می‌دهد تا با یارگیری و اتحاد با جنبش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی بنیان خانواده سنتی را دست‌خوش یک دگرگونی اساسی کرده و مبارزات طبقاتی را به درون خانواده‌های غیر کارگری نیز گسترش دهند. در این مبارزه بدون شک اقشار متوسط و میانی جامعه به ضرورت و تحمیل شرایط با جنبش‌های چپ واقعی در یک انطباق منافع قرار گرفته و به تبع در طی مبارزه، این دو نیرو در کنار هم از پتانسیل و توان مانور بسیار بالایی برخوردار خواهند شد. تنها خطری که هم‌اکنون این نرم مبارزاتی را تهدید می‌کند سرخوردگی خرده جنبش‌های جوان و کم تجربه و فرو افتادن آنان در دام راست‌گرایی افراطی و احزاب مهاجر ستیز است که هشجاری این جنبش‌های موازی را جهت عدم انحراف از مسیر درست مبارزه طبقاتی طلب می‌کند.

در مرحله کنونی عقب‌گرد برای جبران هزینه‌های دولتی و انباشت سرمایه در موسسه‌های آموزش (خصوصی) که زیگزاک‌های سیستم سرمایه‌داری در قبال نظام آموزشی را باید در تمام مراحل و رابطه دیالکتیکی آن در نظر گرفت. به همین دلیل می‌تواند نظام آموزش در سیستم سرمایه‌داری را در مرحله اول مترقی و حتی انقلابی تلقی کرد، در مرحله دوم حیات و بقای آموزش رایگان و حداقل قابل دسترس برای همگان را تا دهه هشتاد قرن بیستم میلادی حاصل ضرورت رقابت بین دو بلوک بدیل جستجو کرد و در مرحله فعلی با سلطه کامل نئولیبرالیسم و تحمیل کامل سودمندگرایی سرمایه بر نظام آموزشی می‌توان این مرحله را به نوعی تضاد اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری با آموزش همگانی رایگان یا حداقل ارزان مورد قضاوت قرار داد.

نئولیبرالیسم هم‌اینک چنان افسارگسیخته به میراث بشری در خصوص آموزش، بهداشت، اشتغال، بیمه‌های تأمین اجتماعی، قوانین مترقی کار، سندیکاها و به طور کلی امتیازهای کسب شده توسط توده‌های زیرین اجتماعی در طول مبارزات طبقاتی خود بورش می‌برد که تعبیر "فاشیسم اقتصادی" برای این مرحله از تکامل سیستم سرمایه‌داری چندان دور از واقعیت نخواهد بود. به همین دلیل نظام آموزش همگانی و قابل دسترس برای طبقات زیرین هم‌اکنون به یکی از عرصه‌های اصلی مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شده است. از لندن تا شیلی، از آتن تا واشینگتن و از آنکارا تا پاریس جنبش‌های خیابانی و مدنی صف آرای خود را در مقابل سیاست‌های ضد آموزشی دولت‌ها که به بهانه سیاست "ریاضت اقتصادی" دنبال می‌شود، انجام داده و در استمرار یک مبارزه بی‌امان طبقاتی مرزهای مرسوم و انتزاعی حقوق شهروندی و جامعه دموکراتیک را دست‌خوش تغییر و دگرگونی قرار داده‌اند.

در طی یک توهم پراکنی لیبرالیستی ذات دموکراسی تنها معطوف به آزادی بیان و انتخابات آزاد محدود می‌شود در صورتی که دموکراسی به عنوان یک مؤلفه و پروسه فراگیر ابعاد متفاوت‌تری چون توان دستیابی به آموزش، بهداشت، اشتغال، بیمه‌های تأمین اجتماعی، حفظ محیط زیست، ریشه کنی فقر، امکان دسترسی به مسکن مناسب و به طور کلی تأمین حداقل‌های عدالت اجتماعی را شامل می‌شود. با این تعریف از دموکراسی و جامعه دموکراتیک است که حقوق شهروندی سطوح گسترده‌تری از زیست بشری را در حوزه وظایف و مسئولیت‌های خود تعریف می‌کند. در این تعریف مفهومی هرگونه نقض حق انسانی توسط دولت‌های حاکم برای کسب آموزش به عنوان یکی از ابتدایی‌ترین عرصه‌های دموکراسی می‌تواند مترادف با نقض حقوق دموکراتیک به معنی

بررسی نظام آموزشی و پیوند آن با سیستم سرمایه‌داری یک موضوع چندوجهی است که بدون در نظر گرفتن دوره‌های تاریخی و ذات تأثیر "سودمندگرایی" در بطن این سیستم به درستی امکان پذیر نمی‌باشد. نظامی که ستون‌های آن بر مبنای منفعت فردی و کارکرد بازار بر اساس کسب منافع در چارچوب "ارزش افزوده" بنا شده است در ماهیت وجودی خود و شرایط عینی، مطلقاً بر این موجودیت عام تظاهر بیرونی می‌یابد. به همین دلیل برخورد سیستم سرمایه‌داری با نظام آموزشی که یکی از مؤلفه‌های دموکراسی محسوب می‌شود در دوره انتقالی حذف "فئودالیته" و ورود به نظم سرمایه‌داری به همان اندازه که مترقی و تا حدودی انقلابی جلوه می‌کند، در شرایط کنونی که نئولیبرالیسم اقتصادی ذات و ماهیت افسارگسیخته خود را در چارچوب برنامه‌های "ریاضت اقتصادی" به بهای خانه خرابی توده‌های کارگری و حتی اقشار متوسط جامعه دنبال می‌کند، به درستی می‌تواند در قالب معکوس و ضدیت با آموزش همگانی قابل تعریف باشد.

از طرف دیگر تأثیر تعیین‌کننده موجودیت بلوک سوسیالیستی بعد از انقلاب ۱۹۱۷ شوروی را در امتیازدهی سیستم سرمایه‌داری در قالب دولت "رفاه‌کنیزی" به شهروندان جوامع به اصطلاح آزاد نباید در این خصوص نادیده گرفت. در شرایطی که جوامع سوسیالیستی بسیاری از حقوق بنیادین توده‌ها را به عنوان ارکان نظام جدید به رسمیت شناخته و به صورت عینی آن را تحقق بخشیدند، جهان سرمایه‌داری نیز ناگزیر به حداقل‌هایی از این حقوق بنیادین از جمله حق آموزش همگانی گردن نهاد. چنان‌چه بعد از فروپاشی بلوک سوسیالیستی به صورت گام به گام و در سیر تکوینی سیستم سرمایه‌داری کلاسیک به نئولیبرالیسم در طی دهه‌های اخیر هم‌اکنون جهان شاهد بازپس‌گیری این حقوق اساسی از جامعه شهروندی و به خصوص طبقات زیرین اجتماعی بوده است که آموزش همگانی رایگان یا حتی کم هزینه یکی از قربانیان اصلی این روند واپس‌گرایانه می‌باشد.

با توجه به این شرایط در طول چند قرن حیات سیستم سرمایه‌داری رابطه بین این سیستم و نظام آموزشی از یک الگوی چندوجهی پیروی کرده است (نیاز دوران گذار به آموزش همگانی برای عبور از مرحله فئودالیته به سرمایه‌داری، سودمندگرایی نظام آموزشی با کسب سود مستقیم و کسب تکنولوژی‌های جدید در روند بازار، حرکت از ضرورت آموزش همگانی به سمت آموزش نخبه‌گرایی برای تربیت مدیران سیستم و دستیابی به تکنولوژی تولید - تجارت، برخورداری از توان رقابت با نظام بدیل سوسیالیستی و در نهایت

# درس جنبش ما (بهار افرای کبک):

## نئولیبرالیسم شکست ناپذیر نیست.

نانسی ثورگنون<sup>۲</sup>  
برگردان: مسعود امیدی

بر خدمات بهداشتی و درمانی تا افزایش هزینه های آموزش و پرورش، از مهد کودک های تحت حمایت دولت تا دانشگاه ها را شامل می گردد. با اینکه این لیست طولانی است روایت متداول جناح چپ در این باره واقعی است، بازم دولت آشکارا نارضایتی اجتماعی را که این سیاست ها می تواند بوجود آورد، دست کم گرفت.

اعتصاب دانشجویان فرصتی برای این نارضایتی اجتماعی فراهم نمود تا خود را بروز دهد. جنبش دانشجویان پیش از این نیز به خودی خود با توجه به ظرفیت های عظیم آن، نیروی عمده ای برای بسیج گری بود. در کبک نمایندگی دانشجویان سیستماتیک اما غیر متمرکز است و از نظر تاریخی از وضعیتی نزدیک به اتحادیه های کارگری برخوردار شده است. وضعیتی که به صورت قابل توجهی از انگلستان متفاوت است. با این حال در سال ۲۰۰۸ دانشجویان پس از اقدام به یک اعتصاب در مقایسه با اعتصابات این سالها، نبرد مهمی را باختند. آنها در سال ۲۰۰۵ نیز مجبور شده بودند برای استقرار ترکیب همان دولت لیبرال به پیشنهاد آن برای تبدیل کمک هزینه دانشجویی به وام، به عقب برگردند. به عبارت دیگر سازمان ساختاری جنبش، عامل به اندازه کافی نیرومندی برای دفاع از موفقیت اغلب مبارزات اجتماعی اخیر نبوده است. با این حال آنچه در این دوره از زمان به صورت موفق تری شواهد آن به نمایش درآمد، گسترش بسیج گری به کارگران، اتحادیه ها، گروه های اجتماعی، سازمان های زنان و غیره بود، آنگونه که تامین مالی اعتصاب دانشجویان توسط اتحادیه های کارگری با هیاهوی بسیار زیادو البته حضور گسترده در اعتراضات منظم برنامه ریزی شده در ۲۲ همراه گواهی می دهد.

از همان آغاز اتحاد رادیکال ترین اتحادیه های دانشجویی موسوم به کلاس (CLASSE) حول فدراسیون دانشجویی به نام انجمن همبستگی اتحادیه های صنفی دانشجویی (ASSE) روشن نمود که مبارزه تنها (یا حتی عمدتاً) پیرامون حفظ "مزایای" دانشجویان نبوده است. در حال حاضر کسی نمی تواند بگوید که جنبش دانشجویی



برای اعتراضات بی وقفه در طی نیمسالی که طول کشید، باز نمود. اما امروز پس از انتخابات، مونترال به طرز عجیبی آرام به نظر می رسد. حزبی که در برابر قدرت خیابان ایستاده بود، در حال حاضر به اپوزیسیون رانده شده است. (سیستم نمایندگی کبک تقریباً همانند انگلیس است.) دانشجویان به دانشگاه برگشتند. اما مطمئناً این پایان مبارزه در برابر نئولیبرالیسم نیست.

در وهله اول لازم است زمینه های سیاسی این بحران اجتماعی و آنچه آن را امکان پذیر ساخت، توضیح داده شود. کبک ممکن بود یک بهشت "سوسیالیستی" در آمریکای شمالی در نظر گرفته شود. با این حال، طی نه سال گذشته حاکمیت لیبرال ها به رهبری ژان چارست، یک "انقلاب فرهنگی" را به زعم خود بنا نهاد که آثار مخرب آن از آنچه تحت عنوان ریاضت مورد اجماع قرار گرفته است، فراتر رفت. در حال حاضر فلسفه جدیدی بر روابط شهروندان نسبت به دولت حاکم است: بویژه اینکه دولت رفاه برچیده شده، شهروندان را وادار به پرداخت جهت خدمات ارائه شده از سوی دولت، در سطح فردی نموده اند. چنین سیاست های نئولیبرالی از یک مالیات جدید

اگر چه رسانه های اروپایی اساساً از پرداختن به جنبش اعتصابی دانشجویی در کبک طفره رفتند، این جنبش یکی از جالب توجه ترین بسیج های مبارزاتی بود که در طی سال ۲۰۱۲ در غرب با ماه های متوالی تعطیل شدن دانشگاه ها شاهدش بوده ایم. نانسی ثورگنون یکی از شرکت کنندگان این مبارزه در این تحلیل، پیرامون دلایل، درس ها و آینده آن نظر خود را بازتاب می دهد.

در چهارم ژوئن سرمقاله روزنامه محافظه کار پخواننده کانادایی، مکینز<sup>۳</sup> مجادله ای را در سطح کشور آغاز نمود: "طبقه حاکم جدید کبک، چگونه گروهی موسوم به دانشجویان رای ۳۲۵ دلار به مبارزه برخاسته و ایالت را به تعطیلی کشاندند؟ آیا ما واقعاً پیروز شده ایم؟ آیا این مبارزه واقعاً فقط در برابر افزایش هزینه شهریه بود؟ چگونه یک مبارزه صرفاً دانشجویی بر سر هزینه شهریه توانست تبدیل به یورش گسترده در برابر نئولیبرالیسم گردد؟"

اعتصاب دانشجویان کبک در ژانویه آغاز گردید و بادر برگرفتن ۷۵ درصد از دانشجویان کالج ها و دانشگاه ها به نقطه اوج خود رسید و راه را

یک "جنبش اجتماعی جدید" جدا از واقعیت مادی است: این جنبش به صورتی پایدار در مبارزه اجتماعی علیه گسترش تجاوز سرمایه‌داری به زندگی اجتماعی جای گرفته است. برای اولین بار به نظر رسید که بحث‌های چپ / راست تحت الشعاع مسئله سنتی استقلال کبک قرار ندارد.

همه آنچه در اینجا رخ ظاهر گردید، سرانجام برای ممانعت از پیشرفت نئولیبرالیسم در کبک بود. در واقع هیچ یک از استراتژی‌های معمول دولتها برای بی‌ثبات کردن جنبش‌های اجتماعی در طی این مبارزه موثر واقع نگردید: نه استراتژی "تفرقه بیانداز و حکومت کن"، نه استفاده از قانون و سرکوب پلیس، نه تعطیلی‌های تحمیل شده از سوی دولت (بستن دانشگاه‌های در حال اعتصاب، به تعویق انداختن ترم‌های دانشگاهی تا آگوست). فدراسیون‌های دانشجویی متحد باقی ماندند و قانون اضطراری حمله به حق اعتراض، در واقع حمایت مردمی از جنبش را گسترده‌تر نمود. با این حال، قانون وضعیت اضطراری با ممانعت از استقلال انجمن‌های دانشجویی به هدف خود دست یافت. ولی خوشبختانه، مشروعیت انطباق با قانون اساسی قانون اضطراری از ابتدای آن مورد اعتراض قرار داشته است و به همان اندازه نیز بوسیله کمیسیون حقوق بشر کبک به آن اعتراض شده است.

نخست وزیر ژان چارست در ماه آگوست برای کنترل بحران اجتماعی به آخرین استراتژی در دسترس متوسل گردید: او به انتخابات فراخواند.<sup>۱</sup> چارست اجازه داد تا جنبش دانشجویی این امید را آشکار نماید که اتحادیه دانشجویی CLASSE ممکن است مردم و فدراسیون‌های دانشجویی میانه‌رو را نپذیرفته و از آنها فاصله بگیرد (مانند مورد سال ۲۰۰۵). اما این استراتژی شکست خورد، که نشان دهنده میزان نارضایتی اجتماعی است.

همانطور که به وضوح نشان داده شد، اتحادیه دانشجویی CLASSE ابایی از بیان تعهدش به ضدیت با سرمایه‌داری، تعهد به فمینیسم رادیکال و قبول آشوب چنانچه معطوف به افراد نباشد، و کنش بر اساس تعهدات اعلام شده خود ندارد. بدین ترتیب اتحادیه دانشجویی CLASSE همزمان، موضع و مشروعیت خود را بر سر میز مذاکره و در مقابل عامه مردم حفظ نموده است.

با این حال صرف نظر از این جبهه، چارست سرانجام به اهداف خود در تحکیم پایه‌های انتخاباتی اش دست یافت. او از مردم خواست که بین "ثبات" و "رفراندوم و خیابان" یکی را انتخاب کنند. چارست شرط بندی خود را باخت. در حال حاضر حزب کبک<sup>۲</sup> جایگزین "حزب حاکم معمول"<sup>۱</sup> در راس دولت است. رفراندوم و خیابان؟ خیر، دستور کار حزب کبک و مسیری که اکنون

ما در آن قرار گرفته ایم، فراتر از گزینه «رفراندوم و خیابان» مد نظر چارست است.

حزب کبک از زمان تاسیس آن در سال ۱۹۶۷ به امید دستیابی به استقلال ملی کبک به عنوان یک حزب سوسیال دموکراتیک شناخته شده است. از همان ابتدا، حمایت حزب از اتحادیه‌ها و جنبش‌های اجتماعی در بهترین حالت به صورت گاه و بیگاه بوده است. از اواخر دهه ۸۰ به بعد، رهبری حزب از نظر اقتصادی به اندازه حزب لیبرال راست بود، گرچه این موضوع هیچگاه در سخنرانی‌های آنها بیان نشد. این به خاطر حزب کبک است که ما وادار به تحمل اقدامات ریاضتی در سال ۱۹۹۵ شدیم. خط سیر آن شبیه حزب کارگر در انگلیس است با ناسیونالیسم بسیار منحصر به فرد آن، چیزی که یافتنش در اروپا در یک حزب آشکارا چپ گرا دشوار خواهد بود.<sup>۱۱</sup>

این حزب در طول اعتصاب آشکارا اهداف دانشجویی را یا صحیح‌تر گفته باشیم، حداقل بخشی از آن را حمایت نمود. دو فدراسیون دانشجویی میانه‌رو به صورت سنتی به این حزب وابسته هستند (رهبر یکی از این فدراسیون‌های دانشجویی برای نشان دادن این موضوع، به عنوان کاندیدای حزب کبک قدم در انتخابات گذاشت). حزب کبک یک "آتش بس" در طول مبارزات انتخاباتی را درخواست نمود، و این پیشنهاد توسط این اتحادیه‌های دانشجویی پذیرفته شد. در مقابل، حزب کبک بدون اینکه به تقاضای گسترش فزاینده اتحادیه دانشجویی CLASSE برای آموزش رایگان فکر کند، از درخواست فدراسیون‌های دانشجویی میانه‌رو برای لغو افزایش شهریه پشتیبانی نمود.

یک حزب از درخواست اتحادیه دانشجویی CLASSE برای آموزش رایگان پشتیبانی نمود: این حزب، حزب اتحاد کبک<sup>۱۲</sup> بود. اتحاد کبک ائتلافی از بسیاری از احزاب و گروه‌هاست، از گروه‌های اجتماعی و زنان تا احزاب رسمی جناح چپ سابق شامل حزب کمونیست و اتحادیه مستقل نیروهای مترقی<sup>۱۳</sup>. حزب اتحاد کبک خود را به عنوان یک "حزب صندوق‌های رای و خیابان" معرفی می‌نماید و تاکنون به این الگوها عمل نموده است. (به عنوان مثال، امیر خدیر<sup>۱۴</sup> یکی از رهبران این حزب در یک اعتراض دانشجویی بازداشت گردید).

این حزب که در سال ۲۰۰۶ تاسیس گردید و برای بسیاری، حزبی چنین آشکارا فمینیستی، طرفدار محیط زیست، ضد جهانی سازی همچون یک شگفتی ظاهر گردید و جناح چپ توانست با وجود "تکنر گرایی منحصر به فرد" سیستم رای‌گیری وارداتی از انگلستان تا آنجا که امکان دارد استفاده از آن را مدیریت کند. در واقع دومین عضو آنها در پارلمان درست بعد از آخرین کمپین انتخاب شد.

اما با این حال بیشتر مردم حامی دانشجویان به حزب کبک رای دادند، تا از برنده شدن لیبرال‌ها در انتخاباتی دیگر جلوگیری کنند. بدین ترتیب آینده چگونه است؟

قبل از هر چیز باید متذکر گردید که حزب کبک در راس یک دولت اقلیت است یعنی اینکه اکثریت مناطق را ندارد. در نتیجه امکان دارد ما به زودی به انتخاباتی برگردیم که دو حزب دیگر که توازن قدرت را در دست دارند، از پشتیبانی از دولت حزب کبک سرباززنند. این وضعیت جدید برای کبک است، بعلاوه ما به صورتی آهسته شروع به پذیرش این موضوع نموده ایم که عضویت در یکی از دو حزب سیاسی ممکن است تنها گزینه در دسترس نباشد. با این حال حزب سومی (ائتلاف آینده کبک)<sup>۱۵</sup> هم که از این وضعیت بهره می‌برد، نیز به اندازه دو حزب اصلی نئولیبرال است. (اگر نگوئیم بیشتر)

خوشبختانه حزب کبک نیازی به حمایت این احزاب برای لغو قانون وضعیت اضطراری ندارد. با این حال برای لغو افزایش شهریه ممکن است نیاز به حمایت آنها داشته باشد. وعده حزب کبک در طی کمپین انتخاباتی، بازنگری در افزایش هزینه‌های شهریه متناسب با دستمزد ها و مزایا و نیز برگزاری اجلاس پیروان آموزش و پرورش بود. برای فعالان دانشجویی کبک، این به معنای واقعی کلمه یک شوخی است: رهبر کنونی حزب کبک خانم پائولین ماریوس<sup>۱۶</sup> چنین اجلاسی را قبلا در سال ۱۹۹۶ برگزار نمود، موقعی که از آن برگشت، به عنوان وزیرعهده دار آموزش و پرورش شد. نتایج حاصل از اجلاس مصیبت بار بود. در این نتایج هیچگونه توجهی به پیشنهادها دانشجویی نشد و اجلاس تلاش برای افزایش هزینه‌های شهریه برآمد.

به عبارت دیگر تا کنون هیچ چیز حل نشده و بیشتر این احتمال وجود دارد که شرایط به جای بهتر شدن، بدتر شود، بویژه اگر خیابان به مبارزه برنگردد. به هر حال ما باید هشیار باشیم که به دست آوردن پشتیبانی مردمی در برابر یک دولت وابسته به حزب کبک با توجه به منش سوسیال دموکراتیک آن، چندان آسان نخواهد بود. دو فدراسیون دانشجویی اصلی نیز پیش از این اظهار نموده اند که از طریق انتخاب حزب کبک به هدف خود دست یافته اند.

با این حال به عنوان یک نکته مثبت، اتحادیه ASSE توانست طی درگیری دانشجویان با اتحادیه‌های دانشجویی سابقا وابسته به دو فدراسیون میانه‌رو دیگر که منجر به تجدید نظر در طرفداری آنها گردید، تعداد قابل توجهی عضو بدست آورد. بعلاوه، حتی فدراسیون‌های میانه‌رو پایگاه‌های

خود را در طول اعتصاب رادیکالیزه نموده، انتظار اپوزیسیونی نیرومند در طی اجلاس پیرامون آموزش و پرورش را در ما ایجاد نمودند. با این وجود علی رغم تمام انتظارات ایجاد شده بوسیله جنبش ما موسوم به بهار افرا<sup>۸۱</sup>، کمپین انتخاباتی همان اشتباهات گذشته را دنبال نمود و دوباره به رویکردهای گذشته برگشت. بازگشت به مسائل مربوط به فساد و استقلال کبک و موکول نمودن آموزش و رفاه اجتماعی به جایگاه همیشگی آنها، به فرونشاندن نارضایتی اجتماعی خدمت نموده است. با این حال این وضعیت می تواند زودگذر باشد.

با نگاه کردن به سوی آینده، تنها وحدت در پایداری در برابر نئولیبرالیسم در همه سطوح جامعه و امتناع از قبول موج "پرچم هویت" حزب کبکی می تواند میراث ماندگار بهار افرا را تضمین نماید.

**بهار افرای کبک<sup>۸۱</sup>**  
جسی روزنفلد<sup>۸۱</sup>

**بسیاری از مردم نمی دانند که ایده شهریه رایگان در اینجا ریشه های عمیقی دارد.**

به موازات ادامه اعتصاب ۱۲ هفته ای ۱۸۰۰۰۰ دانشجوی مونترآل در برابر افزایش شهریه ها و پاسخ پلیس با نارنجک های بیهوش کننده، اسپری فلفل، باتون، محاصره موضعی تظاهرکنندگان توسط پلیس و بازداشت های گسترده، کلان شهر کبک غیر قابل کنترل می شود.

آنچه یک اعتصاب دانشجویی نسبتاً عادی بود، به چیزی تبدیل شده است که بسیاری آن را **بهار افرا** می نامند.

معترضان روز به روز با پوشیدن لباس قرمز نمادین خیابان های مرکز شهر مونترآل را با سردادن شعارهای ضد سرمایه داری مسدود می نمایند. اقلیتی از آنها به حمله پلیس با تخریب ادارات دولتی و خرد کردن پنجره های شرکتها، سنگر بندی و کندن بتن برای پرتاب نمودن به سوی خطوط پلیس واکنش نشان داده اند.

در این هفته CKASSE ائتلاف اصلی اتحادیه های دانشجویی، تلاش نخست وزیر ژان چارست را برای تحلیل بردن نقاط قدرت این جنبش خروشان باگسترش افزایش شهریه در طی هفت سال به جای پنج سال، رد نمود. ساعاتی پس از اعلام پیشنهاد نخست وزیر، هزاران معترض در یک نمایش شبانگه توفانی، آن را به عنوان یک "توهین" محکوم نمودند.

به نظر می رسد خارجی ها در درک این مسئله مشکل داشته باشند که چرا دانشجویان با کمترین میزان شهریه دوره آموزش عالی در کشور (عموما در حدود ۲۶۰۰ دلار در سال) در باره پیشنهاد

دولت چارست مبنی بر افزایش ۱۶۲۵ دلار در طی پنج سال اینچنین عکس العملی نشان دادند.

اما واقعیت این است که این افزایش خبر از کاهش تعهد دولت می دهد و در اینجا از دیرباز سنتی مبنی بر عقب راندن دولت در زمان تهدید حمایت های عمومی وجود دارد. کبکی ها هنگامی که موضوع به حقوق اجتماعی مربوط می شود، بدرستی و آشکارا آرمانی ترند، چیزی که چارست در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶، زمانی که کارگران او را مجبور به عقب نشینی در باره قطع هزینه ها و خصوصی سازی نمودند و یک اعتصاب دانشجویی مانع کاهش وام ها و کمک های مالی گردید، باید آن را به حساب می آورد.

تظاهرات توده ای شبانه هفته گذشته ناامیدی نسلی را بازتاب می دهد که شاهد وعده های امنیت اجتماعی ای هستند که والدین آنها از آن بهره مند بوده و در حال از بین رفتن اند.

علاوه بر این داستانیگان نمودن خدمات دانشگاه مانند مراقبت های بهداشتی در اینجا ریشه های عمیق دارد. سایمون ترمبلی پین<sup>۸۲</sup> از موسسه تحقیقات اجتماعی-اقتصادی و اطلاعات<sup>۸۳</sup> با اشاره به کمیسیون سلطنتی دهه ۱۹۶۰ در باره آموزش یا گزارش مادر آن، بیان می نماید که «در مهم ترین متن سیستم آموزشی کبک نوشته شده است که آموزش باید رایگان باشد.»

آن گزارش که منجر به بازنگری اساسی سیستم آموزشی گردید، به احداث ۹ دانشگاه از دانشگاه های کبک و شبکه وسیعی از کالج های رایگان که به عنوان Cégeps شناخته شده اند، انجامید. او می گوید: نقطه اوج کامل این انقلاب آرام در آموزش و پرورش، شکستن کنترل نخبگان و دموکراتیزه نمودن جامعه ای بود که سابقاً تحت تسلط نهادهای کلیسا قرار داشت.

ترمبلی پین به من می گوید: «دستیابی به دانشگاه های جدید مهم بود چرا که آموزش و پرورش دیگر تنها یک امتیاز و چیزی برای شمار بسیار محدودی از افراد وابسته به کلیسای کاتولیک و حزب لیبرال بود.»

او می گوید: به عنوان بخشی از این طرح، این ایالت ابتدا هزینه های شهریه در محدوده کبک را برنامه ریزی نمود. این هزینه ها در ابتدا به عنوان مشارکت دانشجویان در هزینه احداث دانشگاه های جدید در نظر گرفته شد، اما قرار بود که ثابت باقی مانده، سهم کاهش یافته درآمد دانشگاهها را جبران نمایند. با اینکه کمیسیون سلطنتی برای حذف نهایی همه هزینه های شهریه فراخواند، با این حال در سال ۱۹۹۵ شهریه نزدیک به ۲۲۸ درصد افزایش یافته بود.

شهریه پایین تا کنون تاثیر انکارناپذیری بر بهبود

کیفیت زندگی داشته است. آنگونه که گزارش موسسه تحقیقات اجتماعی-اقتصادی و اطلاعات (IRIS) اشاره می کند، دانشجویان در کبک بار بدهی سبک تری را نسبت به جاهای دیگر کانادا حمل می کنند- بدهی متوسط دانشجویان در سال پایانی شان در کبک ۱۵۱۰۲ دلار برای مثال نسبت به ۲۵۷۷۸ دلار در آنتاریو بود.

و مشارکت در آموزش دانشگاهی ۹ درصد بالاتر از ایالت های دیگر است. ترمبلی پین همچنین خاطرنشان می کند که بخاطر سهولت دسترسی، بیشتر والدین یا هیچ طرح پس اندازی برای کالج بچه های شان ندارند یا مبالغ کمی را برای این منظور پس انداز نموده اند.

از نگاه هالی نظر<sup>۸۴</sup> از انجمن دانشجویی فارغ التحصیلان دانشگاه کنکوردیا<sup>۸۵</sup> این اعتراضات در مورد یک چشم انداز کلی است از اینکه ما می خواهیم جامعه کبک چگونه باشد. "او می گوید: این افزایش هزینه "برای کاربردی نمودن ایدئولوژی نئولیبرالی همه چیز دارد اما برای ساماندهی شرایط اقتصادی در بردارنده دستاورد قابل ذکری نیست. زمینه های بسیاری وجود دارد که دولت می تواند در آنها به دنبال درآمد باشد. مسئله این است که شما بار مالی آن را به چه کسانی تحمیل کنید."

جالب توجه است که این دقیقاً موضع جامعه شناس گای راجر<sup>۸۶</sup> از روسای سابق کمیسیون والدین<sup>۸۷</sup> است. او و پروفیسور بی وان پریر<sup>۸۸</sup> اخیراً نامه ای را در پشتیبانی از هدف دانشجویان نوشتند که به طور گسترده منتشر گردید. این دو به یک سیستم مالیاتی منصفانه تر و عادلانه تر چون راهی در جهت از بین بردن کامل هزینه های دانشگاه فرا می خوانند.

این دو نوشتند: "دانشگاه رایگان یک مدینه فاضله



## پی نوشت

و دائمی است.

- 12 - Québec solidaire (QS)
- 13- the sovereigntist Union des Forces Progressistes
- 14- Amir Khadir
- 15- Coalition Avenir Québec
- 16- Pauline Marois
- 17- Maple spring
- 18- Quebec's Maple Spring, <http://www.nowtoronto.com, 12/12/2012>
- 19- Jesse Rosenfeld
- 20- Simon Tremblay-Pepin
- 21- Institut derechercheet d'informationsocio-économiques(IRIS)
- 22- Holly Nazar
- 23- Concordia U's Graduate Student Association-
- 24- Guy Rocher
- 25- Parent Commission
- 26- Yvan Perrier
- 27- "tax regressive"
- 28- LineBeauchamp
- 29- Gabriel Nadeau-Dubois
- 30- Talon Market
- 31- Francis Dupuis-Deri
- 32- Sherbrooke
- 33- Philippe Morin

1- The lesson of our movement :neoliberalism is not invincible ,<http://anticapitalists.org /October2012, 2>

2- Nancy Turgeon  
نانسی تورگتون یک فعال حزب اتحاد کبک، یک حزب سیاسی جناح چپ در کبک کانادا و از شرکت کنندگان جنبش اعتصابی دانشجویان است. او مقیم مونترآل است، اما در حال حاضر دانشجوی دکتری در رشته روابط بین الملل دانشگاه Sussex در انگلستان است.

3- Macleans  
۴- این توصیف برای کانادا نیز به کار می رود، نظر به اینکه خدمات عمومی مانند آموزش و پرورش از اختیارات ایالت ها بوده و اختیار دولت فدرال نیست.

5- Jean Charest  
6- CLASSE  
(واژه فرانسوی به معنای کلاس درس)

7 -The Association for Student Solidarity Trade Union (ASSE)

۸- لازم به ذکر است که در کبک حزب حاکم حق دارد تاریخ انتخابات را تعیین نماید. چارست علاوه بر جنبش دانشجویی از چیز دیگری می ترسد: و آن کمیسیون کاربنیو(Charbonneau commission) است که دستور بررسی فساد در بخش ساخت و ساز را صادر نموده و نتایج آن در ماه اکتبر منتشر خواهد گردید. فقط فشار بی امان از سوی پارلمان و خیابان، چارست را مجبور به ایجاد این کمیسیون نمود و هیچ کس فکر نمی کند که هر دو حزب سنتی بتوانند بدون لکه های بزرگ از آن خارج شوند.

9- Parti Québécois (PQ)  
10- Natural Governing Party

حزب لیبرال در بیشتر تاریخ خود با توجه به موفقیت های انتخاباتی اش و وضعیت ضعیف محافظه کاران، به عنوان حزب سیاسی حاکم کانادا شناخته شده است. بر این اساس حضور حزب لیبرال در قدرت امری طبیعی محسوب می گردید. با این وجود پس از عملکرد ضعیف حزب لیبرال در انتخابات فدرال سال ۲۰۱۱ به نظر می رسد که حزب محافظه کار در موقعیت جایگزینی حزب لیبرال قرار گرفت.(م)

۱۱- برای مثال طی آخرین کمپین انتخاباتی رهبر حزب کبک پیشنهاد نمود شهروندی کبک در برابر مردم با یک تسلط «قابل قبول» به زبان فرانسوی محدود گردیده و انگلیسی زبانان و بومیان و دورگه هایی را که نمی توانند مهارت های زبان خود را اثبات نمایند، از کاندیدا بودن در انتخابات و حتی از پشتیبانی مالی احزاب سیاسی محروم گردند.

<http://www.cbc.ca/news/canada/quebecvotes2012/story/2012/08/21/parti-quebecois-non-french-speakers.html>

این دوباره تقسیم زبانی همیشگی را در کبک زنده می کند، جایی که بیگانه ستیزی در برابر غیر فرانسوی ها یک مشکل تکراری

نیست. هزینه آن ممکن است در حدود یک درصد از کل بودجه کبک باشد و برقرار نمودن مجدد طبقه بندی های مالیاتی کنار گذاشته شده بین سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۸ می تواند منجر به تامین وجوه لازم گردد. "شهریه ای که دولت بدنبال تحمیل آن است ، در واقع یک مالیات "نزولی" است.  
اما خانم لاین بیوچامپ<sup>۸۲</sup> وزیر آموزش و پرورش به موضوع اینطور نگاه نمی کند. او به مطبوعات می گوید: «دولت کبک راسخ است و متقاعد شده است که دانشجویان باید سهم عادلانه خود را بپردازند.»

خانم بیوچامپ می گوید: «همیشه این بحث به درخواست برای ثابت نمودن شهریه بر می گردد. من می خواهم بسیار صریح باشم. من هیچگاه نخواهم پذیرفت که از کلیه مالیات دهندگان کبک خواسته شود تا صورتحساب آن را پرداخت کنند.»  
یک سخنگوی اتحادیه دانشجویی CLASSE، گابریل نادو دو بوس<sup>۹۲</sup> پشت یک میز قهوه در بازار تالون<sup>۹۳</sup> این منطق را به دور انداخته و با اشاره به تلاش های تخریب سیستم رفاه و سایر خدمات عمومی می گوید: "دولت می داند اگر در شکستن بسیج دانشجویی موفق گردد، اقدامات دیگر ساده تر خواهد بود."

بنا بر این دانشجویان و دولت در یک مسابقه سیاسی مخاطره آمیز یگیر افتاده اند، درگیری بر سر جهت گیری ایالت و اینکه آیا آموزش یک کالای عمومی است یا یک مزیت خصوصی. فرانسویس دو پیوس دری<sup>۹۴</sup> پروفیسور علوم سیاسی دانشگاه کبک در مونترآل می گوید: "حزب لیبرال کبک اکثریت کرسی های پارلمان را دارد اما آنها در بین فرانسوی زبان ها یا جمعیت جوان اکثریت ندارند." در چند سال گذشته در کبک نخبگان سیاسی به گونه ای فاسد و جدا از مردم شناخته شده اند. این واقعیت، موج نارنجیکبک را توضیح می دهد. و اکنون شما شاهد این جنبش اجتماعی نیرومند هستید که در حال به چالش کشیدن این نخبگان است."

و فعالان جوان به جای آنکه با این چشم انداز مرعوب شوند، با شرکت در راهپیمایی شریبروک<sup>۹۵</sup> در حال آگاه شدن از قدرت خویشند. فیلیپ موریون<sup>۹۶</sup> از پروفیسورهای حامی راهپیمایی می گوید: "اعتصاب این احساس را بوجود آورده است که: شما می توانید تاریخ را تغییر دهید. مردم آسیب دیده اند، با ۵۰۰ دلار جریمه در بودجه یک دانشجو، گاز اشک آور و اسپری فلفل و امثال اینها مواجه شده اند، آیا فکر می کنید ما ممکن است که از خواسته های ما صرف نظر کنیم؟ خیر، ما چنین قصدی نداریم و بر آنیم که جلوتر رویم."

# آزمونی دشوار برای مکتب شیکاگو

فرشته دلاور

مدارس راهنمایی و متوسطه به جای نظارت محلی که منجر به نابرابری شده است، افزایش سرمایه گذاری دولت در بخش آموزش و پرورش و افزایش حقوق آموزگاران.

دولت برای خواباندن صدای اعتراض دانشجویان و ایجاد شکاف در همبستگی عمومی دانشجویان وزیر آموزش و پرورش را تغییر داده و قول‌هایی برای تخصیص بودجه جدید آموزش عالی داد اما با ادامه اعتراض‌های دانشجویان که به این تغییرات سطحی و جزئی وقعی ننهادند دولت سعی کرد با اجازه به دانشجویان برای مشارکت در مدیریت دانشگاه‌ها و برقراری نظارت ملی بر آموزش دوره راهنمایی و متوسطه که بخشی از خواسته‌های کنفدراسیون دانشجویان بود و هم چنین کاهش نرخ سود وام دانشجویی به ۲ درصد قائله را بخواهاند که در اثر پایداری و همبستگی دانشجویان که در مواردی دست به اعتصاب غذا زده بودند موفقیتی در این راه به دست نیاورده و همه این خیمه شب بازی‌ها نتوانست جنبش دانشجویی را که با خواسته‌های اکثریت مردم پیوند یافته و از سوی احزاب و نیروهای مترقی مانند حزب کمونیست شیلی حمایت شده بود را از راه خود باز دارد.

هم اینک آموزش عالی برای جوانان شیلی به آزمونی سخت تبدیل شده است، اما با پایداری دانشجویان کنفدراسیون دانشگاه‌های شیلی بر سر خواسته‌های شان و پیوند مبارزه صنفی با مبارزه سیاسی به آزمونی دشوارتر برای قبولی یا رد پسران مکتب شیکاگو تبدیل شده است.

تا آموزش عالی را کاملاً در اختیار شرکت‌های آموزشی بگذارد با دانشجویانی رو به رو شد که خشم خود را در اعتراض به این سیاست‌ها با محاصره سنای این کشور نشان دادند. مشکل از آن جا حادتر شد که اعتراض‌های دانشجویان از سوی توده‌ی مردم به شدت حمایت شد. دانشجویان با این استدلال که سیستم جدید آموزشی به زودی نه تنها جوانان وابسته به طبقه زحمتکش بلکه طبقه متوسط را از راه یافتن به دانشگاه‌ها و مدارس باز می‌دارد برای مخالفت با طبقاتی شدن آموزش و تحصیل در صورت اجرای طرح ۲۵ ماده‌ای رییس جمهور به اعتراض در تصویب قوانین بازار آزاد در آموزش عالی پرداخته و ضمن اعتراض‌های گسترده خیابانی با اشغال مجلس سنا اجازه تصویب چنین قوانینی را به مجلس ندادند. دانشجویان با سازماندهی کنفدراسیون دانشجویان این کشور و با به کار بستن انواع شکل‌های مبارزاتی از اشغال مجلس سنا و به هم زدن جلسه‌های سناتورها برای تصویب قانون ۲۵ ماده‌ای دولت دست راستی پنه را تا برگزاری جلسه و گفتگو و طرح خواسته‌های مشخص به مبارزه با سیاست‌های نو لیبرالیستی در آموزش عالی در این کشور پرداختند. دانشجویان با حمایت توده مردم این کشور در انتخابات گذشته مجلس این کشور توانستند ۴ نماینده به مجلس بفرستند و اینک که کاندیدای چپ یعنی میشله باشلت که در دور اول توانسته است بیش از دو برابر کاندیدای رقیب از سوی جناح سرمایه داران محافظه کار رای کسب کند در صورت پیروزی در دور دوم خواهد توانست طرح‌های اصلاحی خود را از تصویب دو مجلس علیا و سفلا بگذراند و میخ آخر را بر تابوت مکتب فریدمن بکوبد.

خواسته‌های دانشجویان را می‌توان در موارد زیر دسته بندی کرد: افزایش حمایت دولت از دانشگاه‌های دولتی، آموزش دولتی رایگان و دسترسی به آموزش عالی بر اساس استعداد نه بر پایه توانایی اقتصادی افراد، تاسیس ارگان دولتی برای مبارزه با سود جویی در عرصه آموزش عالی، القای قوانین مخالف با مشارکت دانشجویان در مدیریت دانشگاه‌ها، نظارت دولت مرکزی بر

اگرچه سال‌ها است که پینوشه در شیلی بازنشسته شده است اما هم چنان سایه مخوف دیکتاتور شیلی با ادامه حاکمیت ماترک فریدمن بر سر مردم و دانشجویان این کشور سنگینی می‌کند. سایه سیاست‌هایی که پس از کودتای خون بار علیه حکومت دمکراتیک سالوادور آلنده توسط هارترین نیروها علیه منافع توده‌های مردم این کشور و به سود سرمایه داری لگام گسیخته بازار محور طرح و اجرا گردید آن قدر سنگین بود که حتی باشلت چپ‌گرا در یک دوره ریاست جمهوری خود نیز نتوانست بر آن چیره شود. ولی اینک پس از دو سال مبارزه پیگیرانه دانشجویان و دانش آموزان این کشور در پیوند با خواسته‌های توده مردم شیلی در نمایش پیچیده و دشوار انتخابات ریاست جمهوری این کشور به عرصه زورآزمایی ماترک فریدمن (این الگوی موفق اجرای سیاست‌های مکتب شیکاگو) با خواسته‌های مردم تبدیل شده است.

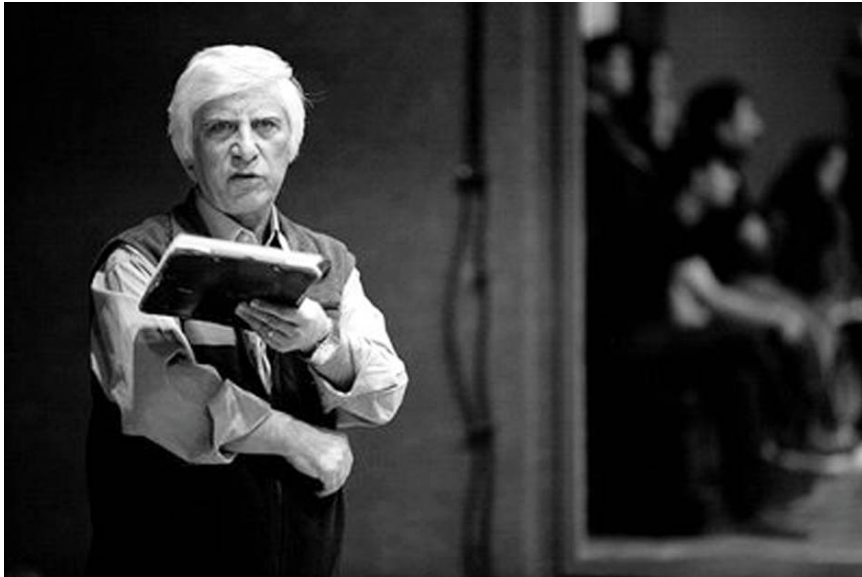
اعتراض‌های صبورانه اما پیگیرانه دانشجویان کشور شیلی که از دو سال پیش علیه سیاست‌های آموزشی بازار محور دولت پینه‌را شعله‌ور شد با پشتیبانی و همگامی توده مردم این کشور به سرعت به کارزاری علیه سیاست‌های نو لیبرالی به جا مانده از دوره سیاه دیکتاتوری پینوشه تبدیل شد. اگرچه از حدود ۲۰ سال پیش که پینوشه از حکومت کنار گذاشته شد ریاست جمهوری توسط انتخابات با قوانین سخت و محدود کننده بازمانده از دوران دیکتاتوری علیرغم خواست مردم به نتیجه‌های محسوسی در کنار گذاشتن سیاست‌های بازار آزاد و خصوصی سازی منتهی نشد و در آخرین انتخابات منجر به روی کار آمدن دولت سرمایه دار محافظه کار سباستین پینه‌را گردید اما در هیچ دوره‌ای دولت به اندازه دولت وی مورد اعتراض و مخالفت‌های توده‌ای نبوده است. سیاست‌های اقتصادی پینه‌را نه تنها از دستاوردهای محدود مبارزه مردم در دوران کوتاه ریاست جمهوری باشلت حمایت نکرد بلکه با اجرای برنامه‌های اقتصادی و سیاسی بازار محور عقب نشینی‌های جدی از این دستاوردها داشت. او زمانی که تصمیم گرفت



# آه از این آتشباد که عقل می برد

نگاهی به جایگاه مدرسه و مسئله هژمونی غالب در آثار بهرام بیضایی

انوشیروان مسعودی



"در دهه بیست، مدرسه ای در تهران، معلم تاریخ درس می دهد، می گوید یزدگرد شاه به دست آسیابانی کشته شد. پسری بر می خیزد و در تاریخ شک می کند، معلم پسر را اخراج می کند. آن پسر سال ها بعد فیلمی ساخت به نام مرگ یزدگرد و در قطعیت تاریخ شک کرد. آن پسر بهرام بیضایی بود."

## مقدمه

مدرسه همواره دو چهره داشته است، نخست آن چهره نیکو و خیر است، چهره ای که مدرسه را امری نیک و در برابر شر جهالت نشان می دهد، مدرسه مکانی است برای آموختن، یاد گرفتن، اندیشیدن، مدرسه جایگاه علم است و خرد و هرکس که از این نعمت بی بهره است در جهل مطلق غرق است و زندگی اش در بطالت خواهد گذشت، مدرسه یعنی پله موفقیت، یعنی نردبان ترقی، یعنی راهی برای درآمد، مدرسه دربردارنده اعتبار و حیثیت است. با سواد شاخص پیشرفت یک جامعه است، تصویر کودکان بی سواد و یا کودکانی که در کبرها درس می خوانند دل آدمی را به درد می آورد و جان را آتش می زند. این تصویر نخست مدرسه است، اما تصویر دیگر که کمتر مورد توجه قرار می گیرد، تصویری است که آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) به آن اشاره می کند، مدرسه اهرمی است برای حاکمیت تا ایدئولوژی (Ideology) مورد نظرش را تثبیت کند. مدرسه در یک ساختار افقی در کنار رسانه قرار می گیرد. همان گونه که رسانه به تبلیغ ایدئولوژی حاکم مشغول است مدرسه نیز به ترویج همان ایدئولوژی اشتغال دارد، با یک تفاوت مهم، هدف مدرسه کودکانی هستند ناآگاه که راحت تر می شود ذهنشان را به دست آورد و مغزشان را تحت اختیار در آورد. این چهره دوم مدرسه همواره در پشت چهره اول پنهان می شود، تحصیل اجباری است، چون امر خیر است، اما کسی به امر شر دوم توجهی ندارد. مدرسه کنجکاری کودک را می گیرد، خلاقیتش را نابود می سازد، همه را یک شکل در می آورد و این طور نشان می دهد که وضع موجود نهایت همه چیز است. در جوامع اصطلاحاً دموکراتیک (Democratic) این فرایند در روندی آرام، بطئی و دموکراتیک اتفاق می افتد و نظام های توتالیتر (Totaliter) با خشونت و زمختی

همیشگی شان ایدئولوژی حاکم را در مغز دانش آموز قرار می دهند. اما برخلاف بسیاری که مدرسه را زندانی می دانند برای دانش آموز و همیشه با حالتی دلسوزانه ناراحت کودکان اند، معتقدم که مدرسه در واقع نمونه کوچک شده یک جامعه است، و برای کودک لازم است. مدرسه مرحله ای است برای ورود به جامعه، دانش آموز در اولین حضورش در جامعه در یک جامعه کوچک جهان بیرونش را می آموزد و می فهمد که در جامعه بزرگ تر زندگی به چه شکل جریان دارد. در مدرسه جایگاه افراد مشخص می شود، انسان یاغی از همان دوران دبستان یاغی بودن خویش را در می یابد، می فهمد که با جمع متفاوت است، نسبت به شرایط اعتراض می کند، در بدیهیاتی که به خوردش می دهند شک می کند، کودک یاغی برای مبارزه با نظام کوچک مدرسه دست به خودویرانگری می زند و در یک روند خودتخریبی باعث عدم آسایش مسولان مدرسه می شود، در

**مدرسه اهرمی است برای حاکمیت تا ایدئولوژی مورد نظرش را تثبیت کند. مدرسه در یک ساختار افقی در کنار رسانه قرار می گیرد. همان گونه که رسانه به تبلیغ ایدئولوژی حاکم مشغول است مدرسه نیز به ترویج همان ایدئولوژی اشتغال دارد.**

کنار این خودویرانگری که در درس نخواندن تجلی می یابد، کودک یاغی باعث ویرانی دیگران هم می شود، او تمام نمادها و نشانه های معروف مدرسه را نشانه می گیرد و دست به نابودی شان می زند، با آموزگاران در می افتد، مبصر را به عنوان نماد انسان بی مایه و پست شده کتک می زند، درس نمی خواند، تقلب می کند، تأخیر دارد، غیبت می کند و در نهایت از مدرسه فرار می کند. در زندگی نامه بهرام بیضایی نیز در یکی از سطور می خوانیم:

- فرار از مدرسه و رفتن به دنبال کشف سینما. بیضایی یکی از فیلم سازان پیشرو ایران است و البته در دسته فیلم سازان یاغی، شکاک و سرکش جا می گیرد. در کارهای بیضایی چند تم هست که همواره تکرار می شود و به نوعی دغدغه بیضایی است: هویت، بازخوانی تاریخ، زن و غریبه، غریبه برای بیضایی یعنی دگراندیش بودن، یعنی اقلیت بودن، یعنی تک افتادگی در فضایی سترون و حرف خود را زدن. مدرسه اما در آثار بیضایی یک دغدغه نبوده، مدرسه هیچ گاه در جایگاه یک سوژه قرار نگرفته است، مدرسه در آثار بیضایی بستری است که فضای لازم را به بیضایی برای گفتن حرف هایش می دهد. بیضایی در دو فیلم "رگبار" و "کلاغ" و همچنین فیلمنامه "افرا، یا روز می گذرد"، بستر مدرسه را انتخاب کرده است، در ادامه می کوشم تا جایگاه مدرسه در این سه اثر بیضایی را کمی باز کنم.

## رگبار آقای حکمتی در جامعه سنتی

در تاریخ مدارس ما هستند آموزگارانسی که توانستند در جان و روح شاگرد و غیر شاگرد نفوذ کنند، انسان‌هایی که در برابر واقعیت جهان حاکم بر مدرسه ایستادند و سخن خویش را ندادند و اندیشه خویش بیان کردند، اکثراً هم سرکوب شدند چرا که تنها بودند و غریبه. آقای حکمتی در رگبار بیضایی چنین شخصیتی است.

آقای حکمتی آموزگاری است که ناگهان از ناکجاآبادی به درون جامعه‌ای سودا زده و درگیر میان عادات سنتی و مدرنیسمی (Modernism) بی هویت پرتاب می‌شود. مدرسه تیلور این جامعه است. حکمتی در ابتدا گیج و بی اراده در این میان تلو تلو می‌خورد تا کم کم خویشتن را در می‌یابد. مدیر مدرسه و معلمانش همگی نوکیسگانی هستند که در جریان مدرنیسم آمرانه به جایی رسیده‌اند، مردمان در حاشیه‌ای که در حسرت به مرکز رسیدن می‌سوزند، از سوی دیگر دانش آموزان فقیر و از طبقه فرو دست هستند، که به نوعی نماد مردم آن روزگاراند، مردمی که در سنت‌های غلط پیشین خود غرق اند. حکمتی میان این دو دسته تنهاست، او از ناکجاآباد آمده، نه از این گروه است و نه از آن گروه. مدیر مدرسه و معلمان در ابتدا می‌کوشند تا او را همراه خود کنند، تا بتوانند اهرم‌های نظام حکومتی را افزایش دهند، تا او را هم همشکل خود در آورند. از سوی دیگر دانش آموزان نیز دست پرورده همان نظام



مردسالارانه سنتی هستند که عشق آقای حکمتی را بر نمی‌تابند. پسر بچه‌ها، از جمله برادر عاطفه، با تفنگ به تصویر برهنه‌ای شلیک می‌کنند و در تعاقب این سادیسم (Sadism) مردانه، تعصب مصیب به خواهرش عیان می‌شود که با شنیدن خبر رابطه عاطفه و حکمتی فریاد می‌زند: "می‌کشمش". این مناسبات مردسالارانه در نظام سنتی جامعه برای زنان نوعی عدم اطمینان پدید می‌آورد. بیضایی نسبت به زنان هر دو بخش جامعه (مدرسه) بدبین است. خانم خیاط در پی نجات دهنده‌ای است که از غیب برسد (انفعال کهن ایرانی)، مادر لال و مرده است. خانم معلم که از بخش مدرن جامعه است در حال دست و پا زدن و پنهان کردن خویش در پشت واژه‌هاست تا برای خود وجهه کسب کند. زن مدیر وابسته به مرد خود است و دخترشان نماد رفاه طلبی جوان طبقه متوسطی است که در رویاهای تلویزیونی (ابزار اعمال اتوریته حاکم) غرق شده. در این



میان عاطفه (پروانه معصومی) که زنی است تنها مانند حکمتی یگانه زن مثبت فیلم است. حکمتی کم کم در این جامعه تأثیر می‌گذارد، اما تأثیر گذاری او فردی است و نه به شکل یک جریان، اگر در سالن نمایش مدرسه کار می‌کند آن را یک تنه تعمیر می‌کند، هر چند در ادامه نمایشی مزخرف توسط معلم در آن اجرا می‌شود. بیضایی در اینجا نشان می‌دهد چگونه یک فرد می‌تواند بر جامعه‌ای تأثیر بگذارد، جالب اینجاست که تأثیر حکمتی نه بر بخش مدرن این جامعه کوچک که بر دانش آموزان است (در نماد طبقه فرودست یا مردم به طور کلی)، دانش آموزانی که در ابتدا تحت تأثیر تفکر مردسالارانه نظام سنتی می‌خواستند حکمتی را بکشند، در انتها به حامیان او بدل می‌شوند. بیضایی دانش آموز را فردی می‌بیند که مدرسه شستشوی مغزی‌اش داده است و امثال حکمتی توانسته‌اند این ذهن‌ها را تکان بدهند. اما در انتها نیروی سرکوبگر از خارج وارد مدرسه می‌شود و حکمتی را دور می‌کند. در واقع تلاش‌های یک فرد تنها و غریبه، یک دگراندیش محکوم به شکست است، چرا که نیروی سرکوبگر (مرد عینکی) نمی‌تواند تغییرات را ببیند، مدرسه حیاط خلوت حکومت‌هاست برای ترویج ایدئولوژی مورد نظر و این امکان نباید از دست برود. در صحنه پایانی فیلم حکمتی با گاری‌اش می‌رود، گاری که شبیه نعش کش شده است، و مردمانی که پشت سرش راه می‌روند و اشک می‌ریزند. نیروی غیبی که همه مردمان طبقه فرودست منتظرش بودند آمد و رفت. مردمانی که انبوه عقده‌ها و حقارت‌هایشان را در ابر قهرمان‌ها می‌بینند، باز هم قهرمان تنهایشان را از دست می‌دهند.

## کلاغ، گذشته از دست رفته

اما جایگاه مدرسه در کلاغ دیگر اثر بیضایی تا حدودی متفاوت است. در کلاغ ما باز هم شاهد معلمی هستیم (آسیه با بازی معصومی) که در مدرسه کر و لال‌ها تدریس می‌کند. در کلاغ دغدغه بیضایی بیشتر از تحلیل جامعه مسئله هویت است. هویت از دست رفته. اما چرا کر و لال؟ بیضایی در کلاغ به کودکی‌اش بر می‌گردد و برشی می‌زند از آن دوران، بیضایی در جایی گفته بود که مادر بزرگی نوه‌اش را این طور نفرین کرده بود:

"ای کاش روزی برسد که هیچ کس حرفت را نفهمد!"

به نظر می‌رسد این نفرین به بیضایی رسیده است و او وارث وحشتی تاریخی است از این که کسی



**مدیر مدرسه و معلماتش همگی نوکیسگانی هستند که در جریان مدرنیسم آمرانه به جایی رسیده اند، مردمان در حاشیه ای که در حسرت به مرکز رسیدن می سوزند، از سوی دیگر دانش آموزان فقیر و از طبقه فرو دست هستند، که به نوعی نماد مردم آن روزگار اند، مردمی که در سنت های غلط پیشین خود غرق اند**

سخنش را نمی فهمد. کودکان فیلم کلاغ همگی لال هستند و در بیان حرف هایشان نا موفق. این بار بیضایی دست به تحلیل ساختار مدرسه و آدم هایش نمی زند. او این بار به مفهوم دگراندیش در دو جبهه می پردازد، یک آسیه در جامعه و دیگری پسر بچه کوچک لالی در مدرسه. در فیلم می بینیم که به طور مداوم گل های سرخی سر میز خانم معلم قرار می گیرد، در فضای پر از شک و تردید آسیه به همه شک می کند، از آقای ابتکار که شوهری سن و سال دار است تا دیگران، اما این گل نماد عشق پسر بچه ای است که نمی تواند حرفش را با زبان بزند. دادن این گل اما عواقب بدی دارد، پسر بچه کتک می خورد، اکثریت، دگرباش را له می کنند، زیر ضرب می گیرند، پسر بچه زیر مشت و لگد های جمع می رود. این پسر بچه کیست اما؟ کودک کر و لال فیلم شاید ادامه شخصیت کودک فیلم سفر است، پسر بچه کر و لالی که به خانم معلمش به جای مادری که ندارد، دل می بندد، در سوی دیگر می بینم که شخصیت مرد اصلی فیلم نیز پسری است که از یتیم خانه آمده و ریشه ای ندارد. این کودکان کیستند اما، چرا همه بی ریشه اند و بی هویت، و چرا نمی توانند حرف بزنند؟ این مدرسه چه جایگاهی دارد که همه دست پروردگانش لال و کر و بی ریشه اند؟

بیضایی این بار جامعه بی هویت مصرفی را نشانه می گیرد، بیضایی تنها با دو سه صحنه میانی کوتاه نظیر مجلس مهمانی و مردی که قصد تجاوز به زن را دارد و ... رویاهای پیرزن فیلم و ما را که در گذشته سیر می کنیم به هم می ریزد. این واقعیت زشتی است که پیرزن ناگزیر از آن به گذشته می گریزد. این جامعه چیزی جز فرزند حرام زاده و ناخلف نمی تواند پرورش دهد، جامعه کر و لال، جامعه ای که برای بیان عشق کودک به مادر خیالی اش هم زیر فشار قرار می گیرد. این جامعه نو آن جامعه کهنه را نمی پذیرد، پس می زند، پیرزن که در تهران دهه بیست سیر می کند فراموش شده

و پسرک کوچک لال در بیان عشق ساده اش نا موفق است و کتک می خورد. «ما فاتحان شهرهای رفته بر بادیم»، آنچه از دست رفته و نشانی از آن باقی نیست، افتخارات یک ملت است، پیرمردهای فرستوت و پیرزن های آرزیمری حافظان این گذشته اند، آسیه (زن همیشگی بیضایی) باز هم تنهاست، او سعی می کند به کودکان بیاموزد آنچه را که به دست آورده اما کودکانی که هستند هیچ نخواهند آموخت. در این مدرسه نیز تنها یک فرد هست که با دیگران متفاوت است و البته زیر فشار دیگران له می شود. در صحنه ای از فیلم پسرک کر و لال باید فعلی را صرف کند، این فعل فعالیت انجام یافته ای است که به واقعیت گرایش دارد. صرف این فعل برای پسرک سخت است اما در عوض او به سادگی تمام فعل منفی را صرف می کند. پسرک یاغی است، پسرک نماینده انسان یاغی بیضایی است که در بردارنده هویت گذشته است اما لال شده، زبانش را کسی نمی فهمد. شاید این شوخی بیضایی با خودش نیز باشد.

#### افرا، یا دیگر امیدی نیست

و اما فیلمنامه «افرا، یا روز می گذرد»، در افرا نیز ما آموزگاری داریم به نام افرا، از طبقه فرودست، افرا در این میان به امر خیر دست یافته است، درس خوانده و با سواد شده و آموزگار است، درآمدی دارد و طبق نظریه شر و خیر او یک خیر مطلق است، اما این خیر بودن دلیلی بر موفقیت او نخواهد بود، اتفاقاً طبق نگاه کهن اساطیری این خیر مایه شر او خواهد شد، فیلمنامه به طرز غریبی شبیه به این قطعه شعر هوشنگ ابتهاج است:

من برخی آن پیر خردمند که گفت / دنیا همه زندان خردمندان است

افرا خیر مطلق است، در مدرسه درس می دهد، به فکر دانش آموزانش است، تفاوتی بین برادر دانش آموزش با دیگر دانش آموزان نمی گذارد، کار می کند، با همه مهربان است، کمک مادر پیرش می شود و مورد احترام محله است. در این اثر محله نماد جامعه است و مدرسه به عنوان عنصر مهم این جامعه کوچک مورد توجه فرار می گیرد. افرا اما به همه چیز تن نمی دهد. خانواده افرا مستأجر یک شازده قجری هستند، شازده خانم،

**طبق نظریه شر و خیر افرا یک خیر مطلق است، اما این خیر بودن دلیلی بر موفقیت او نخواهد بود، اتفاقاً طبق نگاه کهن اساطیری این خیر مایه شر او خواهد شد**

پسر عقب مانده ای دارد، و در تلاش است تا افرا را برای او به زنی بگیرد. دوره شازده بازی به پایان رسیده، اما محله (جامعه) هنوز در دوران گذشته سیر می کند و از شازده حساب می برد، شازده اما می داند که دیگر دورانش به سر رسیده، پس می خواهد هر جور که شده تنها فرزندش را حفظ کند و چه کس بهتر از افرا! بیضایی باز هم نشان می دهد که چگونه یک جامعه مردسالار، متملق و دروغ گو می تواند یک زن محکم را له کند. افرا مخالفت می کند، در جواب به او تهمت می زند، او را به زندان می افکنند، خانواده اش را نابود می کنند و دوستانش نیز سکوت می کنند. اما دانش آموزان چه؟ بیضایی دانش آموزان را در این اثر به مثابه توده ناآگاه قرار می دهد که با چند سکه خود را می فروشند تا معلمشان را و همشاگردی شان (برادر افرا) را زیر مشت و لگد قرار دهند. بیضایی با نگاهی تلخ جامعه اش را نقد می کند، جامعه ای که حافظه تاریخی ندارد، و دانش آموزانی که به راحتی شستشوی مغزی داده می شوند و اتوریته (autorite) حاکم را می پذیرند. بیضایی اگر در رگبار (به عنوان دوره نخست کارش) با نگاهی امیدوارانه نشان می داد که دانش آموزان در انتها به حمایت از آقای حکمتی بر می خیزند و قابل تغییرند، در افرا (دوره آخر کاری اش) با نگاهی تلخ و خشمگین نشان می دهد که دانش آموزان هیچ اراده ای از خود ندارند و به راحتی دست به نابودی همه چیز می زنند و دانش آموزان در مفهوم کلی شان نمادی از جمع هستند که دگرباش، دگر اندیش و یا اقلیت را که سر حرفش ایستاده نابود می کنند.

#### منابع:

- ۱- دولت و جامعه مدنی / گرامشی، آنتونیو / ترجمه عباس میلانی / نشر اختران / چاپ دوم ۱۳۸۴
- ۲- درسی درباره درس - بوردیو، پیر - ترجمه ناصر فکوهی - نشر نی / چاپ اول ۱۳۸۸
- ۳- مجموعه مقالات در نقد آثار بهرام بیضایی - قو کاسیان، زاون - انتشارات آگاه / چاپ اول ۱۳۷۱

- ۴- افرا، یا روز می گذرد - بیضایی، بهرام - انتشارات روشنگران و مطالعات زنان - چاپ اول

m.seidehdam@gmail.com

# راه دراز آزادی آفریقای جنوبی

## نبرد زحمت کشان ادامه دارد



**متحد شوید! بسیج شوید! بجنگید!**  
**باید آپارتاید را در بین سندان اقدامات**  
**توده‌های متحد و چکش مبارزه مسلحانه**  
**در هم بکوبیم!**

ماندلا اگر چه به تدریج به یک شخصیت سمبلیک و تاحدودی تیپ سیاسی تبدیل شد اما فراموش نکنیم هنگامی که نخستین ریاست جمهوری سیاه پوست آفریقای جنوبی شد در برابر مردمی که برای جشن گرد او جمع شده بودند خود را یک خدمتکار توده مردم خواند و گفت اگر فداکاری شما نبود من اکنون در این جا در کنار شما نبودم. مبارزه پی گیرانه و بردبارانه کنگره ملی آفریقا با استفاده از همه امکانات موجود داخلی و جهانی یک مبارزه جهانی بود علیه سیاست های ارتجاعی استثمارگرانه سرمایه داری جهانی. ماندلا و یاران او در حزب کمونیست آفریقای جنوبی نه به قصد آزاد کردن سیاهان برای ایجاد مفر تنفس سرمایه داری جهانی و ایجاد یک بورژوازی تازه نفس سیاه نبود بلکه آزادی واقعی توده های آفریقای جنوبی اعم از سیاه یا سفید از بند سرمایه داری بود که در این جا به شکل ارتجاعی جدایی نژادی هنوز نفس می کشید. ماندلا نه آن گونه که تلاش می شود از او یک چهره ملی و پدر معنوی مردم نشان داده شود هرگز طرفدار آشتی طبقاتی و ملی و مبارزه مسالمت آمیز نبود. او پس از کشتار گسترده کنگره پان آفریکانیست در هنگامی با کمونیست های آفریقای جنوبی به ویژه گروه یهودیان کمونیست ایرگو نهضت چریکی نظامی را برای مبارزه با آپارتاید به راه انداختند و به همین دلیل چندی بعد دستگیر و به اعدام محکوم شد. اما هنر ماندلا مانند هر رهبر دیگری دوری از پراگماتیسم در عین

حال بهره بردن از هر گونه امکان برای پیروزی در پیکار توده ای سیاهان آفریقای جنوبی بود.

ماندلا در همان روز آزادی خود از زندان در سال ۱۹۹۰ نه تنها از ایده جنگ مسلحانه علیه رژیم آپارتاید دفاع کرد بلکه با اعلام پایبندی خود به صلح و آشتی با سفیدپوستان کشور به عنوان یک تاکتیک پرهیز از خشونت اعلام کرد که مبارزه مسلحانه کنگره ملی آفریقا هنوز به پایان نرسیده است زیرا عواملی که مبارزه مسلحانه را ایجاب می کرد هنوز از بین نرفته است. ما چاره ای جز ادامه نداریم. امیدواریم که به زودی شرایطی برسد که برای حل مسایل از راه گفتگو فراهم شود تا دیگر نیازی به مبارزه مسلحانه نباشد.



در واقع برانداختن رژیم آپارتاید برای ماندلا و برخی همراهان وی چه در حزب کمونیست و چه در کنگره ملی آفریقا آغازی بود بر دوران نوین بازسازی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی این کشور. ماندلا با توجه به قتل ها و کشتارهای سیاسی در کشورهای آفریقایی برای جا به جایی مسالمت آمیز قدرت نخستین درس را به سیاست مداران این کشور و دیگر کشورهای آفریقایی با بازنشستگی اش از فعالیت های سیاسی و عدم نامزدی برای پست ریاست جمهوری برای دوره بعد شد و به فعالیت های غیر سیاسی پرداخت. در واقع به قدرت رسیدن سیاهان در آفریقای جنوبی همه راه نبود بلکه مبارزه هم چنان ادامه

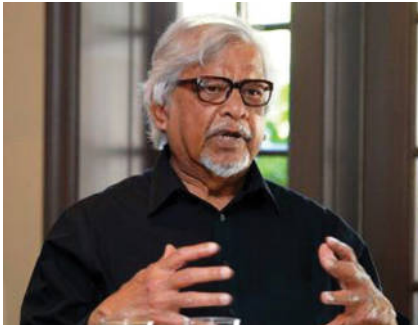
یافت. پس از بیش از دو دهه از حکومت اکثریت سیاه پوستان در آفریقای جنوبی هنوز اقلیت سفید پوستان سرمایه دار کنترل اقتصاد این کشور را در دست دارند. سرمایه داری سخت جان توسط سفید پوستان هم چنان گلوی توده مردم سیاه را می فشارد. اگر چه در سوتو که حومه ای که مردم آن بیش تر نقش را در رساندن مبارزه سیاهان به مقصود بر عهده داشتند دیگر خبری از زاغه ها نیست و سکونت گاه های انسانی در آن جا ساخته شده است اما ده ها زاغه نشین دیگر در این سال ها یا ایجاد شده یا هم چنان از پیش باقی مانده است که هزاران زحمت کش با کم ترین امکانات در آن می لولند و چشم انتظار تغییری هستند. گرچه در اثر مبارزه پیگیرانه مبارزان و هم قطاران ماندلا امکان ایجاد هیچ رژیم آپارتاید دیگری در آفریقای جنوبی در میان سیاه و سفید وجود ندارد اما دیوار های نامرئی قطور و هم چنان در میان کارگران و زحمت کشان با سرمایه داران و داراها وجود دارد. گرچه مردم سالاری در این کشور در اثر سال ها مبارزه روشنگرانه پیکارگران مردمی از سال ها پیش از برچیدن آپارتاید در این کشور نهادینه شده است اما آرزوی بسیاری از سیاهان نه برابری و عدالت بلکه رسیدن به مرتبه و جایگاه کارفرمایی است. شرکت های فراملی هنوز در این کشور در کنار سرمایه داران سفید هم چنان بر اقتصاد این کشور حکومت می کنند و ملیون های سیاه هم چنان در آرزوی آزادی از فقر، تنگدستی و محرومیت نفس می کشند. همان گونه که ماندلا پس از آزادی نیز گفت: نبرد برای زحمتکشان ادامه دارد.



# تجربه مبارزه ضد آپارتاید آفریقای جنوبی برای فلسطین

منبع: اومانیته

برگردان: نوژن اعتضاد السلطنه



احمد کاترادا: در بسیاری از مناطق فلسطینی وضعیت بدتر از آپارتایدی است که ما در آفریقای جنوبی آن را تجربه کردیم چرا که در آن زمان دیواری که اینک با شدتی بی سابقه میان فلسطینیان و اسرائیلی‌ها وجود دارد میان سیاه پوستان و سفید پوستان وجود نداشت. در دوره رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی ایست بازرسی وجود نداشت. درست است که سیاه پوستان از برخی مناطق اخراج می‌شدند با این حال به هیچ وجه شرایطی مشابه وضعیت کنونی در اراضی فلسطینی وجود نداشت.

احمد کاترادا از مبارزان جنبش ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی سال‌ها از یاران هم سلول‌ی نلسون ماندلا رهبر این جنبش در زندان‌های رژیم آپارتاید بود. وی در سال ۱۶۹۱ به همراه ماندلا و تنی چند از رهبران کنگره ملی آفریقا در شمال ژوهانسبورگ بازداشت شد. دادگاه رسیدگی کننده به پرونده این افراد آنان را متهم به خرابکاری و اتهاماتی معادل خیانت نمود. این مبارز هندی تبار همواره از حقوق فلسطینیان دفاع کرده است. کاترادا در پیامی که به مناسبت هشتمین سال اعلام همبستگی مردم آفریقای جنوبی با ملت فلسطین و مخالفت با آپارتاید اسرائیل صادر کرده آورده است «جداسازی مسیر فلسطینیان و اسرائیلی‌ها در خیابان‌ها، قوانین تبعیض آمیز ازدواج در مورد فلسطینیان، قوانین نژادپرستانه شهروندی و تبعیض آمیز اسرائیل برپایه قومیت گرای، تخریب منازل فلسطینیان بومی و کسانیکه سال‌ها در این اراضی زندگی کرده‌اند، کندن درختان زیتون، برای هیچ یک از این اقدامات واژه ای جز «آپارتاید» را نمی‌توان به کار برد». احمد کاترادا بنیادی را تاسیس کرده است که در جهت تقویت صلح در جهان و تلاش در راستای محو آپارتاید و تبعیض نژادی و قومیتی فعالیت می‌کند. کاترادا کمپین‌های میلی را برای رساندن صدای مروان برغوثی مبارز زندانی فلسطینی در زندان‌های اسرائیل به راه انداخته است. کاترادا اخیراً به مناطق فلسطینی سفر کرده است. مصاحبه پیش رو توسط خبرنگار نشریه «اومانیته» (ارگان حزب کمونیست فرانسه) با احمد کاترادا در جریان برگزاری فستیوال اومانیته در سال جاری میلادی انجام شده است.

مسلحانه با هدف مجبور کردن دشمن و کشاندن آن پای میز مذاکره انجام شده بود. این بخشی از تجربه ما برای مردمانی است که مبارزه می‌کنند. در مورد آفریقای جنوبی تحریم‌ها باعث انزوای رژیم آپارتاید شد به طوری که آن رژیم اجازه شرکت در هیچ یک از رویدادهای ورزشی، فرهنگی و مالی و اقتصادی را نیافت. بله در این صورت تحریم کارکرد مناسبی دارد.

اومانیته: در مورد آزادی زندانیان فلسطینی بایستی چه کاری را انجام داد؟

احمد کاترادا: نلسون ماندلا همواره می‌گفت که آزادی ما در آفریقای جنوبی به ثمر نخواهد نشست مگر آن‌که در نهایت مردم فلسطین آزادی خود را به دست آورند. ما بایستی از فلسطینیان حمایت مؤثرتری را به عمل آوریم. ما بایستی برای آزادی رفیق مان «مروان برغوثی»<sup>۲</sup> بکوشیم. من ۶۲ سال از زندگی امرا در زندان سپری کرده‌ام و مفهوم سلول انفرادی را درک می‌کنم. من می‌دانم زمانی که زندانی امکان دسترسی به کاغذی برای نوشتن را هم ندارد چه دردی را تحمل می‌کند. زمانی که نمی‌تواند اعضای خانواده‌اش را ببیند چه زجری می‌کشد. بعد از هر بازجویی در زندان من فقط به مرگ فکر می‌کردم. در همان حال من آموختم که بایستی در شرایط دشوار بر هراس از مرگ غلبه کرد. به یاد دارم که زندان تنها نبودم. در سلولی انفرادی یک بطری هم وجود داشت. در آن‌جا فهمیدم که بایستی در قبال هم‌زمان دیگرم احساس مسئولیت نمایم. اکنون به یاد می‌آورم که برخی از زندانیان دیگر زیر شکنجه‌های شکنجه‌گران جان خود را از دست دادند. علیرغم تمام این فشار ما در نهایت پیروز شدیم. فلسطینیان نیز در مبارزه خود همین وضعیت را تجربه می‌کنند. در نهایت روزی که تمام جهان با آنان متحد شوند فلسطینیان نیز آزاد خواهند شد.

من با چشمان خود دیدم که چگونه سربازان اسرائیلی منازل فلسطینیان در جنوب هبرون را ویران می‌کردند. این اقدامات غیر قابل تصور هستند. نظامیان اسرائیلی تلاش می‌کردند تا هرگونه اثری از فلسطینیان و اعراب بادیه نشین بدوی را محو کنند. این اقدام نظامیان اسرائیلی شبیه رژیم پیشین آپارتاید در آفریقای جنوبی است. آنان با موضع گیری ضد انسانی خواستار حذف غیر اسرائیلی‌ها هستند. با این حال وقتی که در جزئیات زندگی روزانه فلسطینی‌ها دقت می‌کنیم ببینیم که وضعیت جاری در این منطقه بدتر از دوران آپارتاید است.

اومانیته: نظر شما در مورد نوع رویکرد جامعه بین‌المللی در قبال رژیم اسرائیل چیست؟

احمد کاترادا: علیرغم صدور قطعنامه‌های باز سوی نهادهای بین‌المللی علیه رژیم اسرائیل، این رژیم کماکان نسبت به رویکرد جامعه بین‌المللی بی‌اعتنا است. متأسفانه برخی از قدرت‌های بزرگ هوادار رژیم اسرائیل هستند و از قدرت‌شان برای تضعیف این رژیم استفاده نمی‌کنند.

اومانیته: آیا به نظر شما اعمال تحریم علیه رژیم اسرائیل امری ضروری است؟

احمد کاترادا: هر آن‌چه که در توان ما است را بایستی انجام دهیم. با این حال در این مورد بایستی بگویم که به نظر من تحریم تنها ابزار مورد استفاده نمی‌تواند باشد. پارامترهای دیگری نیز هستند که می‌توانند در پیروزی ما در این نبرد تعیین کننده باشند. علاوه بر تحریم، مبارزه مسلحانه نیز نقش مهمی را ایفا می‌کند. (احمد کاترادا پیش‌تر در مصاحبه‌ای با اشاره به مبارزه مسلحانه به عنوان ابزاری در راه مبارزه سیاسی گفته بود «زمانی که مبارزه مسلحانه را آغاز کردیم متوجه شدیم که موارد کمی در تاریخ وجود دارند که این شیوه به تنهایی موفقیت آمیز بوده باشد. تقریباً هر مبارزه مسلحانه و آزادیبخشی در نهایت پای میز مذاکره به نتیجه رسیده است. مبارزه

اومانیته: پس از بازدید از اراضی فلسطینی چه احساسی داشتید؟

احمد کاترادا: ما اطلاعاتی زیادی در مورد اراضی اشغالی فلسطینی کسب کردیم. اطلاعاتی در مورد مبارزه فلسطینیان و چگونگی موضع گیری آنان در قبال اسرائیلی‌ها. با این حال آن‌چه در حال حاضر در فلسطین می‌گذرد جدی‌تر از آن چیزی است که ما فکرش را می‌کردیم. ما می‌دیدیم که اسرائیلی‌ها چگونه مرتکب نقض حقوق بین‌المللی شوند.

اومانیته: برخی از وجود آپارتاید اسرائیلی‌ها علیه فلسطینیان سخن می‌گویند. آیا شما با این نظر هم عقیده هستید؟

۲- مروان برغوثی یکی از رهبران فتح در کرانه باختری است و از آوریل سال ۲۰۰۲ تاکنون در زندان رژیم اسرائیل به سر می‌برد. فتوا برغوثی همسر او در فستیوال اومانیته فرانسه طی یک سخنرانی پیام مروان را به گوش حضار شرکت کننده رساند.

# چشم انداز مذاکرات صلح و تحولات منطقه

برگردان: نوژن اعتضادالسلطنه



در مورد مذاکرات صلح خاورمیانه و بحران سوریه پرداخته است.

آقای آونری، شما سالگرد تولد ۹۰ سالگی خود را جشن گرفتید. اکنون چه احساسی دارید؟

آونری: احساس نمی‌کنم به سن ۹۰ سالگی رسیده‌ام! این احساسی است که مردم نسبت به من دارند در حالی که من خود را فردی ۴۵ و یا ۵۰ ساله احساس می‌کنم. برخی از دوستانم نیز با توجه به ۹۰ سالگی‌ام بیشتر با من مدارا می‌کنند. پرسش: فلسطینیان به همراه رژیم اسرائیل ظرف چند هفته گذشته مذاکرات صلح را با یکدیگر آغاز کرده‌اند. به عنوان اقدامی سیاسی، رژیم اسرائیل ۲۶ زندانی فلسطینی را آزاد کرده است. شما آینده مذاکرات را چگونه می‌بینید؟

یوری آونری: بحث در مورد آزادی زندانیان طی چند هفته گذشته نشان می‌دهد که ما چقدر از برقراری صلح دوریم. تا زمانی که فضای گفتگویی جنگی حاکم است چنین اقدامی کارآمد نخواهد بود. شما نمی‌تواند از صلح سخن بگویید در حالی که هنوز در میانه یک جنگ به سر می‌برید.

به روند مذاکرات صلح فلسطینی - اسرائیلی بدبین نیستم. در صورت سقوط اسد، سوریه اسیر بنیادگرایی خواهد شد.

یوری آونری در آلمان زاده شد. خانواده او در سال ۱۹۳۳ از ترس قتل عام توسط رژیم نازی‌ها به فلسطین گریختند. آونری در سن ۱۵ سالگی به جنبش رادیکال زیرزمینی ایرگون برای مبارزه علیه رژیم تحت قیمومیت بریتانیا در فلسطین پیوست. در سال ۱۹۴۸ میلادی و در جریان جنگ موسوم به جنگ استقلال رژیم اسرائیل او به شدت زخمی شد. یوری آونری سال‌ها است که به عنوان روزنامه نگار و فعال صلح به فعالیت می‌پردازد و در سه دوره قانون گذاری عضو کنست (پارلمان) رژیم اسرائیل بوده است. آونری نخستین اسرائیلی‌ای بود که با یاسر عرفات رهبر پیشین سازمان آزادی بخش فلسطین در زمان حیات او دیدار کرد. این ملاقات در فاصله جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی صورت گرفت. آونری اخیراً ۹۰ ساله شد. او در مصاحبه با تانیا کرامر خبرنگار خبرگزاری دویچه وله آلمان به بیان نظرهای خود

این موضوع به زمان سیاستمدارانی باز می‌گردد که نقشه‌هایی را تهیه کردند که ما امروزه با آن‌ها مواجه هستیم. تفاوت میان معاهده اسلو (معاهده‌ای که در سال ۱۹۹۳ با حضور اسحاق رابین نخست وزیر رژیم اسرائیل و یاسر عرفات رهبر پیشین سازمان آزادی بخش فلسطین با هدف پایان دادن به منازعه میان اسرائیل امضا شده بود) و .....

جنگ، جنگ است. اگر شما آغازگر آن باشید هرگز نخواهید دانست که چگونه پایان خواهد یافت. تصور کنید که آمریکایی‌ها بمب‌های شان را بر سر سوریه‌ها بیندازند و پس از آن اسد نیز در مقابل شگفت‌زدگی همگان اعلام کند که تنها کسی خواهد بود که علیه رژیم اسرائیل خواهد جنگید. او در این صورت خواهد گفت در صورتی که شما با من مخالفت کنید به معنای آن است که از رژیم اسرائیل حمایت می‌کنید. در این صورت چهره جنگ و محاسبات آن به کلی تغییر خواهد کرد.

اکنون اجرای این تعهد مورد حمایت دولت آمریکا قرار گرفته است. هر گاه که نماینده رژیم اسرائیل و فلسطین رو به روی یکدیگر سر میز مذاکره می‌نشینند من خوشحال می‌شوم. زمانی که طرف سوم برای مثال آمریکا، سازمان ملل و یا هر نهاد و دولت دیگری وارد عمل شده‌اند از آن جهت





این وضعیت هیچ تفاوتی با زمان جنگ یومکیپور ندارد. بنابر این خیلی عجیب است اگر رژیم اسرائیل احتمال حمله نظامی از سوی دولت سوریه را مد نظر قرار ندهد.

منبع: دویچه وله

Deutsche Welle editor: Nicole Goebel,  
Qantara.de editor: Lewis Gropp

یوری آونری در آلمان زاده شد. خانواده او در سال ۱۹۳۳ از ترس قتل عام توسط رژیم نازی‌ها به فلسطین گریختند. آونری در سن ۱۵ سالگی به جنبش رادیکال زیرزمینی ایرگون برای مبارزه علیه رژیم تحت قیمومیت بریتانیا در فلسطین پیوست. در سال ۱۹۴۸ میلادی و در جریان جنگ موسوم به جنگ استقلال رژیم اسرائیل او به شدت زخمی شد. یوری آونری سال‌هاست که به عنوان روزنامه نگار و فعال صلح به فعالیت می‌پردازد و در سه دوره قانون گذاری عضو کنست (پارلمان) رژیم اسرائیل بوده است. آونری نخستین اسرائیلی‌ای بود که با یاسر عرفات رهبر پیشین سازمان آزادی‌بخش فلسطین در زمان حیات او دیدار کرد. این ملاقات در فاصله جنگ لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی صورت گرفت.

<http://www.dw.de/israels-avnery-pessimism-means-nothing-to-me/a17076975->

پی نوشت

1- Uri Avnery

این کشور تجزیه خواهد شد. و در نهایت بایستی دید که چه کسی در این میان نفع خواهد برد؟ سرنگونی رژیم اسد قطعاً به نفع رژیم اسرائیل نخواهد بود. بایستی توجه کنیم که از زمان جنگ یوم کیپور در سال ۱۹۷۳ تاکنون حتی یک تیر هم در مرز سوریه و رژیم اسرائیل شلیک نشده است. در صورتی که رژیم اسد سرنگون شود پس از آن حکومتی بنیادگرا در سوریه بر روی کار خواهد آمد. من در این مورد اطمینان کامل دارم چرا که تمام نیروهای سکولار به حاشیه رانده شده‌اند.

پرسش: مقام‌های اسرائیلی تاکید می‌کنند که امکان درگیری نظامی احتمالی میان رژیم اسرائیل و سوریه بسیار کم است. شما در این باره چه نظری دارید؟

یوری آونری: جنگ، جنگ است. اگر شما آغازگر آن باشید هرگز نخواهید دانست که چگونه پایان خواهد یافت. تصور کنید که آمریکایی‌ها بمب‌هایشان را بر سر سوری‌ها بیندازند و پس از آن اسد نیز در مقابل شگفت‌زدگی همگان اعلام کند که تنها کسی خواهد بود که علیه رژیم اسرائیل خواهد جنگید. او در این صورت خواهد گفت در صورتی که شما با من مخالفت کنید به معنای آن است که از رژیم اسرائیل حمایت می‌کنید. در این صورت چهره جنگ و محاسبات آن به کلی تغییر خواهد کرد. در چنین شرایط آشفته‌ای همه از آمریکا و روسیه گرفته تا ایران از خود واکنش نشان خواهند داد. در چنین وضعیتی بایستی منتظر ایجاد شرایطی مشابه جنگ جهانی اول باشیم. این موضوعی است که من در روزهای اخیر دائماً به آن فکر می‌کنم. ما (اسرائیلی‌ها) به اندازه کافی ماسک ضد شیمیایی نداریم. به همین خاطر است که تمام رسانه‌ها اینگونه می‌گویند که احتمال حمله نظامی دولت اسد علیه رژیم اسرائیل بسیار کم است. در این جا بایستی پرسید که این رسانه‌ها چگونه این ادعاها را مطرح می‌کنند؟ آیا از کجا می‌دانند که اسد چگونه فکر می‌کند و به چه می‌اندیشد؟ اسرائیلی‌ها هرگز نمی‌توانند شرایط خود را در وضعیتی دیگر تصور کنند.



که در پی منافع خود بوده‌اند. نتیجه مطلوبی به دست نیامده است. متأسفانه هم اکنون برای مذاکرات صلح آلترناتیو وجود ندارد. در صورتی که آمریکایی‌ها در این روند مشارکت نکنند اتفاق مهمی روی نخواهد داد.

پرسش: به نظر می‌رسد که تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی موضوعی که تحقق آن در کوتاه مدت امکان پذیر نخواهد بود. در سال‌های اخیر، فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به تدریج از هم فاصله بیشتری گرفته‌اند. آیا تمام شواهد نشان از آن ندارد که بایستی در این مورد بدبین بود؟

یوری آونری: بدبینی برای من بی معناست. من هرگز بدبین نیستم. من تنها به این موضوع توجه می‌کنم که وضعیت بهتر می‌شود یا بدتر. ملت‌ها زمانی که وضعیت بدتر می‌شود به تلاش خود ادامه خواهند داد و یا در صورت بهتر شدن شرایط. تجربه نشان داده که در زمانی که وضعیت به بدترین شکل ممکن رسیده است تماس میان فلسطینیان با اسرائیلی‌ها به شدت کاهش یافته است. این مسئله در مورد آن‌هایی که در جنبش صلح طلبی نیز فعال هستند صدق می‌کند. اکنون در میان شهروندان اسرائیلی این عقیده رواج یافته است که صلح محقق نخواهد شد چرا که اعراب خواهان آن نیستند. این نظر شاید برای آنان تسلی بخش باشد چرا که مانع از بحث و تبادل نظر بیشتر در مورد موضوع‌های مهم می‌شود. در چنین شرایطی هیچ گونه بحثی در مورد صلح نیز امکان پذیر نخواهد بود. در این وضعیت واژه صلح از دایره واژگانی حذف شده است.

پرسش: به نظر می‌رسد منطقه نیز به سوی صلح پیش نمی‌رود. احتمال حمله نظامی آمریکا علیه سوریه وجود خواهد داشت.

یوری آونری: باراک اوباما رییس جمهور آمریکا در سخنرانی خود در مورد خط قرمز تعیین شده‌اش سخن گفت. با این وجود، هم اکنون او در حاشیه قرار گرفته و نمی‌تواند از شرایطی که خود ایجاد کرده خارج شود. فشار اسد مردی نفرت انگیز است. حکومت او نیز همینگونه است. من مایلم سرنگونی حکومت او را ببینم. با این حال باید از خود پرسیم در صورت کنار رفتن اسد از قدرت چه آینده‌ای پیش روی اسد خواهد بود. آیا شرایط بدتر خواهد شد و یا در بدترین شکل ممکن این القاعده خواهد بود که قدرت خواهد گرفت؟ آیا پیامد کنار رفتن اسد از قدرت ادامه جنگی بی پایان در سوریه خواهد بود و یا آن که

# جهان سرمایه‌داری مسطح نیست!



خسرو صادقی بروجنی

مشخص هستند و این نظام ناگزیر است از پله‌ی خود به درآید و دیگر سرزمین‌ها را نیز به تصرف منطق خود درآورد.

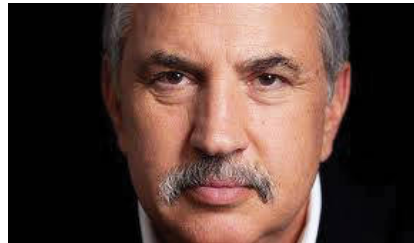
امروز دیگر دوران استعمار نیست. گرچه جمهوری خواهان و راست‌های افراطی مورد انتقاد آقای فریدمن در آمریکا، از جنگ افروزی و تصرف مستقیم سرزمین‌های دیگر نیز ابایی ندارند، اما در عصر جهانی‌سازی، گسترش منطق نظام سرمایه به کشورهای دیگر، عمدتاً از طریق نهادهای جهانی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و همچنین شرکت‌های چند ملیتی صورت می‌گیرد.

سازوکار درونی این سازمان‌ها بر اساس منطق دموکراتیک «یک نفر، یک رأی» و یا «یک کشور، یک رأی» نیست. بلکه آن چه که در آن‌ها حکم‌فرمایی می‌کند منطق سرمایه‌ی «یک دلار، یک رأی» است. برای مثال در صندوق بین‌المللی پول که وظیفه‌ی وام دهنده‌ی جهانی به کشورهای فقیر را دارد، کشوری که با بیشترین میزان سرمایه وارد آن می‌شود، قادر خواهد بود بیش از کشورهای دیگر در فرایند تصمیم‌گیری و تدوین اصول آن تأثیر گذار باشد. حال اگر به مانند آقای فریدمن محدود به تاریخ قرن ۲۱ نمایم و تاریخ کشورهای جهان را در گستره‌ی چند قرن بررسی کنیم، بدیهی است که امروز ثروتمندترین کشورها، یا دارای پیشینه‌ی استعماری‌اند و یا انباشت سرمایه‌شان در دورانی شکل گرفته است که سیاست‌هایی را در بر مغایرت با اصول بازار آزاد مورد ادعای آقای فریدمن دنبال کرده‌اند. از جمله پیشرفته‌ترین کشورهای کنونی چون چین، کره جنوبی و یا هند.

فارغ از افسانه‌سازی‌های مرسوم مبنی بر ظهور بازیگران نوظهور در عرصه‌ی جهانی و نقش آفرینی آن‌ها، هنوز این کشورهای مرکز سرمایه‌داری چون ایالات متحده و دیگر قدرت‌های سابق هستند که در سازمان‌های مذکور عمده‌ترین تصمیمات را می‌گیرند، برنامه و سیاست‌های اقتصاد جهانی را تنظیم می‌کنند و با ابزارهایی که در اختیار دارند، من جمله ابزار نظامی، قادرند آن را بر دیگر کشورهای عمدتاً کم توسعه‌تر تحمیل کنند. کتاب «دکترین شوک» نوشته نوآمی کلاین، به زیبایی تاریخ و سازوکار این نوع سیاست‌گذاری‌ها و چگونگی تحمیل آن‌ها را بیان می‌کند؛ واقعیت‌هایی که بسیار با زندگی در یک جهان مسطح متفاوت است و حاکی از قطبی بودن

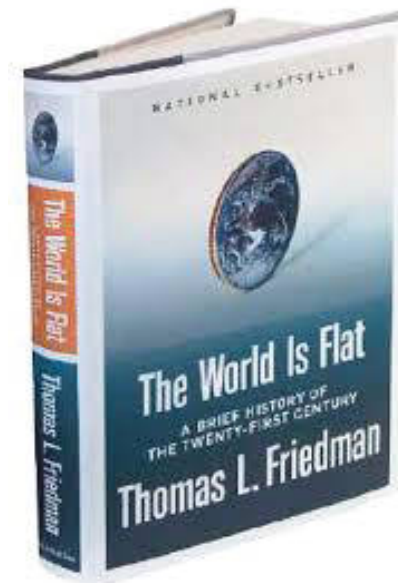
و رسیدن آن به دست مصرف‌کننده، افراد مختلفی از ملیت‌های گوناگون نقش داشته باشند، این امر به ماهیت سرمایه باز می‌گردد که خصلتی جهان‌گستر دارد و برای کسب سود و جهانی کردن خود دیوار چین را نیز پشت سر می‌گذارد.

بد نیست اندکی از بدیهی بودن سرمایه‌داری به عنوان هوایی که در آن استشمام می‌کنیم فاصله گرفته و با



ارجاع به تعریف نظام سرمایه‌داری، به دنبال چرایی تحولات جهانی باشیم.

نظام سرمایه‌داری شیوه‌ی تولیدی است که همواره بیشترین میزان سود را برای مالکین خصوصی جستجو می‌کند. از این رو بی وطن و جهانی است چرا که مواد خام، نیروی انسانی و طبیعت مورد بهره‌برداری‌اش، منابع محدودی در یک اقلیم



توماس فریدمن، مقاله‌نویس ثابت روزنامه‌ی نیویورک تایمز، در کتاب «جهان مسطح است؛ تاریخ مختصر قرن بیست و یکم»، تاریخ خوش‌بینانه‌ای را از قرن بیست و یکم به خواننده ارائه می‌دهد. تاریخی که با توجه به چهارچوب نظری و ایدئولوژی‌ای که ایشان به آن باور دارد، بایستی همین قدر خوش‌بینانه باشد. چرا که اگر نه بدبینانه، بلکه واقع‌بینانه نیز به آن بنگریم، گریزی جز اندیشیدن به تغییر آن نداریم. جهان آقای فریدمن مسطح است اما جهان سرمایه‌داری مسطح نیست. نزد باورمندان به لیبرالیسم و نولیبرالیسم، «نظام سرمایه‌داری» همانند هوایی که استشمام می‌کنیم، بدیهی، مسلم و همه جایی است. از این رو تفکر در مورد آن، سازوکار و تاریخی که سپری کرده است غالباً مغفول می‌ماند.

توماس فریدمن پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیک در زمینه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات از جمله شبکه جهانی اینترنت را محور تحلیل خود قرار می‌دهد و در جای جای کتاب ضمن اشاره به آن، جهان ما را جهان مسطحی معرفی می‌کند که یادآور «دهکده‌ی جهانی» مک لوهان است. دهکده‌ی جهانی که بازیگران جدیدی چون چین و هند دارد و هر کشوری قادر خواهد بود در بازار آزاد آن ایفای نقش کند و از مزایای آن بهره‌مند شود. دهکده‌ای که به باور ایشان کل‌خدایی ندارد و این افراد هستند که با توانایی‌های خود قادرند در آن نقش آفرینی کنند. اما اگر از جهان زیبای تصویر شده در کتاب مذکور اندکی فاصله بگیریم و با رویکردی ریشه‌ای تر به تبیین واقعیت‌ها و سازوکار حاکم بر جهان کنونی بیندیشیم، در پیوند با پوییش و انکشاف نظام سرمایه‌داری، به نتیجه‌های متفاوتی دست خواهیم یافت.

نظام سرمایه‌داری از ابتدای پیدایش خود مراحل گوناگونی را با منطق‌های متفاوتی سپری کرده است. زمانی برای دسترسی به مواد خام و بازار کشوری‌های دیگر، در قالب واحدهای ملی استعمارگر ظاهر می‌شد، و در پوشش خود به این مرحله از تکامل رسید که گسترش خود را به یاری صدور منطق و قوانین خود به سرتاسر جهان انجام دهد.

به بیان کارل مارکس که معتقد بود «سرمایه وطن ندارد»، امروز این واقعیت در تحولات جهانی نظام سرمایه‌داری به خوبی نمایان است. علی‌رغم باور آقای فریدمن که «برون سپاری» را امر مثبتی تلقی می‌کند که موجب گشته در تولید کالا یا خدمات

جهانی است که هنوز در آن قوی، ضعیف را می‌درد. آن هم بر اساس قوت و ضعفی که علی‌رغم باور توماس فریدمن، بر پایه‌ی دانش فناوری نیست، بلکه کماکان روش‌های سنتی کسب قدرت یعنی سرمایه و قدرت نظامی در آن حکم‌فرمایی می‌کند.

توماس فریدمن در جایی از کتابش و در تعریف چنین جهان مسطحی می‌نویسد: «زمین مسطح است چون گروهی ویژه از نوآفرینان بلکه بسیاری از مردان و زنان خشمگین و سرخورده نیز برجسته و توانمند می‌شوند». کتاب مذکور در سال ۲۰۰۵ و پیش از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ نوشته است. بحرانی که از پی آن نه تنها بسیاری در قلب نظام سرمایه‌داری بی‌خانمان شدند، بلکه تبعات آن دیگر کشورهای همبسته با این نظام را نیز گرفتار مشکلات عدیده‌ای ساخت. همچنین مروری بر «جنبش تسخیر وال استریت»، بحران‌های اقتصادی کشورهای یونان، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا و ... نشان می‌دهد که نه تنها خشمگینان و سرخوردگان به برجستگی نرسیده‌اند، بلکه در اثر سیاست‌های ریاضت اقتصادی که اتفاقاً در همان سازمان‌های فوق‌الذکر و توسط همان کشورهای تأثیرگذار (بر اساس یک دلار، یک رأی) بر آن‌ها تحمیل شد، خشمگین‌تر و سرخورده‌تر شده‌اند. البته حتی پیش از سال انتشار کتاب نیز، جهان مسطحی که روایت می‌شود، شاهد شورش گرسنگان در کشورهایی بود که برنامه‌های موسوم به تعدیل ساختاری به دستور صندوق بین‌المللی پول در آن‌ها اجرا شده بود. برنامه‌هایی که از قضا در بسیاری از کشورهای دارای فناوری اینترنت نیز پیاده شد و نتیجه‌ای جز وخیم شدن اوضاع معیشتی مردم و طرد آن‌ها از «جهان مسطح» نداشت.

سازمان‌های مذکور در دهه‌ی ۸۰ قرن بیستم و در کشورهای کم توسعه اقداماتی را صورت دادند که چنان منجر به فروپاشی اجتماعی و اقتصادی شد که به آن دهه نام «دهه‌ی از دست رفته» را دادند، اما امروز، در قرن بیست و یکم و در جهان مسطح آقای فریدمن، همان برنامه‌ها را در قلب کشورهای سرمایه‌داری نیز اعمال می‌کنند که نتیجه‌ای جز بیکاری، تورم و محرومیت اکثریت جامعه از حقوقشان را در پی ندارد.

توماس فریدمن در مقاله‌ای در روزنامه‌ی نیویورک تایمز مورخ دسامبر ۱۹۹۶ می‌نویسد: «هیچ دو کشور دارای مک دونالد هرگز علیه هم نجنبیده‌اند» و در کتاب خود نیز با اشاره به نظریه‌ی Dell معتقد است: «هیچ دو کشوری تا هنگامی که بخشی از یک زنجیره عرضه‌ی جهانی عمده مانند Dell نباشند با یکدیگر وارد جنگ نخواهند شد». البته وی به زعم خود با اصالت بخشیدن به بازار آزار و تجارت، سعی دارد از این دو عبارت مفهوم مثبتی را ارائه کند اما به تعبیر دیگر، خلاف آن چه معتقد است که جهانی شدن موجب حفظ ویژگی‌های متنوع هر



کشور در هر حوزه می‌شود، جهانی‌سازی معاصر که با راهبری ایدئولوژی نولیبرالیسم می‌باشد، بیش از همه، یکسان‌سازی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و استحاله‌ی تفاوت‌ها ذیل ایدئولوژی جهانی واحدی را هدف گرفته است. نوعی از یکسان‌سازی فرهنگ‌ها و ذائقه‌ها که مک‌دونالد را می‌توان تنها نمونه‌ای از آن دانست. چنین فرهنگ واحدی از طریق تبلیغاتی که مروج نوعی از مصرف‌گرایی است و از طریق رسانه‌هایی که منطبق واحدی را دنبال می‌کنند، هر روز تبلیغ می‌شود. فرهنگ کالایی شده‌ای که دیگر همه‌ی جهان را به تسخیرش درآورده است و در آن «مصرف» نیز همچون «تولید» خصلتی جهانی یافته است.

یکی از محصولات که امروز تولید و مصرف آن به شدت تابع فرایندهای جهانی است و یکسان‌سازی هویت و سلیقه‌ی مردم جهان را مدنظر دارد، صنعت پوشاک است که یکی از بیشترین نرخ‌های استعمار در شرکت‌های تولیدکننده‌ی آن صورت می‌گیرد. شرکت‌هایی که مهم‌ترین و معروف‌ترین برندهای جهانی هستند اما کارخانجات و کارگاه‌های آن‌ها عمدتاً در همان کشورهایی است که به زعم توماس فریدمن بازیگران اصلی جهان در قرن بیست و یکم می‌باشند، یعنی چین و هند و احتمالاً کشورهای همسایه‌ی آن‌ها در آسیای جنوب شرقی یا جنوب آسیا. چندان از واقعه‌ی مدفون شدن بیش از ۱۰۰۰ کارگر بنگلادشی تولیدکننده‌ی پوشاک برای برندهای مذکور نمی‌گذرد\* تا ادعاهای خوش‌بینانه‌ی آقای فریدمن مبنی بر کارکرد مثبت «برون سپاری» در شرکت‌های تولیدکننده‌ی پوشاک برای «وال مارت» را باور کنیم.

اما برون سپاری مورد ادعا، بخشی از فرایندی است که با استفاده از نیروی کار و مواد اولیه‌ی ارزان‌تر و همچنین سلطه بر سرزمین‌هایی با قوانین سهل انگارانه پیرامون محیط زیست، سعی می‌کند هزینه‌ی نهایی تولید را کاهش دهد تا از طریق آن بتواند به میزان سود بیشتری دست یابد.

در این زمینه تبلیغ و ترویج هم‌زمان مفاهیمی چون جهانی شدن، پست مدرنیسم، جامعه‌ی پسا صنعتی، جامعه‌ی خدمت‌مندی، پسا‌فوردیسم و انباشت انعطاف‌پذیر، و از سوی دیگر تلاش‌های جدی در جهت ابداع

و گسترش فناوری‌های نوین ارتباطات و اطلاعات، به ویژه شبکه جهانی اینترنت، تصادفی و محصول فرایند طبیعی پیشرفت بشری نبوده است.

در پی بحران اقتصادی دهه‌ی هفتاد، و برآمدن ایدئولوژی نولیبرالیسم، مالی‌گرایی و صنعت‌زدایی از کشورهای مرکز سرمایه‌داری، و به منظور سهولت در انتقال آمار و اطلاعات در بازارهای مالی (سرمایه‌داری مالی) و همچنین ارتباط هم‌زمان با مراکز تولید و مصرف و کنترل بر بازار جهانی، لازم بود شبکه‌ای گسترده و جهانی ابداع شود تا چنین فرایندهایی را سهل‌تر کند. از این رو در همین زمان بودجه‌ی هنگفتی صرف گسترش شبکه‌ی اینترنت شد تا دسترسی و مدیریت و کنترل هم‌زمان منابع و آگاهی از مراحل تولید، توزیع و مصرف کالا و خدمات از کارآمدی بیشتر برخوردار گردد.

هم‌چنین علی‌رغم تبلیغات مثبتی که در مورد انعطاف‌پذیری انباشت سرمایه در دوره‌ی پسا‌فوردیسم و سرمایه‌داری متأخر می‌شود، چنین فرایندی بر پایه‌ی «کار انعطاف‌پذیر» است. کاری که زمان، مکان و حقوق ثابتی ندارد و از نوعی سیالیت در همه زمینه‌ها برخوردار است. استخدام موقت، نامطمئن، ارزانی تولید و تشدید کار از نتیجه‌های این انعطاف‌پذیری می‌باشد. بی‌جهت نیست که همسو با چنین تغییراتی در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی، در زمینه‌ی فرهنگی نیز اندیشه‌ی «پسامدرنیسم» رونق گرفت که «نسبی‌گرایی» و «عدم قطعیت» از مهم‌ترین مفاهیم آن بودند.

بنابراین تمامی تحولات مذکور همسو با گسترش نظام سرمایه‌داری و در پاسخ به بحران‌های ساختاری است که بازتابی ادواری دارند. بحران‌هایی که هر زمان فرایند پیشینه‌ی شدن سود را با چالش مواجه کند، برنامه‌ریزان و نظریه‌پردازان را وامی‌دارد تا برای پاسخ و رفع آن‌ها، راهکارهای جدیدی را پیشنهاد دهند. از این رو توسعه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات را نیز می‌توان یکی از پاسخ‌های ساختار مذکور به تضادها و بحران‌های درونی‌اش دانست. اینترنت و تکنولوژی نوظهور ارتباطات بیش از همه زمینه جهانی شدن سرمایه را فراهم کرد و انگیزه‌بخش سرمایه‌ای شد که وطن ندارد، جهانی است و جهان آن مسطح نمی‌باشد!

#### پی‌نوشت:

\* نگارنده پیش از این در دو مطلب زیر به ریشه‌ها و ابعاد این حادثه پرداخته است:

۱- کارگران، جهانی‌سازی و انباشت سرمایه، نشریه دانش و مردم، دوره جدید شماره سوم، مرداد و شهریور ۹۲.

۲- اول ماه مه زیر آوار، تارنمای نقد اقتصاد سیاسی.

# خود نه از امید رستم نی زغم وین میان خوش دست و پایی می زغم

داریوش سلیمانی

بلکه به نحوه اجرای آن‌ها است<sup>۱</sup>. در حالی که عمده در خواست‌های رای دهندگان که در نامه نگاری‌های چند هزار امضایی کارگران در ماه‌های اخیر و هم چنین در اعتراض‌ها و گردهمایی‌های محدود آن‌ها بازتاب یافته است تأمین امنیت شغلی، افزایش دستمزدها دست کم در حد تورم دست کاری شده دولتی، سازمان یابی کارگران در سازمان‌های صنفی و سیاسی واقعی، توقف دست اندازی به حقوق بیمه شدگان و تقویت سازمان تأمین اجتماعی جهت اجرای وظایف ذاتی آن در قبال بیمه گذاران، توقف خصوصی سازی که در واقع بذل و بخشش دارایی‌های ملی به سرمایه داران رانت خوار است<sup>۲</sup>، بازگرداندن صنایعی هم چون مخابرات که به طور غیر قانونی به عنوان اموال دولتی واگذار گردیده شده است، برنامه ریزی جهت تقویت بنیه اقتصادی کشور از طریق افزایش تولید در بخش‌های گوناگون صنعتی و کشاورزی و سهم ساختن کارگران و کارکنان هر بخش در نظارت و کنترل بر دارایی‌های



از همان روزهای پس از انقلاب تا کنون این بوده است که هر دولتی که بر روی کار آمده خود را در عرض دولت پیشین دیده است نه در دنباله آن. در نتیجه پیامدهای دردناک و خانمان سوز اجرای سیاست‌های غلط اقتصادی که از دوران پس از جنگ عمدتاً گرت‌برداری شده از سیاست‌های اقتصاد نو لیبرالی بوده است همگی به گردن ناکارآمدی و کار نا بلدی دولت پیشین و در نهایت دشمن آن سوی مرزها انداخته شده و دوباره روز از نو روزی از نو! دولت روحانی نیز به نظر می‌رسد در محکوم کردن دولت گذشته سنگ تمام را گذاشته و بی توجه به مسئولیت‌های نهادی مانند مجلس و سایر نهادهای نظارتی هرگز به اصل سیاست‌های مورد نظر از قبیل خصوصی سازی، ادامه سیاست حذف یارانه‌ها، ادامه قراردادهای موقت کار و سفید امضا، فقر گسترده و عمیق زحمتکش‌ها و کارگران و مزدبگیران و عدم ایجاد فضا برای سازمان یابی کارگران و آزادی رسانه‌ها که در نبود آن‌ها فجاجی تکان دهنده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی روی داده است (کوچک‌ترین نمونه آن چپاول ثروت کارگران و مزدبگیران در نزد سازمان تأمین اجتماعی است که در روز روشن انجام شده است) تعریضی نکرده است. اگر انتقادی هم هست نه به اصل سیاست‌های نو لیبرالی دولت احمدی نژاد

گزارش سده نخست زمامداری روحانی هر چه در تنش زدایی در سیاست خارجی و پراکندن ابرهای تیره جنگ بر فراز آسمان محنت زده میهن، دل زحمتکش‌ها را شاد کرد اما تاکید بیش از حد بر ویرانگری‌های بی محابای دولت پیشین در سکوت تایید آمیز ارگان‌های نظارتی حکومتی از مجلس گرفته تا قوه قضاییه و دیوان محاسبات و دیوان عدالت اداری و غیره و مقصر واقعی نشان دادن احمدی نژاد در این دستاوردهای خانمان برانداز، غباری بر دل رای دهندگان که خواهان کنار گذاشتن سیاست‌های نو لیبرالی در اقتصاد کشور بودند، نشانند. در حالی که رییس جمهوری در گفتگوی تلویزیونی بی هیچ اشاره‌ای از کنار خواسته های انبوه کارگران و مزدبگیران کشور از قبیل تأمین حداقل دستمزدها، ترسیم خط فقر و فلاکت، توقف اجرای طرح خانمان سوز هدفمندی یارانه‌ها کاهش بیکاری، افزایش قدرت خرید خانوارهای کارگری، جلوگیری از اخراج گسترده کارگران و کارکنان روزمزد و قراردادی، رواج قراردادهای موقت، تعطیلی کارخانه‌ها و فقر گسترده گذشت، نخستین رگه های ترک نازکی را در امید و اعتماد آن‌ها نسبت به برنامه های آتی اقتصادی دولت یازدهم ترسیم کرد.

واقعیت تلخ و دردناک سیاست‌های اقتصادی ایران





ملی اعم از صنعت نفت، پتروشیمی، خودروسازی، فولاد، برق، سایر صنایع بزرگ و راهبردی، صنایع دام و طیور، غذایی و دارویی و بازرگانی خارجی از طریق سازمان‌های صنفی و سندیکایی کارگران و کارکنان هر صنف بوده و هست؛ دولت تدبیر عمده‌ها را در اندیشه گشایش درها به روی سرمایه‌گذاران خارجی از طریق نرمش در اجرای سیاست خارجی تهاجمی دولت پیشین و آزادسازی اقتصادی و روابط بازرگانی با شرکت‌های فراملی است.<sup>۲</sup> یعنی به نوعی ادامه سیاست‌های ویرانگر امتحان پس داده خصوصی سازی در کشورهایی مانند ایران. برای مثال دولت در اصلاح بودجه سال ۹۲ برای تأمین کسری بودجه عجیب غریب ۳۷ هزار میلیاردی خود پیشنهاد: فروش سهام، اموال و دارایی‌های خود... و فروش نیروگاه‌ها... را داده است.<sup>۳</sup> در حالی که هنوز هم هیچ نظارتی و اساساً هیچ ساز و کار نظارتی مشخصی برای این واگذاری‌های تهیه نشده است بایستی دولت هر گونه واگذاری اموال و دارایی‌های ملی را متوقف کرده و سرمایه‌گذاری‌های جدیدی را در صنعت برای تقویت بنیه اقتصاد ملی و اشتغال زایی در اولویت قرار دهد؛ و در راستای دستیابی به هدف‌های بالا دولت با ایجاد محدودیت‌های جدی برای واردات و فعالیت‌های سوداگرانه بخش خصوصی و روان سازی بروکراسی تسهیلاتی برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و استفاده از ظرفیت‌ها و امکان‌های سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی با اولویت بندی در صنایع و هم چنین مناطق مورد نظر برای تاسیس کارخانه‌های مولد ایجاد کند.

### لزوم توقف فوری اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها

پس از ۴ سال از اجرای طرح شوم هدفمندسازی یارانه‌ها اینک اثرهای شوم و ویرانگر اجرای این طرح نه تنها بر کارشناسان و متخصصان بلکه بر مردم عادی - علیرغم تبلیغات کرکننده بلندگوهای طرفداران سیاست‌های نولیبرالی داخلی و خارجی - نیز روشن شده است. برای نمونه فقط به چند مورد از اثرهای اجرای این طرح اشاره می‌کنیم: از ۱۴ هزار واحد صنایع غذایی دارای مجوز حدود هفت هزار واحد تعطیل شده‌اند و حدود ۵۰ واحد از ۱۴ هزار واحد صنایع غذایی با ۱۰۰ درصد ظرفیت فعالیت می‌کنند.<sup>۴</sup> ایریکو با ۴۰۰ نفر کارگر یکی از شرکت‌های مهم در منطقه زنجان و ابهر محسوب می‌شود اما این شرکت با توجه به عدم اجرای تعهدات مالی مهمترین طرف تجاری خود در آستانه تعطیلی کامل قرار دارد. گفته می‌شود در روزهای آینده ایریکو مجبور خواهد بود تا بیش از ۱۵۰ نفر از پرسنل خود را تعدیل نماید. شرکتی که قرار بود سطح اشتغال در صنعت ریلی در منطقه شمالغرب و استان زنجان را به بیش از ۱۰۰۰۰ نفر برساند، به زودی

نیمی از کارکنان فعلی خود را نیز بیکار خواهد کرد به عبارت دیگر ۱۵۰ خانوار ایرانی به آمار بیکاران ایران افزوده خواهند شد.<sup>۵</sup> طبق اعلام رئیس هیئت مدیره خانه صنعت و معدن که در حال حاضر ۴۰ درصد فعالیت‌های تولیدی در کشور تعطیل شده و در پی آن اشتغال موجود در این فعالیت‌ها از بین رفته است، گفته بود که بعد از افزایش شدید نرخ ارز در سال گذشته تعطیلی واحدهای تولیدی نیز بیش تر شد.<sup>۶</sup> رشد منفی ۱۶۹ درصدی تولیدات صنعتی در سال ۲۰۱۲ در کنار رشد منفی ۵/۷ اقتصاد ملی.<sup>۷</sup> ورشکستگی حدود ۶ هزار واحد تولیدی و تعطیلی ۶۷ درصد واحدهای صنعتی در سال ۹۱.<sup>۸</sup> تعطیلی ۵۰ درصد صنایع لرستان.<sup>۹</sup> در نتیجه تعطیلی گسترده شهرک‌های صنعتی، بیش از ۱۳ هزار نیروی کار اخراج یا تعدیل شده‌اند. این آمارها به غیر از بنگاه‌هایی است که به مرور زمان نیروهای قراردادی را پس از پایان زمان قرارداد، بیکار کرده و کسی را جایگزین نکرده‌اند.<sup>۱۰</sup> معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت و مدیرعامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی ایران از رکود و تعطیلی ۵۲ درصدی واحدهای مستقر در شهرک‌های صنعتی کشور خبر داد.<sup>۱۱</sup> بر اساس اعلام رسمی مرکز آمار در ۱۲ ماهه منتهی به اسفند ماه سال گذشته به تعداد ۹۲۱ هزار و ۳۸۰ دستگاه انواع خودرو توسط خودروسازان داخلی کشورمان تولید شد که به نسبت ۱۲ ماهه سال ۹۰ حدود ۴۴/۲ درصد کاهش یافته است.<sup>۱۲</sup> البته این‌ها در کنار صنایعی است که در سال‌های گذشته به محاق تعطیلی فرو رفته یا این‌ها که با ظرفیت بسیار پایین تری به تولید مشغول هستند مانند صنعت فولاد که بر خلاف اعلام رسمی تولید ۴۳ هزار تنی توسط وزیر صنایع دولت احمدی نژاد با کمتر از ۱۴ هزار تن ظرفیت به کار مشغول است.

هم چنین اعتراض‌های کارگری در نتیجه تعطیلی کارخانه‌ها و یا عدم پرداخت همان دستمزد ناچیز به امری روزمره تبدیل شده که به دلیل پراکندگی و تکیه صرف بر موضوع‌های صنفی به نتایج مهمی نیز نایل نمی‌شوند اشاره کرد.

اجرای سیاست‌های نولیبرالی اقتصادی که در سال‌های اخیر شدت بیش تری یافته است تنها به عدم پرداخت دستمزد ناچیز مصوب دولت یا بیکاری کارگران نان آور خانه خلاصه نشده بلکه سرمایه‌های انسانی آینده کشور را هدف گرفته است. بر پایه آمارهای جسته گریخته و نادقیق تعداد کودکان کار به طور چشمگیری مستمراً افزایش نشان می‌دهد. این افزایش در حالی است که دولت با دست‌کاری در قانون نصفه نیمه کار استعمار و بهره‌کشی از کودکان را در قالب طرح به غایت ارتجاعی استاد شاگردی به رسمیت شناخته که بر پایه این طرح که هدفی جز تهیسه و تأمین نیروی کار ارزان و بدون حقوق اجتماعی کارفرماها می‌تواند بدون

پرداخت دستمزد و بدون هیچ گونه پوشش بیمه‌ای و تأمین اجتماعی برای مدت دو سال کودکان را مفت و مجانی استعمار کنند.

### تعیین خط فقر و فلاکت و رفع فقر از کارگران کشور

کاهش شدید قدرت خرید کارگران به دلیل افزایش شدید تورم و فقر مطلق که دامن طبقه کارگر ایران را گرفته است علی‌ریبی وزیر کار دولت تدبیر در یکی از روزهای داغ تابستان امسال واداشت تا با اشاره به ناتوانی کارگران در خرید حداقل‌های نیازهای روزانه به تأثیر هدفمندسازی یارانه‌ها و عدم رعایت نرخ تورم در دستمزد کارگران به تجدید نظر در آن تاکید کند. وعده‌هایی که تو خالی بودن آن در عدم ابلاغ افزایش بسیار ناچیز ۱۰ هزار تومانی حق مسکن کارگران توسط این



وزارت خانه برای سال جاری خود را نشان داد. این‌ها در حالی است که گزارش زدی‌ها و چپاول مدیران دولتی در اموال عمومی کارگران و مزدبگیران در سازمان تأمین اجتماعی می‌رود تا به دستاویزی برای تخریب و مصادره به مطلوب این سازمان عظیم منجر شود. از هم اینک سمت و سوی گزارش‌های نمایندگان مجلس از این سازمان به جای این که بر نظارت‌های دمکراتیک و تغییر ساز و کارهایی که راه

دسترسی به بهداشت و بیمه و خدمات درمانی مناسب برای کلیه افراد اعم از شاغل و غیر شاغل و پایان دادن به سودجویی بیمه های تکمیلی خصوصی همراه با مواردی که در بالا شرح داده شد از فوری ترین نیازهایی است که در قانون اساسی بر آن‌ها تصریح شده است و دولت چاره ای ندارد جز این که اقتصاد کشور را به این سوی هدایت کند.

### پی نوشت

۱- روز ۳۰ مردادماه، علی طیب نیا، وزیر اقتصاد دولت روحانی، گفت: «واگذاری‌ها به بخش خصوصی و واقعی بسیار کم صورت گرفته است و عمده واگذاری‌ها یا به شبه دولتی‌ها بوده و یا در قالب سهام عدالت و رد دیون بوده است.»  
 ۲- به گزارش ایلسا، «بهرام بیرانوند» (نماینده لرستان در مجلس) در جلسه امروز مجلس در تذکر شفاهی خطاب به وزیر اقتصاد و بانک مرکزی گفت: کارخانجات نساجی بروجرد با ارزش صد ها میلیارد تومان در سال ۸۹ به گونه ای وحشتناک به بخش خصوصی واگذار شده‌اند.

این نماینده مجلس درباره جزئیات واگذاری این کارخانه گفت: در سال ۸۹، ۱۲ میلیارد تومان به صورت نقدی دریافت شد و در حالی که ۲۴ میلیارد تومان موجودی انبار بود، قرار گذاشته شد در سال ۹۶ این مبلغ به صورت اقساطی پرداخت شود.

۳- در دیدار حسن روحانی با کریستین لا گارد، رئیس صندوق بین‌المللی پول، در نیویورک، به درخواست دولت روحانی هیئت ایرانی دیداری نیز با مسئولان صندوق بین‌المللی داشته‌اند که در آن دیدار «افزایش روابط با صندوق بین‌المللی پول» را خواهان شدند. متعاقب این دیدارها، هیئت اقتصادی به ریاست علی طیب نیا برای شرکت در نشست سالیانه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به آمریکا سفر کردند، و در خلال اقامت خود در آمریکا، در روز ۲۰ مهرماه، دیداری نیز با «اقتصاددانان ایرانی بانک جهانی» داشته‌اند.

۴- جعفر قادری، عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، در هنگام بررسی لایحه بودجه سال ۹۲ دولت.

۵- دکتر سیدمحمد حسینی، رئیس هیات مدیره انجمن علوم و صنایع غذایی، سایت فودپرس، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱

۶- انتخاب، ۳ مرداد ۱۳۹۲

۷- ایسنا، ۱۶ آذر ۱۳۹۲

۸- حسین سلیمی، عضو هیات مدیره انجمن مدیران صنایع، دنیای اقتصاد ۱۶ آذر ۱۳۹۲

۹- همان

۱۰- مردم‌سالاری، ۱۸ دی ۱۳۹۱

۱۱- همان

۱۲- همشهری آنلاین، ۱۶ آذر ۱۳۹۲

۱۳- سایت سکه، ۲۵ تیر ۱۳۹۲



امنیت شغلی نیروی کار، کوچک شدن روزافزون سفره های کارگری، ناتوانی در پیش بینی آینده برای سرمایه گذاری مولد و نادیده گرفتن حقوق مدنی طبقاتی و اطلاع رسانی آزاد رسانه ها و سازمان یابی نیروی کارگری امکان پذیر نخواهد بود.

در گام نخست تغییر در تفسیر اصل ۴۴ به سود اجرای سیاست‌های نو لیبرالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پسندانه و بازگشت به اصل آن، کنترل بازرگانی خارجی به سود تولید ملی و سرمایه گذاران داخلی و پاسداری از نیروی کار، بازگشت به اصل تأمین نیاز آحاد مردم به مسکن مورد نیاز، تحصیل و آموزش رایگان برای همه کودکان ایران،



را بر دخالت‌ها و سو استفاده های دولتی ببینند تاکید کند زمزمه های شومی را مبنی بر خصوصی کردن این سازمان که حاصل دسترنج سال‌ها و چند نسل گذشته کارگران بوده است را رواج می‌دهد. حال که ثابت شده است که دولت و مجلس و نهادهای نظارتی و کنترلی حکومتی در هنگام نبود اراده برای پاسداری از حاصل دسترنج کارگران توانایی آن را ندارند بایستی کنترل و نظارت و راهبری و تصمیم گیری‌های کلان بر عهده کارگران یعنی تأمین کنندگان واقعی این سازمان در کنار نمایندگان دولت و کارفرماها گذاشته شود تا از تکرار چنین غارتگری‌هایی که نه تنها به نسل کنونی بلکه نسل‌های آینده را نیز در تیررس دارد جلوگیری شود.

### نتیجه:

شوریه‌خانه بایستی گفت که تغییر جدی در سو گیری سیاست‌های کلان اقتصادی دولت روحانی تفاوت چندانی با دولت‌های گذشته دیده نمی‌شود و ظاهراً قرار است در بر همان پاشنه اجرای سیاست‌های نو لیبرالی بگردد. مجموعه سیاست‌های نو لیبرالیستی که اجرای آن‌ها با شدت و ضعف در همه سال‌های پس از جنگ ایران و عراق توسط دولت سازندگی بنا گذاشته شد و در دولت مهرورزی به صورتی افشار گسیخته و بی محابا انجام شد و به افزایش فقر، شکاف طبقاتی، بیکاری آشکار و پنهان، گسترش بیماری مزمن فساد، رشوه خواری، تبانی، زمین خواری، آسیب‌های جدی به محیط زیست که در نهایت به تشدید بیماری وخیم و مزمن ضعف بنیه تولیدی کشور منجر گردیده است. متأسفانه اجرای چنین سیاست‌هایی در گوشه و کنار جهان از شیلی و آرژانتین و بریتانیا گرفته تا روسیه و یونان و اسپانیا این تجربه تلخ را در برابر ما قرار داده است که پس از اجرای سیاست‌های خانمان سوز نو لیبرالیستی در این کشورها که اعتراض‌های گسترده توده‌های مردم را در پی داشته است حکومت‌ها با به کار گماردن دولت‌های معتدل تر بدون بازگشت به سیاست‌های مردمی و جبران خسارت‌های عظیم وارد آمده بر توده‌های مردم و کارگران ادامه سیاست‌های گذشته را در پیش گرفته‌اند. اما بایستی گفت رشد اقتصادی پایدار و تنها و تنها در یک اقتصاد درون زا و با توجه به ظرفیت‌های داخلی بر تقویت بنیه اقتصاد ملی میسر می‌گردد. دستیابی به این هدف در گرو به رسمیت شناختن سازمان یابی نیروهای کار اعم از نیروی کارگری و کارفرمایی و هم چنین خرده بورژوا و محدود کردن فعالیت‌های سوداگرانه سرمایه داری آزمند تجاری و دلالی و بهبود فضای کسب و کار در پرتو سیاست‌های روشن اقتصادی و سیاسی دمکراتیک می‌باشد. دستیابی به رشد بالای اقتصادی به گواه تاریخ مطمئناً با افزایش بیکاری، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، شکاف طبقاتی، عدم